
1
1
1
1



محمد المندک این رشک شاه این حشمت

[illegible]

عظمى آية محمد بن بابويه حفظه الله الله عن المفسر الشراء

طبع مطابع المطابع المطابع



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE641

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

فدین وارشد وارکن طلق و قتل و دنا	بناشد چون منی ملک و کمال و سبیا
تو کو فی خیت و صحن سینو خرویدنا	بر اوراق کلام و شمع نما که در دل
نقاط نظم کو هر سر ام و ج لولوی	سطور اثر احل افشان من سکته و
و شان صفحه نشا طارم هیره عذرا	سغینه مشکین مداوم پیری

CHECKED 1976-77

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين



ز شاخ بوته سوسن بخند دلاله حمرا

برقص آید چو طائوس گلستان خرم

نیاید قیامت و حسان بیکی

نیم ناله ام شفت زلف پرچم دار


بکیرم تاج آویسہ و ربایم تاج ازخود

بجائی قطرہ شخرف ریزہ کو دیرین

نمایم عکس اسرار قدر در صفتی بضیا

بتابد طره ام - شام آراشکیر و بنا

که می‌شتم از ازل بدست کبریا منع می‌گما



نیمہ کروڑ دہکستان از طبع ریم

سحر کہ اسے ایم ٹی کی باجن دے دو

اگر از مطلع کرم مضمون و طالع

دخان آه من ده میرات سکند

چیت عسکر معنی و جوش لشکر

منہم آن ایر باران کو خوش بش کہ کلکین

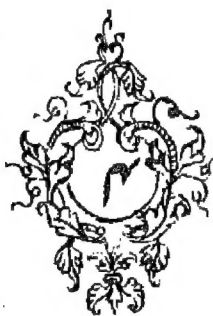
نهم عقد بروی قضا از ناخن خا

بشویده چهره ام صبح آب حرمیت

اکرم و خدائنی صفایم پیش ازین

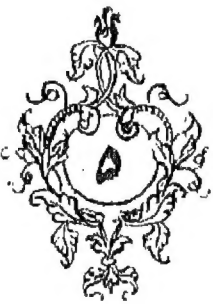
[illegible]

۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱



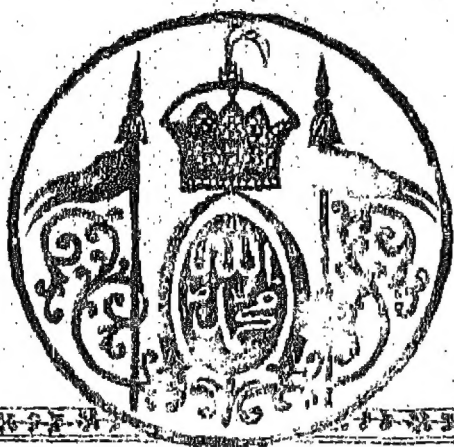


در این کتاب
بسیار از
قصاید
و اشعار
مستطاب
است
که در
این
کتاب
نمی
آید



در این کتاب
بسیار از
قصاید
و اشعار
مستطاب
است
که در
این
کتاب
نمی
آید

الهی کو معر الزیوب و مستحیا	نی کو مبر از زوال و حقیقت بیان
بعشق او گشت مستی اگر پیر است	ل دوست درستی چه در بالا چه در پستی
نهان در سمره و انداز و عجب و مازو	بان از نوحه و آه و فغان شیون مام
نمایان جلوه حسن جمالش از مینا	وزان نورا و در خاک باد و آبه و آتش
نیم سیر بر کل شمسیم چه نهره	خج طره سنبل صدای نوحه بلبل
بیرم شوق دیدش مهر خاورید	شق روی صغیش ماه کامل حاکمین
حان نکش بخبر و کل چه در شهر و صحرا	ز شسته است اندام و کر عطرست اندام
بهار گل خزان می بسویش سبکین	برورد و کیف می صدای گریه و بان
چنان ظاهر که حسن نمیزان چهره	آن هستی که از مرآت کنی عکس عین



که عقیل را آرد بزم خوشه سیرابان

سخن ندان و دانشمند از غیر و کما

کھی مارو نمائش حسن پرده سوزاؤ کھای

رسول مصطفیٰ ختم رسول

اساس اس عمل و شایستگی و طین

طراز برق دولت و شمس مجید است

سید محمد علی

بودند و سبحان الله و بی نهایت

شہزادہ کو قوت عاخرہ نوار پھاغی علی

سوی ناز فیضی علی انجمن خیرہ خضر

جیلوں کے ساتھ رہا کروں گا

نشان در بزم کبری پیدائی است

سیدجہتوکل مہرچرخ شیرازی

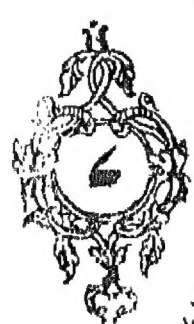
مستأثر السوء بالحق

۵۶
نماز عظمیٰ عظیم

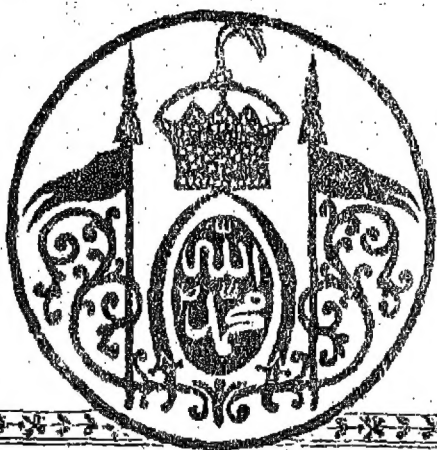
روزِ آموزِ ماوِیٰ شطیبِ علمِ الاسما

سرمایه دانه نمک و سبزی در آن نشو و نما

بغداد فی ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۸۰

[illegible]

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴



نشاط از خواب شوخی از خرام و نشسته از صبا

بدانی روح را که یان کجاست از تمام اعضا

که خونها میشود از رتقش و صحن

که نماید کجای چشم خمار و فتنه بر پا

و یا چهره نو چو سری فراز کوه مانو

معنبر کمیوی او عرقه الوشای مر

نرسته معدن لولو برشته نخا خرما

ایا در محفل هست شاخ و آت

بفرمان جلالت نام نامی توش

بروشکام میجا نعره شب بیدار و شیش

عرق الو و جهم و شمش در زرم کربنی

حسودش چون نیا بشد زور و رنگام

نرا نیر اچنان بر بود عدش از بیتی

نیش بر بچه نیکون مانی بیا

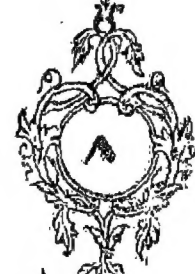
مخطوط عارش مخلوق استنزل با

بجاشش جو دو خاکر دست او

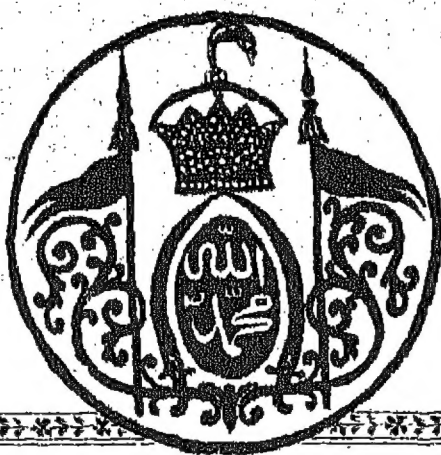
ایا در نرم نعمت عنایب سدره

بفرمان سالت ثبات پاکت کشت

کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمی
امام خمینی (مد ظله العالی)



کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمی
امام خمینی (مد ظله العالی)



چه آن چشم خدای من چه آن کیسوی عنبر بو
 فروید غنچه از عجب نباشد شک و یقین
 کلاب انسانی ابر نوالیست میخند
 شکستی خورده از سگ کجاست
 بعالم کریم خلق او دست از او
 نوالیست کریم انسانی اندست
 سنان کشیده خطی تو مار نیست
 رود در جوف غمیر اگر تف شمشیر است
 و عکاسش از بند بر سپهر نیلوفر

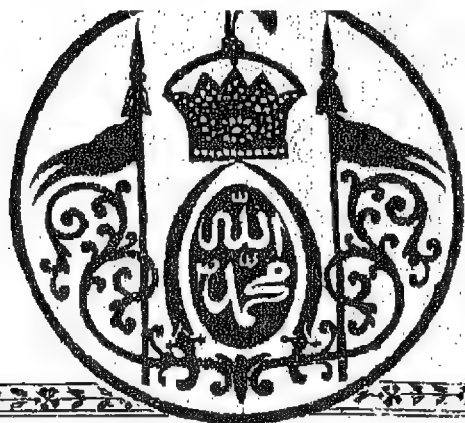


بگل پاره و نم خاک همه نازت که جولان
 خاک سیر و ملک طیر و انشال و پیر
 کاش کیسوی سلمی فاش طره پیر
 همین بس مح جولان آبی مکان
 برای نظم عالم پیشکار خباب تو
 نشد چون کعبه بش تفسیر شان تو
 زهرت عرصه دوزخ نماید زینت
 بلد اجساد و حسا و ترا روح اسیمه
 سبکست از جهان این سبک پوی

شکسته بازوی سیمغ و سبزه سپهر
 معنبر مال و طوطی بال برق اندام و
 ویش مرغوله لیلی و نعلش اسبوی
 به او ادنی کشایدت از دنیا و ما فیها
 و سنده از کاشان پشت مان فرنگ
 ثوابت را از ان کشته لایق رنج
 بقهرت در با این جهان شمع و با
 دم غنیمت بمضمار و غنا از باناکان
 کران شد چون کباب تو سوی دنیا و ما

این شعر از کلام مولانا
 در وصف کعبه است
 و در بیان عظمت آن
 و در بیان کمالات آن
 و در بیان جلال آن
 و در بیان شرف آن
 و در بیان کبریا آن
 و در بیان جلال آن
 و در بیان شرف آن
 و در بیان کبریا آن

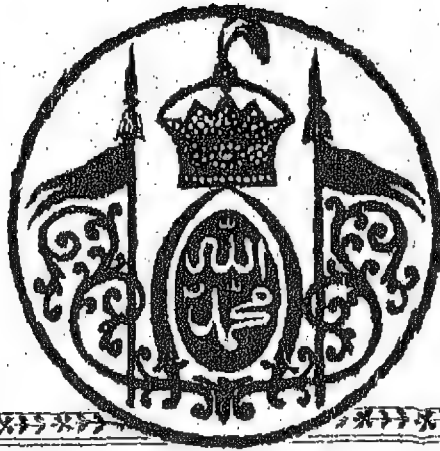




فرست آر مش و رحت پی نواب	بجی این و غلطان کو سر بحرین عن و ش
که میدارم بطرف خاص تو صد نه ناز	پله دریاب از طرز تطف با و شاه
و کرینی بسوی من شو فرم فلک	نیزداری نظر بر من فرستم چه حیرت
ادب کویده کنف عنان حصا	کنون حش و شک که بسر آنا و حشر
پسوزین پیشتر در وادی ح و صفا	مروین پیشتر ز نهار در راهت خوانی
کنون بدست شوز با و این شوز	چکان ختم کردی بر ستایش با حما
بلن دست بغل خالی شیرین است	بلش با صد شغف حور و عای را
تجرب و عاریت کونه نمودم برضا	اشات فت چون اغیب سنی حق و قما
سحاب از چرخ و قطره بار و اقطره	آلات و جهان پر شد و از یاری

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب





بیاد و با هزاران عجز پیش خادمان تو
کمان نشسته شب تیر و بن شمس جهان آرا

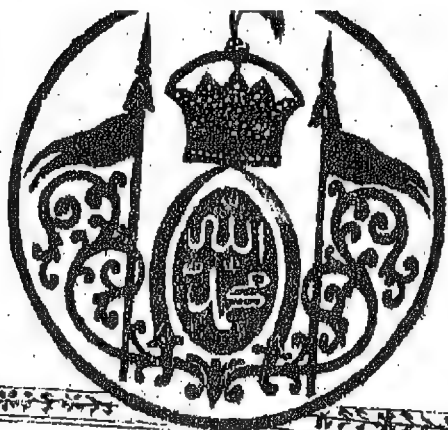
مدح ایام نونین حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه

سحر که خمر و خاوند و کشادگان	کشید سر کربان با خرم تاب
عروس و همسر پوشید برقعین	عجز چرخ ز برکت دیر کوه شب
فشانند بال چو شب از آتشین	گر خیت ظلمت شب همچو سمدیده غاب
شعاع کستر چالاک و چرب دست ضیا	کشید بر در ظلمات سیحون جلا
پی علاج خار شبان بتان نجوم	یکان یکان همه بستند چشم خویش
صبای نخله بسیند و نسیم غالیه	فکند چادر نعت کباشن شاد
وماغ لاله بیویا ناله هوا فریاد	و بان غنچه بر طیب آب زلفا

مدح ایام نونین حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه



مدح ایام نونین حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه



شکوۀ طرب نکیند بر شید حجاب	شقیق بو تلمون جلوہ مخمور خند
فلک بچش شفق ساگین لعل	زمین لاله خود روی جام نیک
فتاند بر رخ کلهاسن از قطر کلاه	برای دفع شکر خواب غنچ کی شبنم
عیان زنج چمن کشت لحن خیاک	سحر و سید سحر کنوای بلبل سآ
چمند وره و برزن صبح حیان	سحر و سید سحر کنوای بلبل سآ
بیتغ صبح رب دوز عاشق بتیا	سحر و سید سحر تا داری شب
دلم زنج حوا و ث بکونه کونه عذاب	سحر و سید پی عیش عالمی لکین
ومی جوراقا رب بناله چوباب	کسی ز سید حسوان شال و ف کعب
ومی بهر پری چس کلان چو زلف بتا	کسی عشق لب لعل و اغدل چو شقیق

له شقیق دوی
لاله بهار دوی
بدر نظم اول
ممنوع شد
مهریابی
دوستان
بازار
بروزن پاکیز
فصل شرباب
بهان جان



عصاره
نزارستان
بازار
بازار
بازار

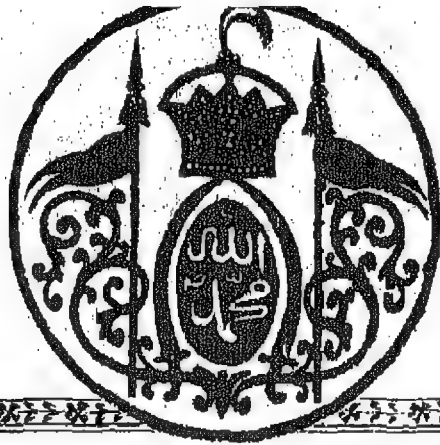


بجز بنارالم چون سپید در محرم
سفید شسته چنان می شنید
کمی نشد که غبارالم در دل شود
چو سبزه بخت نامهای سینه کشا
به عمرت از نهم دل و کرچه چاره کنم
اگر سوال کنم حاجتی ز کس آرد
چرا زنت دمی دست رو بیدین
دوای در دل خویش از کجا آم
مگر روم پی مندر پادرو بری کسی

ولی بلرزه عرس مثل قطره سیما
کیچ رنگ نیکر و بصره از خضاب
بجوش آن اشکم نزار چون سیلاب
که شسته کثرت ناسور در دم تقاب
که عشرت از دو جهان شسته و فنا
بب نیامده بر روان سوال آرد
که بجز تار نفس مست خاغم مضرا
چو مری سوی من افکنند نگاه آرد
که نام نامی او مست یب چار تما

کتاب
نور





وزیر شاه ریل آصف سلیمان جان	معین ملت و مذنب عمر بن خطاب
خطیب عزت و عنوان خطبیه مجیم	ستون کعبه دینین منبر و محراب
قر و سادۀ و کرسی سیر بر زهر باط	پسهر طارم و خلد آستان عثمان
و نم سپهر جلال و نم بهشت نوال	سوم جهان کمان با لاله و ماه چاه
اگر بغرب و زخشد کواکب حشش	دیار زنک شود رشاب و حلال
ز چشم خمر و شیرین فسانه فرش	ربود چون دل نسر ما و نقد شیرین
بید های مقیمان کوچه طلبش	ماره خاشه به زرقاقم و سنجاب
براه و غضب دست او بر زهر جاب	نعود با الله اگر تیغ بر کشد ز قرا
اجل نهد سر ابطال بر دم شیر	بدان مثال که اطفال کوی و طباط

خطیب عزت و عنوان خطبیه مجیم
ستون کعبه دینین منبر و محراب
پسهر طارم و خلد آستان عثمان
سوم جهان کمان با لاله و ماه چاه
دیار زنک شود رشاب و حلال
ربود چون دل نسر ما و نقد شیرین
ماره خاشه به زرقاقم و سنجاب
نعود با الله اگر تیغ بر کشد ز قرا
بدان مثال که اطفال کوی و طباط



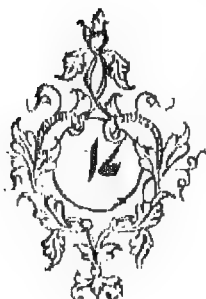
خطیب عزت و عنوان خطبیه مجیم
ستون کعبه دینین منبر و محراب
پسهر طارم و خلد آستان عثمان
سوم جهان کمان با لاله و ماه چاه
دیار زنک شود رشاب و حلال
ربود چون دل نسر ما و نقد شیرین
ماره خاشه به زرقاقم و سنجاب
نعود با الله اگر تیغ بر کشد ز قرا
بدان مثال که اطفال کوی و طباط



توان رسید حبیبانی که آید است
 جوانه آهن سخت تو بر سیریتی
 به پیش نغمه رزم تو پیچیده تا تو
 ساختند بقصر تو مهر را فندیل
 بدست را تو صدگان لولوی^{لا اله الا الله}
 خیل سازد بی مهر تو بر ایل
 بسی ماسطه فتح ابروی تغیت
 عجب سمند سبک خیز زیران دی
 برزم دیو ملک خصلت بنرم پری

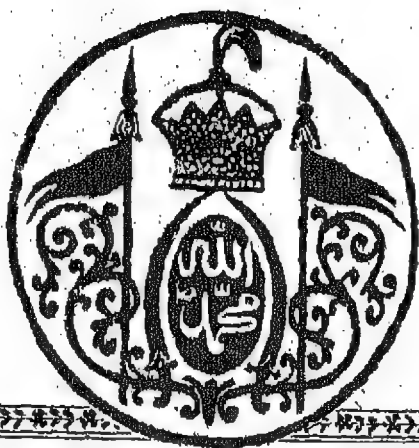
بچاه باغ نازد چرخ را و دلا
 سزد عجبون ایام را و باره شب
 چنانکه مشکیه شد در طنین^{به} بیا
 ازین سبب همه شب و نه ز نطق
 بود حقیر تر اندر طنس ز موج سراسر
 همان که رستم دستان و باهر
 ز خون دشمن سازد و نه از کوه
 که مست سرعت اویش از صبا و سحر
 بحرزم عقل و زکات بعزم و نه رستا

در این صحنه
 از این صحنه
 در این صحنه
 از این صحنه
 در این صحنه
 از این صحنه



در این صحنه

در این صحنه



پی سوار قوسه اکبر نمی بین
 تبارک الله از آن تو سن مجره کام
 زمین ثبات فلک سیر و باد ز قنای
 به ضرب ستم شکنده پشت کردن میخ
 خوشا همیکه طواف حریم تو کند
 پد احوالت آنکس که سر نساویم
 پی ملاحظه ارتفاع نیستین
 نظام عالم دیگر قصه چو اثر نیست
 فلک بوی خصال تو نوافه بین
 برای دفع شیاطین دین چو تیر شهاب
 ستاره میخ و شریاست تمام ماه کام
 که با کمال جلالت که دما بایا
 کجاک زنده نعلش بر نه پیل سحاب
 همیشه تادم محشر مشایه کردا
 ز ابروان تو بیند چو عنبرین
 کف تو ساخت ایند شکل
 نجسته ذات ترا خواند بهر استعداد
 زمین به سخت خلق تو کان عین

فان

[illegible]



<p>شود چو ارم پین در بدن اعصاب بزنگار ضوآن روضه صید فلک برش که طوبی اتم و نایب که احتساب تو کردیده هست طوبی جگم که ضرب نشسته ز اثر سزا بدل نسازم آنرا بصد سزا فرشته بوشه ند بر خط از او که دو آرم بروی پهن گشته حجاب شبانه روز حبان صید عذاب</p>	<p>بجوش مهر تو خون از بخوشد معنی چو جبریل بدرگاه تو هست از سفیر مجاوران سریم ترا همبیکو چنان بلب شود کردن قتل فوج چه گویم از برش خجرت که چون ضیاء اگر گناه کنم در علوه دست تو و کخطا برود و ثنای تو بسوزد بخت تو چنان نمودم فریاد ولی چه سود که زامراض فکر اندوه</p>
--	--

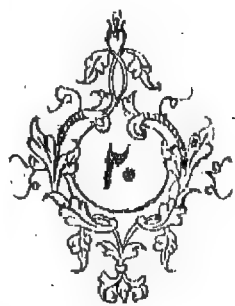
در این شعر
 از قلم
 استاد
 میرزا
 محمد
 تقی
 میر
 کاتب
 در
 محفل
 شریف
 در
 شهر
 تبریز
 در
 سال
 ۱۲۸۰



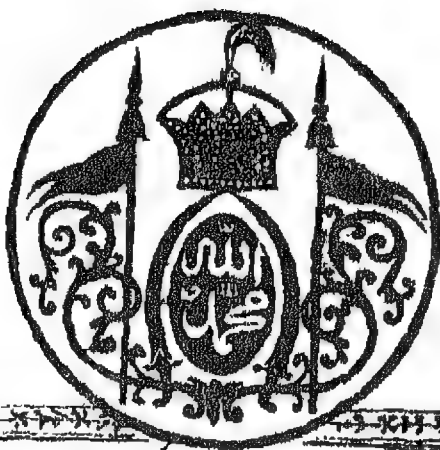
در این شعر
 از قلم
 استاد
 میرزا
 محمد
 تقی
 میر
 کاتب
 در
 محفل
 شریف
 در
 شهر
 تبریز
 در
 سال
 ۱۲۸۰



خدايکامانا انصاف کن که تا بجای	بمانم از صدمات و غموم سینه کجا
بچار موجه هستی تو ناخدا هستی	غریق بجز بحر غم مرا در یاب
اگر برانی بازت سپاس خواهم داشت	که کفر هست شکایت بند بآب
و که بخوانی رطب لسان بخوام	بشکر نذل و نوال تو تا برو جای
بغیر این در جوابه سؤل و شان	به شمت خلفا و بعصت اصحاب
بان ذبح بیابان که بلای	بحق او که بنوشید زهر چون حلا
بان ائمه شش عشر که دست	نموده عطف عن شان کنی راه
باولیای جهان باصفیای	بسینه صافی او تا دو پا کی اقطا
که عرض کن همه حاجات ترن به	بسوزشی که شود سناک از شنید آب



جانب شرق از کتاب
مثنوی



کشی کر پطول انچپان حکا پین

سنو ز اشار کست دل که تا تجبر شکی

۱- بهوش بیا و زیاده نمره

قصیدہ ختم نسایہ بر دعا کہ می آید

ہمیشہ تاکہ نسایہ قسیم خوان

بسر و نعره زند تا قلندرقمری

بیش و پنج بسا ند محبت و شمع

نیم حسد برین خاک پاکِ قبرت!

یقین کہ در عالم تنجید از اطناب

یساؤل ادبت کویدم کہ بس!

کہ اے یقین اور نسبت کیساتھ

کلمہ شکستہ اجابت حق پی اطرا

خوش رشتہ پرین لعل کو عنایت

یہ بھرنو کہ نہ تاکہ میل تیا

ایک ہی مہینہ نوئی رحمت کرنا عباد

ہم غیر نسیا پر تمام غنیمت

منقبت امام رضا ثانی من حضرت علی موسی رضا علیہ السلام

لا
 بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين



۱۵۰ اسباب
 با یکدیگر بیافز
 ۵۰ تخم
 ۵۰ اطراب با یکدیگر
 ۵۰ در آب و درون
 ۵۰ منقش الا در آب
 ۵۰ در خنجرین
 ۵۰ یعنی در سینه
 ۵۰ در فون برمان
 ۵۰ حار

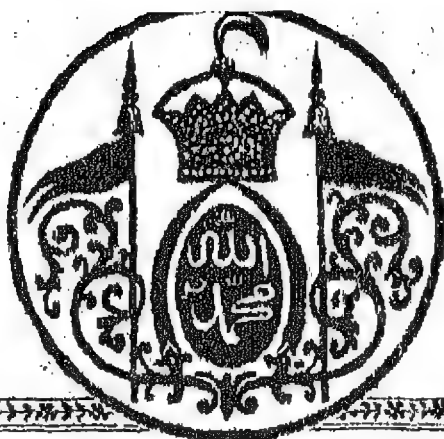


تا هسته دوزخ است سلسل آفتاب	داری زیر هر خشم هر خیز آفتاب
قدت قیامت رخت مهر و خورشید	یک نیره دوزخ نشود از آفتاب
خال معبرین تو بر پیر آتشین	یا آتش ستان کیوان آفتاب
یا سندی و نشسته داغ و خون عین	یا سایه کرده کجای ابری بر آفتاب
رخسار و فخر و ز تو کز پرده	از شب کشد بفرق سیاه آفتاب
لعل تو در آینه از رخ و رخ فراز	در خلد هست هر فرد و کشته آفتاب
تا بد ز تاب خند تو یکسان	باشد ز عکس و تو یک آفتاب
دریا بیا دست تو که موج زن شود	که در بطن هر صدفی کو آفتاب
از خط کشیدن حسن تو طغرای عین	بر صفحه که هست از آن کجاست آفتاب



۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و فوق میں
نور ازاد
یعنی انسانی
و نورانی
یعنی حقیقی
اسلام و یک
سود و قیام
میں



پر وین نجاست جنبه تو از عسقر بر
 بنیم ز پنجه تو در اغوش نشین
 داری دولت لب چونکین شنشی
 بدرالدجی امام ضاسر و ریکه
 ارغنده شیر رزمی که خوفش
 شای که از طپا نچسب کردان فوج
 ترک فلک نه ساید اگر جبهه بردش
 بھر شمول مخزن او خازن قضا
 باشد که حاجبان درش آلتی نیند

انجسته است یا بی کوشا
 سوف انخسب و شفق و در آفتاب
 کور او ضعیف گشته و چاکر آفتاب
 ز حسن چون شش در خضر آفتاب
 چون رو به ضعیف شدن لاغر آفتاب
 کرد و کبود چهره چون یلو آفتاب
 فی الفوش از شعاع زنده خیر آفتاب
 پیدا نمود صوت قمر در آفتاب
 بر آورد شمال مساشیر آفتاب

این بیت در کتاب
 الفیاض فی
 مناقب
 حضرت
 علی
 علیه السلام
 آمده است



این بیت در کتاب
 الفیاض فی
 مناقب
 حضرت
 علی
 علیه السلام
 آمده است

سرازمخت آقا

می آرد از شمع و صدیوق آفتاب

در سقف کاخهای تو چون پر آفتاب

ناشر بنیاد ملی از خاور و آفریقا

عشاق روشن رشکوی منظر آفتاب

محبوب دست رازگشتی کرم

که از فکند در چشم و در ساغر افتاد

در روضہ جلال تو سرِ عجم آفتاب

باشد به نذر مکاره تو چون محسب اوقات

مشاطه و شش برای جوارین هم

آن سروری که سخت طرح نشمینی

کرنه خبر بلوہ تو ہی کشت سہمہ

سیرت شوقِ اصفائی نو عمر

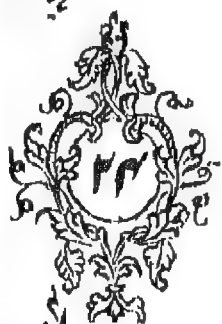
چون سہمسا بحشم جهانی شدی غنیر

چو شد احتساب تو چون شیرین

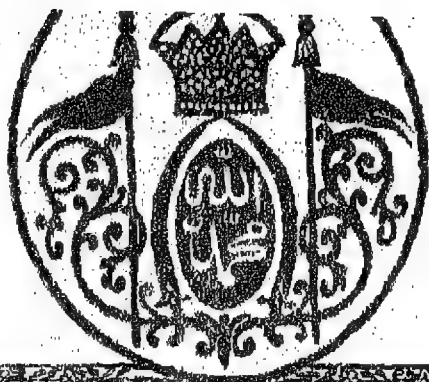
در قمر ضمیمہ سال نو سرحدی کہکشاں

آید بکبر و قصرتو چون بگر آسمان

سپید کی بی
یگان
جواری
میں
بغنی
خاک میں
بالا دربان



مفصول است از دو سوره
یعنی نشیده شده
و با دو جای خفیه
در آن کلماتی از این
سوره که در
مخفف و کلمات از آن
جاء

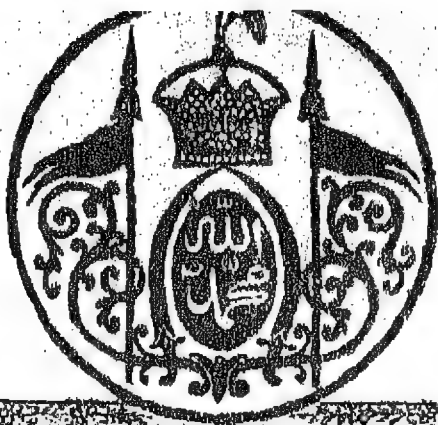


باشد اگر مخالف حکم تو بر کشد
 شمس سپهر شمس الیوانت سید
 نازان چو نو عروس نشیند به
 منکام سیر کن قصر رینق تو
 ای بر در جلال تو مدح چو
 من مدح تو بنام از هم بختین
 بدتر ز مرده یک شناسم گاه
 لیکن که اخت نازده حدت مر
 ز قه ز من شرفاء تو بر خوان چای

تخم خود از قبیلہ بوزخستہ آفتاب
باید بتافت بحسب جهان و بحکمت
کیر و مال ذات تو کر شود مرا آفتاب
بگذارد و دوست بر افسر آفتاب
واندر شانه تو شکستہ آفتاب
ز انسان کہ سپنج چایم خستہ آفتاب
دانم ز بون چورده دشت و آفتاب
جسم چنانکہ پیکر شمع و آفتاب
راشخشن چو شمع و آفتاب

[illegible]

کتابخانه



تأخذه مضارته نزلت بقبره

صالح احمد چشم حسودت میندا

مالہ عجیبہ کل سپیشل آفاب

تاریخ شکر شود شمس سیر افغان

منقبت خضر شیدا الساجدین امام زین العابدین علیه السلام

نوبہا آمد جهان را رونق و شکر

قمران فہرودین از بید برک و سلیخو

ساقی میاک نوروزی با عجز

از شمیم ضمیران و از سیم غنجان

سُونُ حُشِيَانِ حَوَالِ الْعَيْنِ الشُّبُوقِ كُلِّ

چشمہ ساینہاستان آبِ کوہِ سحر

یوم و براغنیہ کل صدہ و زیور

بھڑقل من دی سمنہ و بھڑقل

از شقیق و راه در کف با و ده ساعه

خاکِ باغ و باغِ کیمیا کثرتِ غیرِ کثرت

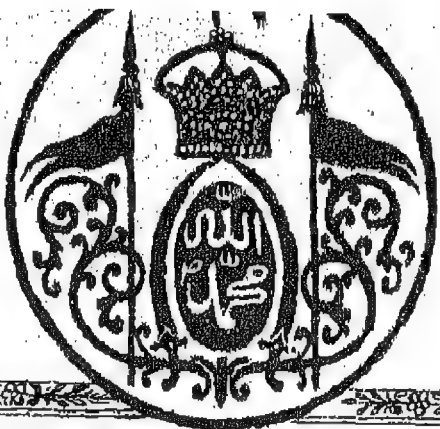
آدم از فردوس جلاوریده عجب

آبشار پنج خیزان طعنہ بر کوثر

۱۰۰
 اسم فاعل
 آن مانی
 این که
 ۱۰۱
 چو
 از کل
 در میان
 غلامان
 و شکاها
 و حال
 سکن



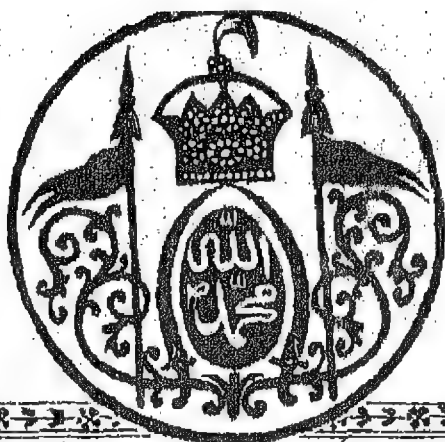
برمان جاس
کونیندی ایلی ششم
نیزین قونم
ایچین آرا
عنه یضیرکون
دیم یوی ایلی
نوی ادا
عنه یضیرکون
کوه دیم ادر
برمان جاس



نیست سنبلیله بر کس سیلی شب خون عدا
در تیر بر که است شامی یا عروسی
بهرمان چن شیشه ^{۴۴} لعل ^{۴۵} اندابی شاد عیان
صحن گلشن از ریاحین ^{۴۶} که صباغ
طلعه پوشان جان در چله شب ^{۴۷} شب
غنچه کل کرد از برای دست ^{۴۸} بوستان
عارضه نشان ^{۴۹} نسیرین ^{۵۰} پاشید این
مزعگان ^{۵۱} کشند از انسان ^{۵۲} نغمه زن ^{۵۳} کنان
چاره ^{۵۴} مقرب ^{۵۵} کرده ^{۵۶} هم ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

صد دل مجنون بزللف عنبرین پیر گرفت
خود در شیشه فیروزه کون مجر گرفت
ارغوان از مخرمی زناک می خلر گرفت
داین صحرار کله اصوت کشر گرفت
ز مردین تشریف نمت با جهان گرفت
تاخ دیو نامیه جابر شاخ و برگ گرفت
سر بر یک بیابان باش کو گرفت
زهره زرین ستا سر در سیه چادر گرفت
طره خوابان ازین روز ناک سینبر گرفت

[illegible]



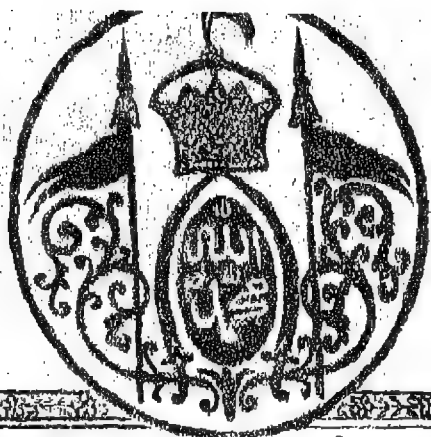
نازند قیال مجنون شرابان خوش کل
 با حیوس فروین ارای ابرو بسا
 از و فورسری بجز خور بزم شای
 ماه تکین سراج دین علی ابن
 آنکه با عقل فراطون بتیغ لاله کون
 آنکه صفت آئینش سوی سه روح
 بجز خط دین دولت احتساب او
 لعل کلکوش بر عارض چوینی نیا
 مست افضل او صد خلد بی اندر

شاخ با چون کمان این خابین گرفت
 راه چون سبکت در بری و اوز گرفت
 لاله امر بخت یا قوت کون مجر گرفت
 کز نهیش لرزه اندام انجست گرفت
 تاج از خاقان ربو و باج از قیصر گرفت
 بانیب نعره کردان کست داور گرفت
 فتنه را بیهشت ظلم را بتر گرفت
 کلشن فردوس را سر شیمه کوش گرفت
 صولت و اقبال او صد ملک بی لشکر گرفت

این شعر
 در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 است



این شماره
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 است



رزمِ اوتاراج کرده بمخوب بنم

رحمتش چون شبنم عاصیان
مجرمان

خفت نانو شب به اقبال و انوشیروان

روزگار چای است که بکشد

ستم اربکرفت تسلیمی کبیر کا و ۵۳

شہنشاہی کہ دستِ جبرائیل و فرشتہ

زور تشن نشان تیغ تو در صفا

مینہ ورمک مصوآن پرند اور کمر

مالِ ایللاهی ظمّن آن س عینم

عزم او از با احترام سرحد خاور گرفت

آن عرض کنز الشرف و فروع زبور بر

مفت کشور از سر نو قرار سکندری

دات او بار است بازی جمله بخیر و گرفت

او جهانی با پرستش از شما سیک گرفت

شش جہاتِ صہبان با ضرب

نکات العمل بخش و بخش از کوکرت

تب از خورتاب از زینیری از اکر

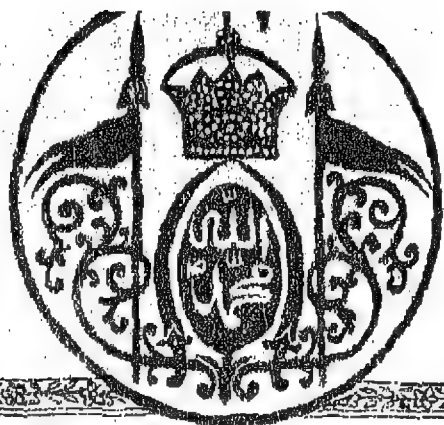
تسلسل از خشنود و شک از فقرت



چون هم نسبت بسپت بر حق طاعت
 سواد بر حق نورو در عهدت بر حقیقت
 جندار میست که از سهمند کجا
 آن توئی که ز نعره شد در شب غایت
 نسر واقع را فلک بگرفته و چرخ
 و یک از عقیای زرین خاک علم
 ماکب ایجاد و کویرن او چون طفل
 پنج خواهد تقدیم بر اوج بنفش
 نذر بر امید این شسته از طوفان

این همه تندی شوخی ام از ان شکر
 رو دکی آسمان سهوا اگر مگر
 چرخ تری از خورشید و سپهر
 مدتی صوفیاست در شرف و شکر
 پیچ مکرده اگر یک مرغک لاغر
 کو جهان از اول چون در انگر
 دایه انجیل تو او را سبب گرفت
 تا عروس ملک ملت چون تو گرفت
 بر سر از جود و جود تو تا لنگر

سواد بر حق نورو در عهدت بر حقیقت
 جندار میست که از سهمند کجا
 آن توئی که ز نعره شد در شب غایت
 نسر واقع را فلک بگرفته و چرخ
 و یک از عقیای زرین خاک علم
 ماکب ایجاد و کویرن او چون طفل
 پنج خواهد تقدیم بر اوج بنفش
 نذر بر امید این شسته از طوفان



پیش دست در نیش و دُربار تو
چهر ز دطاوس زرین بال گلشن ازل
لوحش الله تا کشیدم غمّه در صف تو
از دعایت خسروا رطب لسان خورشید
و اما در صفاتت کو شواهد بسیار
ابراز قوس فتح دامن شیم گرفت
چون قضا الجبار اوصاف و بر گرفت
بوسه از بهای حسیان مکرر گرفت
نکات دلم آتش ز تحریر حکامه گرفت
کبریا نشن خامه اب صمدی گرفت

کتابخانه
دانشگاه تهران
تاسیس ۱۳۰۲
شماره ثبت کتاب
۱۳۰۲
شماره ثبت کتاب
۱۳۰۲
شماره ثبت کتاب
۱۳۰۲



منقبت حضرت امام باقر علیہ السلام

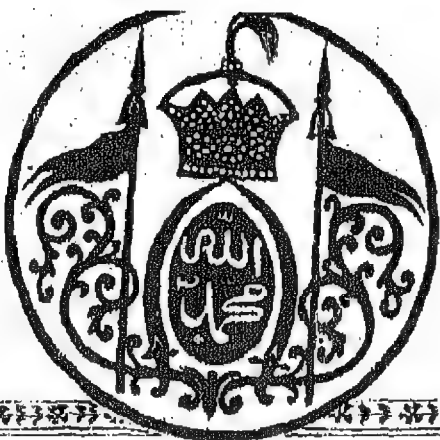
نماز شام که عقیقه کنز کار پرده	جمیده نسلی در کلموی بکوبد
برای مقدم شاه شبنم کاج سحر	شد از نجوم و داری چو خط آتش
من از طناره مشوق محو عیش و طرب	نکار من بصداع خمار زار و تری

وہی ہے جس نے ان کو اپنا گھر بنا لیا ہے۔



می که در دوی اقتد اگر بروی من	ز دره دره بخیزد فلک فلک کند
می که چون بچشد قطره ضریرا	سواد ز ناک پدید بویید از خبر
می که جرعه او را بجام زال و	کند بناخن و سر سوده صد ناله
فروغ سینه و نور بصر و قلوب	نشاط جان و قوام بدن عیر
از گیل جوهران حسله پند سرا	از سفیه مهال حکیم و
کشید چون ز می لعل ساعری	جای بزم عدم فت و کشت مست
بلید بر رخ روشن و وز غلبه	کشید از سر و آنخوش ز زنگار پند
بد او رخصت وصل و حریف خود	نمراه کرد و ز جوش نر لاف و
نهاد لب و گفت بوی سبکی	تو حسد ای تو این به خشاک تا کنی

این کتاب از کتابخانه
موزه و کتابخانه
ملی و موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
است. شماره ثبت کتاب
۳۴۲ است. تاریخ ثبت
۱۳۵۷/۱۰/۱۵ است.

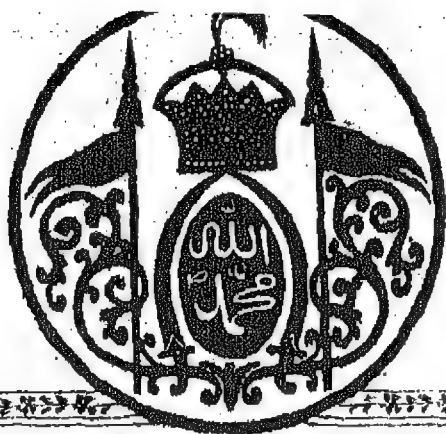


بیا ز تو عشق جو سلمتم ایدون
 با شمع چنین شروید و انکیز
 ملک است و ست شدیم از وصال هم
 گذشت چون کمرگاه زلف شب
 بدمج سرور وین شاه انقیابا
 شعیب معجز و موسی کلیم و خصال
 خدیو کون مکان سلطان کن فیکون
 هم از عدالت داود خلق رانا
 شخت کا وزیرین را کمر بضرعمو

که یک نامه ترا دهم مگر بفرست
ز جای خویش بستم بشوق چنان
رسید سرگردون صحرای سحر
سرو و بادف و چنگ و ریاب
که هست سده اوستم سپهر بلند
خیل خلت و ادریس خوش افروز
که هست علم و عمل او جوش افروز
هم از شکوه سلیمان زمانه را خا
نمود شیر فلک را اسیر خم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]



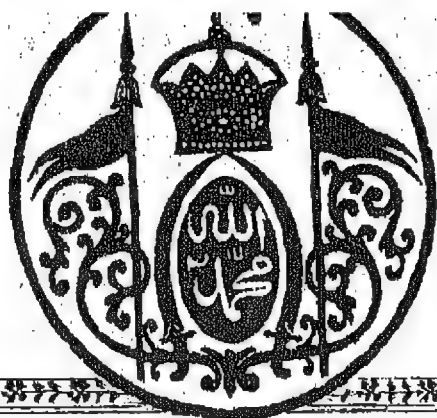
بنای کاخ تو بهتر ز خلد مست مست
 بامهای قصور تو از سپهر فوق
 شود مشایخ تنزیل واجبیم^{التعظیم}
 چنان نظیر تو باشت بعالم کائنات
 طراز موی میان هلال کردارت
 بصیت برش او آفرینش^{ضمون}
 تبارک الله ز اسپ بکروت کشته
 قمر کاب و حل سیت و ستاره
 پر و چو زنگ بنج عاشقان عجم

دران زو ستمه ابروی حوریان آینه
 بصرهای یاض تو از^{سجده} بصره^{سجده}
 اگر ز کار و دست استم^{سجده} تو سپهر^{سجده}
 که مام و سر ترا ده است چو^{سجده} تو فن^{سجده}
 بود قضای مجسم نه برق تاب^{سجده}
 جدا شود بعدم از دل کمال^{سجده} نخند^{سجده}
 زمانه ثانی آن کو هر^{سجده} بدین^{سجده} بجام^{سجده}
 پسر کروش و شیر^{سجده} او^{سجده} و صبا^{سجده} ما^{سجده}
 ز عالمی که در آن نام نازیانه^{سجده} بر^{سجده}

دران زو ستمه ابروی حوریان آینه
 بصرهای یاض تو از بصره
 اگر ز کار و دست استم تو سپهر
 که مام و سر ترا ده است چو تو فن
 بود قضای مجسم نه برق تاب
 جدا شود بعدم از دل کمال
 زمانه ثانی آن کو هر بدین بجام
 پسر کروش و شیر او و صبا ما
 ز عالمی که در آن نام نازیانه بر



دران زو ستمه ابروی حوریان آینه
 بصرهای یاض تو از بصره
 اگر ز کار و دست استم تو سپهر
 که مام و سر ترا ده است چو تو فن
 بود قضای مجسم نه برق تاب
 جدا شود بعدم از دل کمال
 زمانه ثانی آن کو هر بدین بجام
 پسر کروش و شیر او و صبا ما
 ز عالمی که در آن نام نازیانه بر



که هست طبع میایون تو دین پسند
 بر ندبوی عمیر او عصا ره ریون
 فزون حُجب تو امری نمکرده اند
 بعیر صبح ببالید بر رخ چرخ
 قبا ی طاس کردون بجای خرقة
 بیاید از حضور تو باست و آرد
 که رشته کرمت عالی بهر آید
 به نول تست نشا طخلو دهم کند
 زخوف رخ تو بپسرخ قلاب دند

از انشال هلال است خجسته تیرت
 نسیم خلق تو کز غایب بنفشه
 برون قلب تو حق را نداده اند
 نشد مقابل وی تو مهر عالمتاب
 کدای کویت تا کشته سه می شود
 رسد کس در روی نه بکبت دارا
 چنان به پیش تو آبی پذیرد کور
 بعنف تست عذاب بود و هم پیمان
 ز بیم کز تو لرز و روان کر شاپ

بسم الله الرحمن الرحیم
 این شعر را در روز دوشنبه ۱۲۸۴
 در شهر تبریز در محفل
 شکر شایب نامی از انجمن تحریر
 و نشر کتب در تبریز
 در روز دوشنبه ۱۲۸۴
 در شهر تبریز در محفل
 شکر شایب نامی از انجمن تحریر
 و نشر کتب در تبریز





چو فیلسوف بگوید که عالم است قدیم

چرا بدر که دیگر روم بر فزاید

برس بَدَاوَالْاِحْبَانِ سَيِّدِينَ

چنانکه روح تو فرشتہ نمکینم کا

مراسم حج بزم نشاط عیش و سرور

سماۃ تاکہ بنا افکسان علم عمل

ہستی کا ملہ نقابِ مرکبِ محترم

باب جنائزہ ثواب و نسا کا پیر



پی حدوث بسیارم ختم تواند

کہ بھڑکے عصیان و لاشی

که بیخ میکند از روح خوانست صد

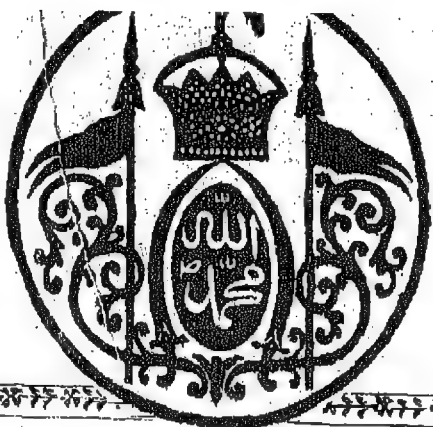
تو ہم تعافلی احوال میں ہیں

سازمان جهش از انجمن خیریه

پن حصول قرضہ کے لیے کیا کریں

مذنبای حیات و مرگ را چون

مصدق خلوص و دو صد و سی و نه تان

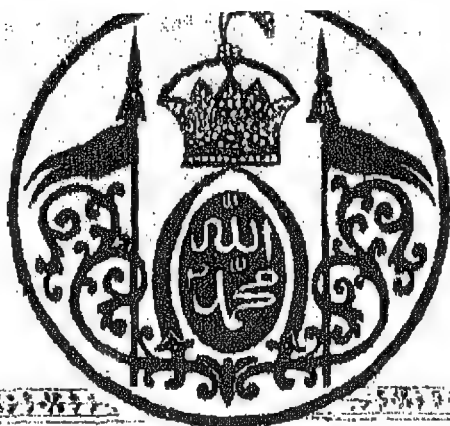


ای کیسوی شبرنگ طغرائی	وی طره طرر تو چون ارتم خو
از دشته مرکان تو خبر همه دل	وز تر کس محسور تو عالم همه شرا
کیسوی تو آشوب جهان است معلم	چشم آداب آموز دو صد فتنه آما
خالی که قاده است جنب حط	حصنی است که نبشته در آن کی
در سر و ندید است کسی شلیخ بلوین	شناخی شنیدم که بسیار و قوی
آن قامت آن کردن آن سبیل زین	اعجاز ناکشته یحییم او لوالی
یا قوت نخبیند که ای از دل کوه	مرجان ندید بسند به تیر قلزم خا
وین طرزه که از فتنه دق و زنجیرین	این قاعن شکسته کف و کیمیا
انجوبه صبا می ست رخ آینه است	کو جلوه ناکشته میان دو شب

سینه



مجلس
مجلس اول
مجلس دوم
مجلس سوم
مجلس چهارم
مجلس پنجم
مجلس ششم
مجلس هفتم
مجلس هشتم
مجلس نهم
مجلس دهم
مجلس یازدهم
مجلس دوازدهم
مجلس سیزدهم
مجلس چهاردهم
مجلس پانزدهم
مجلس شانزدهم
مجلس هجدهم
مجلس نوزدهم
مجلس بیستم



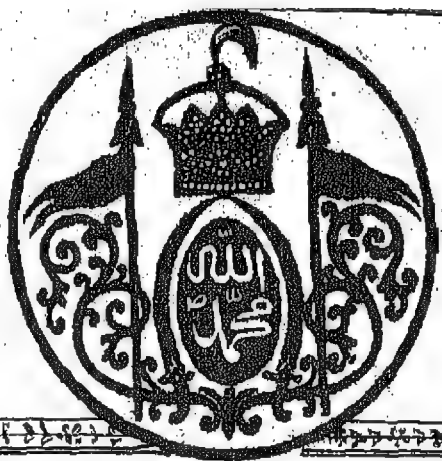
ای شوخِ جفاکار و جفا جو و جفاگر
تا چند کره در نسیمِ ابروی مُهر ^ت
از نهیبِ شیخونِ فراقِ شده ^ت
بهیمِ شن چون شامِ غریبان ^ت
روزی نبود تا نفرستی پی قلم ^ت
کای نکشادی رخ من مقصد ^ت
وقتی نزدی ساغر کی چند ماوم ^ت
ایدر که ز سوزِ نسیم تو گشته ^ت
از خدایکین بهر ^ت

و تی که شتم خود شتم کیش و شتم کا
 تا چند لب لعل بزیرد و شصا
 سامان تحمل بدل خسته افکا
 شام صفت صبح قیامت آزا
 صد خن و صد عشوه و صد عمره
 سرخیزد و دم نرفغان بر رویا
 روزی نهادی سرگشت مژبا
 آیدون که زبید او تو زده است
 بنما صفت مهر مر جلا خوا

مفتی محمد رفیع الدین صاحب



مجلس ایدہ
عزیز الرحمن
بنیاد بنان
مجلس ایدہ
عزیز الرحمن
بنیاد بنان
مجلس ایدہ
عزیز الرحمن
بنیاد بنان



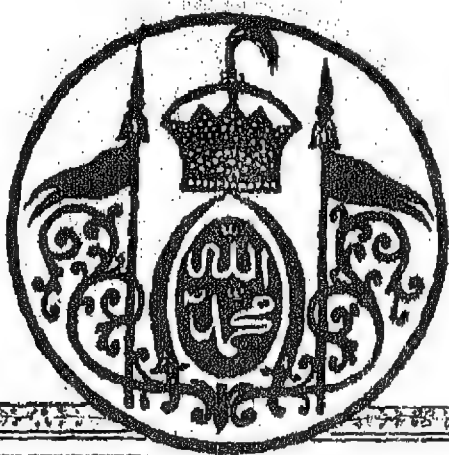
از کوشه ابرو بوصالم کن انتشار	شوم سیر انجیف می خنده سرشا
بیمار چو پیش کنی از طر بطرف	صد بار و هم شرح تبو حال دل را
لیکن چه توان کرد که طبعت نیما	بهر من خسته کنی فکر تیریا
ای خاطر آزرده بیندیش ز خویش	و غفلت وی ایدل ناوان به شد
برخیز ازین که بسی نوحه نموی	از دست بلاهای غم غمزد
پسند شود در نرن دل مندوی زلف	بگیر ز نطل علم احمد مختار
شانشه با قدر و قضا نظم و حکم	و ادبها نکیر و جهان بخش و جهاندا
سلطان مرسل خضر شبیل عالم	فرقان همدی بدو جی سید را ^{۴۳}
بر تارک اوتاج فاو جی شن سبا ^{۴۴}	وزر کس اوسرده مارا غم سزا ^{۴۵}

شماره پنجم
جلد اول
تاریخ
۱۳۰۲



تاریخ
۱۳۰۲
جلد اول
شماره پنجم

تاریخ
۱۳۰۲
جلد اول
شماره پنجم



کربا و سیحانی او و چسپن آید
 از صوتِ واجب و سوره نامحسوس
 عالم بوجو و امن از ذاتِ شریفش
 و بر زم دل آرای تماشا حاشیاش
 نهیش چو کند سیل با صلاح ^{لطف} سوا
 قارون بکزنید بعدم سمتِ حاتم
 چون مهر کند نغمه شود ^{صیحه} صیحه نواز
 بار و چو حبابِ کرشم بر بیز امام
 شما تا تو اگر حمد کنی بر صفِ اعدا

بلیل برود از بخت سر سینه زان
چون شمع که هست از بن فانی
چون نقطه که ز کشت نمایان
ز قاری نظم تا بن کاشیده شود
داود زواید بر صُحف صورت ما
آتش که زواریز باش و نفا
چون قهر کند ز نار شود نور
وی ماه شود آب ده روی آزا
چون شود از رمی تو سر کرب و زوا

۴۴

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

24

100



10/10/10

10

٥٥٥

وفاقیہ

1990

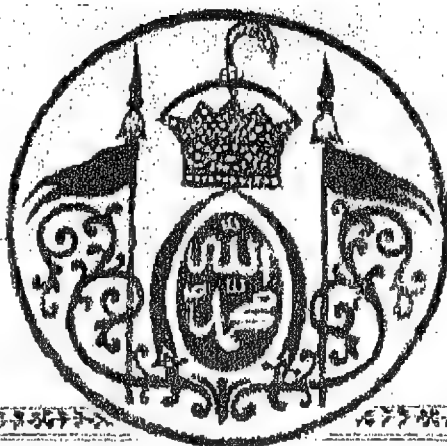


اعضای عدی تو میان کسم	پاشند که نعره رزم تو سیکار
چشم علمت دخت بر نفی تربت	قاف قلمت کرد جهان حلقه پر کار
رح تو همان خط شعاعی که نمود	زا سلام و طریقت جهان حلقه ابر
شمشیر کمر زناک عد و خوار تو کو	در نرم لب جو چو مرغ به پیکار
شیدیز تر ابلج و دھستل فلاح	شیر زناک تر اپی نسب و فکرت احیا
غرغاه و دم و ماه ستم بر قیاس	مشکین تن و آسوروش و غایب
صرصر تک و سیلاب و دور عد	جبریل پر و سه نخل و صاعقه کردا
غماست به پر از و چو بد و بد	آموست بجولان و پکی ست به مصفا
مرغول دوش پرچم منجوق سلیمان	نقش قدش دایره کعبه احیا

تاریخ مصوم با حرم غایت شاه شاهی
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب



در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب



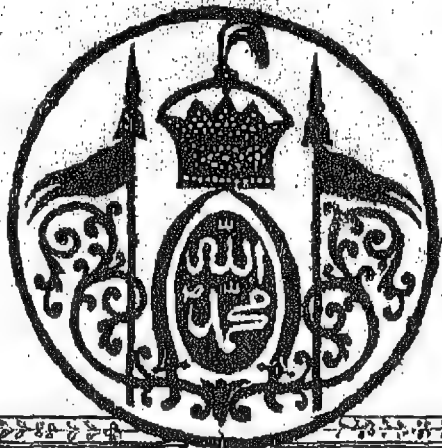
فی اجماع بجاش چو یکنبد دم پو
 کر وقت تکاپو کشی ز غیبتش
 وین مجرّه طسره که کیری چو زما^{مش}
 بامو کب تو فرط سفر کرده خا^{مش}
 هم مهر تو منان قضا ساخت^{مستحیل}
 هر قطره بحسرت ابر کھیر
 کر سیف زبانی نشود یکنزد^{حت}
 از هیبت تو بھر نه نوشیدن^{باده}
 خوف غیبت می بر داسباب^{تعیین}

در لمح ز ملک عدم آرد خبر پیا
 چون سایه تو محو شود از نظا
 قوس قزحی شق کند کشت تو بر با
 بادش تو حکم و حکم ساخت^{اقبال}
 هم مهر تو روی قدر است پیا
 سر زده صحن حرمت مهر زانو
 دندانش نماید بدی صوت نشا^{قوه}
 لاسست پی باده کشان دل خلا^{به}
 ترسم که برو از نسیم لذت پدا

در این شعر
 بنوعی
 بیان
 شده
 که
 در
 این
 شعر
 به
 بیان
 نظر
 ظاهر
 و
 باطن
 آمده
 است



حکایت شده
 که
 در
 این
 شعر
 به
 بیان
 نظر
 ظاهر
 و
 باطن
 آمده
 است

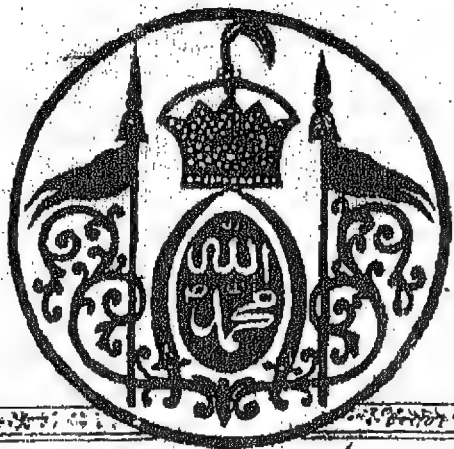


تاجاروی قصرت نشن شمعش	ترک فلک آویخته سر ز کونسا
از بحر تو در جسم فلک گریسته بی	وز جمل تو در جیب زلفه سمن
ای دیون ندر و عاشق و خسته کریان	چون پرشن از حیرت تو درین ^{اقطاع}
مداح تو تا یوم ابد روح مکرم	وصاف تو از روز ازل ^{داود}
ساز و چو کمی سیل تجریر ^{پیش}	خواهد که بحدت نباید ^ق رزم ^{شما}
اول کند اوراق زلف لاک ^{مطرز}	آرد زنده کاهشان ^ع پر ^ع سطر ^ع
آینه زده بان خنجر و خامه طوفانی	لیقه ز پر روح و مقطر از دوش ^ع شوی ^ع
آبی ز رخ خورشید دادنی ^{شربت}	شخرف ز لعل لب عیسی ^{شکر} بآ
وانگاه نکارد ورق مدح ^{صفا} صفات	وانگاه کشد سمن ^ع ابروی ^ع نکا

له عاده
سمن عاده
باز عاده
سمن عاده
عاده روح مکرم
حضرت پریشان
عیدت سلام عاده
عاده سمن عاده
عاده سمن عاده



زینت و ادب
و طراوت و شاد
نفس و سحر
زینت و عجب
بربان جات
عاده سطر
عبد اول و غیر
ثانی و غیر
فوز و نجات
فی الاله



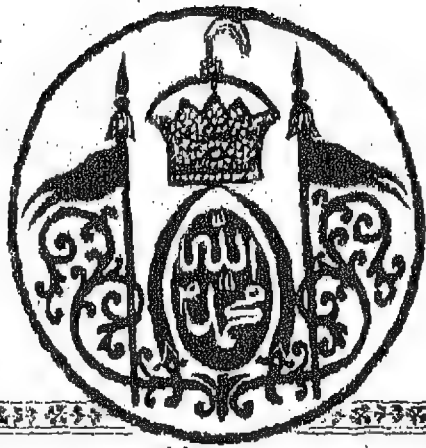
اندم بزند دم زرقابت کجسی کو
 مان این چه سرودی قلم ز فرخ
 جائی که ثنا خوانی ست ایچون
 و پیمانی کا هز کیف می عشقش
 معل است بکان برون یا بوبت سلا
 شایا ملکا خسر و لا موت جنا
 مرچید که این دیر کهن مندل بنا
 اما زره مهر بحالم نظری کن
 تو رحمت حقستی و نواب خطا

کر وید بستر آن مبدیج تو کهر بار
 هشیار شود دست ازین عوی
 بجایست کسی را سر آیش اینکا
 در قفس و آید به شایخو و شای
 آسوختن هدیه و شاهد سوی فنا
 مستند غلامان تو بقیس پرتیا
 سجن ست پی مومن جنبی کفا
 زین شین نیم و تابل نجوری
 کن بھرت دانچه ترا هست



کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران



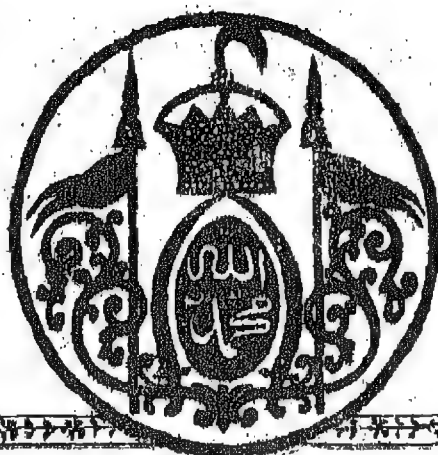
منقبت حضرت امام محمد تقی علیه السلام

هلال عید عیان شد بچرخ بینار	مال ابروی غنایتان چن و
فکرت نقش طرب کشت تنگنی	زمین ز توج مسح شد بهار خا
بخانه خانه ز جوش جور جد	بکوچه کوچه ز افون سو صدیر
شکفت نیست سحر نوای دور	که خیر دارم در امین آن
برخت و لبر کم طح محفل چو نایک	یکیش حاشیه خاور و کر نایک
بجاده جاده خذف کشت بخت	ز بسکه بخانه افشاند طره شب
زمین بوجد درآمد چو سبک کردن	بلحن رقص قیامت آن لبر و
بکیف عیش سیمای ساقی مست	چکید جای عشق یکتا می

این قصیده در وصف حضرت امام محمد تقی علیه السلام است و در کتاب...



این قصیده در وصف حضرت امام محمد تقی علیه السلام است و در کتاب...



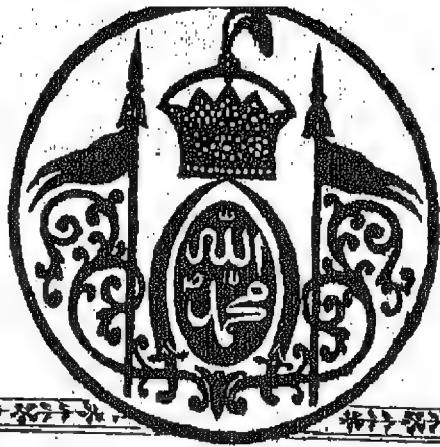
فروغِ چرخِ سگد در بلبه قندیل
 ز باده خوانی ترکمان غمِ خوان
 بشو ز فرمه رود کن سپهرین
 بتان سیم سیرین از شادان فصل
 همه عبثه و نیز ناک ظالم و سرکش
 همه بچوش می حسن محو شکر خند
 همه بنارشن پای کوب و پشته افشان
 خرام تست که بر بود دل بصد غل
 فرو چکد چو عسقر از تو زناک

ضیای سیرت در اشتهار سیمین
 نزار غمزه منبت اصل وصل و سار
 شن ز رشک مثال کمانچه لاغر و خشک
 متاع هوش بود نذر سر شو
 همه بعرین و ناز تو تن و سر نیک
 همه زشته جام حقیق مست و ملک
 همه باین غزل تازه شسته نیک
 بنود ورنه به از من همه بزرگ
 شب وصال چو من برت بزم

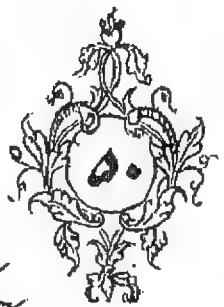
این شعر در کتاب
 گلستان
 ص ۱۰۰
 در وصف
 سیم سیرین
 آمده است



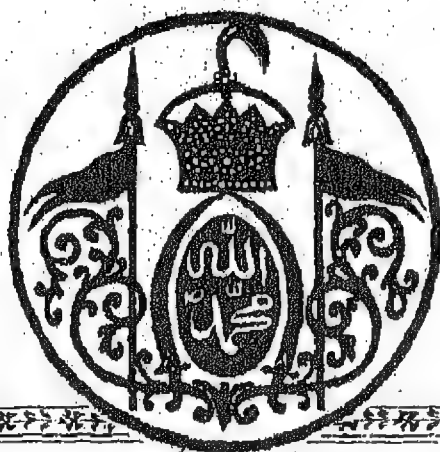
این شعر در کتاب
 گلستان
 ص ۱۰۰
 در وصف
 سیم سیرین
 آمده است



زراہِ دورِ بنِ شستِ آسمانِ دو	بحیرِ تم کہ چنان سیرِ قنہ میبارد
نمود باند اگر بر شتم دل آنک	چو قصد آہ نمودم قیامتِ غایت
کہ شتہ از سمتِ جا بھر دو	قتلِ محو منی عنم مخرولی شد
کزیر بھرِ حنہ از دمِ صدف	سباد آشیافت بحسبِ نازکِ تو
ببین کہ شیشہ ناموسِ چن دیم	نکستیم سرِ محتسبِ مینا
پریوشی کہ کہ آشتی سکا لجنک	بصلح کی کند آنک عاشقان
سکون و صبرِ جانم رسید	کہ سماعِ چنین غمِ جنون انگیز
کہ طبع از طربِ مدحِ شاہِ جم اور	بدان صفت سر و پایا بختم لفظ
ہلالِ ساغر و نورِ آسیرِ شہاب	ملکِ سپاہ و فلکِ بار کاہِ پیہم



۵۰
تغیبات و تحولات
در تاریخ و جغرافیہ
و سائر امور



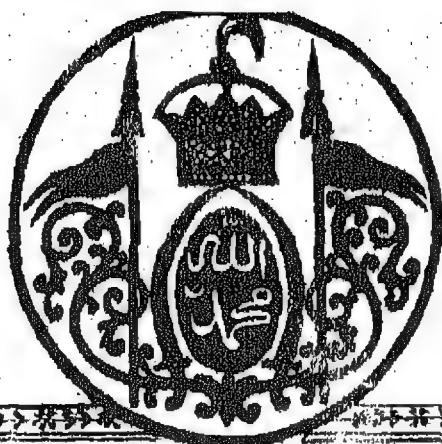
نهم سپهر امامت محمد ابن علی
 مهین تهن کستی که از مهابت او
 فرو کشد بدن از سماک تا به سماک
 نخل نمود جسم و بمن کیو و صفا
 قد به قانم حسا که تفتیش
 شکست و دخت سرو پینه ها
 و د فشار اگر نیم اش حوادث
 شریعت نبوی بسیار شایع
 توان شهی که بتاید عدل انصاف

هناب بحر مصاف و پیکر بشک
 فرا سیاب حصاری و پشت
 اگر غبار مصافش قد کلام
 بطریق و سخا و شجاعت و
 سمندری چو از بطن ماده حرکت
 یکی بضرب عمود و در بنوک خاک
 بر آید از دهن صور صد غرور و غر
 صحیفه ازلی را کلام او سفر نک
 عقاب چرخ کر نیر و زحمه نور

این شعر را در کتاب
 تذکره اهل بیت
 علیهم السلام
 در باب
 حضرت علی
 علیه السلام
 آورده اند



این شعر را در کتاب
 تذکره اهل بیت
 علیهم السلام
 در باب
 حضرت علی
 علیه السلام
 آورده اند



شکسته لعلِ مَش ساقِ سحر خجل
 فلک کز درِ کجا پوشش بوبه آید
 رود شاه به هر سو بویین کن
 به پیش طاقتِ دستِ عشق و خفا
 ازان رُسبعه الوانِ سیرتِ چرخ
 چرخچیانِ عتابت کتند و خنجر
 کشید خامه صدی تو بیکجا
 با حساب تو چسکی نواز و آواز
 فلک جنابِ امیر اشهبانِ خنجر

کسته تارچه اش پذیرا او نکست
وین نقش سُم او سَرِ چاره اَرز
نقد چو سایه او بر سرِ عجز لب
به لعب درید طفلان از وی ناک
که چین بود ز خانِ تور و ز کی لا
پی شکارِ دلی زلف کمرِ خنک
دو صد هنر از خطِ نسخ بر سرِ لب
بقهرِ ترکِ فلکِ سرش ز خاک
یکن شتاب با نجام و مساور

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



شال نقطه پرگار شسته ام محصور
 ز بان موج عسره رسان بساحل
 بده سزای عذی مرا بفرود
 سازه تا که دل افسردگان ادی عشق
 شادگان حریت بخار نصرت
 به پره مرض و درد و فکر و محنت و
 که نکات تصادم نهجم نموده پس و تنکاب
 بد آنچه رستم دستان و بارز
 که شسته اند ز نام و نشان و بخت
 شبانه روز بهر کشتن تنکاب

نقد

از آله بارید چنان بر طرف دشت جل
تیر کون ایر به اوج ست زمین سما
بی
از دم بر و پوشید مندر سنجاب

و انچه در این کتاب است و آن غیث
است که در این کتاب است و آن غیث



دیوی که سرمه آورد
 بریان جاح
 صفت عماره و موزی
 بریان قانع
 بهادری
 غنایت



مرتع و دشت اسکوته می کشید

بنوید هیچ عجب که اثر بارش و بر

مبغض نیست غدیر خدق را غ و

انجمادی ست بکاشن که نیاید بیرون

شیر برین شود از بر و اسد چرخ برین

نطفه نجم ز بهان فلک است خج کرد

بسکه بیجاوه قشاده است و بور او

صفت گاه ربا داد و کشیده

گلکان غنچه صفت کشته سر اکون

که خورد غم کس شهزاد کس بر کوبل

روی خورشید شود تیره چو رخسار

پای امواج بسوی سواحل

از سنا قیر عنادل غم شوخ غزل

نقره خاک فلک اطلس کردار

نه فروزند که از مهر در شان

زرو چون چهره عاشق شن

از چمن سبزه و زروی برج نور

غنجگان چون کل پرموده زار و

مرتب و دشت اسکوته می کشید
بنوید هیچ عجب که اثر بارش و بر
مبغض نیست غدیر خدق را غ و
انجمادی ست بکاشن که نیاید بیرون
شیر برین شود از بر و اسد چرخ برین
نطفه نجم ز بهان فلک است خج کرد
بسکه بیجاوه قشاده است و بور او
صفت گاه ربا داد و کشیده
گلکان غنچه صفت کشته سر اکون
که خورد غم کس شهزاد کس بر کوبل
روی خورشید شود تیره چو رخسار
پای امواج بسوی سواحل
از سنا قیر عنادل غم شوخ غزل
نقره خاک فلک اطلس کردار
نه فروزند که از مهر در شان
زرو چون چهره عاشق شن
از چمن سبزه و زروی برج نور
غنجگان چون کل پرموده زار و



شیر برین شود از بر و اسد چرخ برین
نطفه نجم ز بهان فلک است خج کرد
بسکه بیجاوه قشاده است و بور او
صفت گاه ربا داد و کشیده
گلکان غنچه صفت کشته سر اکون
که خورد غم کس شهزاد کس بر کوبل
روی خورشید شود تیره چو رخسار
پای امواج بسوی سواحل
از سنا قیر عنادل غم شوخ غزل
نقره خاک فلک اطلس کردار
نه فروزند که از مهر در شان
زرو چون چهره عاشق شن
از چمن سبزه و زروی برج نور
غنجگان چون کل پرموده زار و



سند روی ست بر کز تبه آنی سبیل	نازنینان چمن بدل حسانه سبز
کرد مدغمه بر دین کس بر بطل	بسکه روید خندان خا رجا لم چو عجب
سینه زمره شاد از می گان منخل	افسر لاله برود از سر افغان
که بکار از نمایان شد آشوب	روز موعود رسیدت مکر دیتی
اثری از سخط و قمر شمشاد اصل	یا نموده است قضا از پی تنبیه
قره عین حیا صوره اسرار ازل	دوره بحر عطائمه سیما صفا
میر غل نور ازل شمس بل مجرود	کف دین شیرین شیرین یقین
فخر کل غایت مان بیت من مزل	مهر سر بد ز طفر حسد نعم شمس
احمد حسام محمود بی مزل	ماهی نقش ستم ماه درخشان کم

سند روی ست بر کز تبه آنی سبیل
 نازنینان چمن بدل حسانه سبز
 بسکه روید خندان خا رجا لم چو عجب
 افسر لاله برود از سر افغان
 روز موعود رسیدت مکر دیتی
 یا نموده است قضا از پی تنبیه
 دوره بحر عطائمه سیما صفا
 کف دین شیرین شیرین یقین
 مهر سر بد ز طفر حسد نعم شمس
 ماهی نقش ستم ماه درخشان کم

۵۶

نسخه خطی
 قلم: محمد علی
 تاریخ: ۱۲۸۵



بخلافش عمر شمس خاں پادریک

ایفیش کمر افشا بدیتی خندا

چونکہ یہ ہے کہ قمر شمس قمر شمس

مجموعہ اشعار بریل روز و وار بفک

دست او بسته علی چون این علم

کر کیا اسپر برود بر حسا و چو

افرنیدی وحیدی کہ بڑا جوت

طوطی طبع تو آنخب که سخن کو شوی

اِس ساقی نہی تو چنان عشوہ و

زولایش و آل چون آینه منقش

پاکستان میں نیشنل انجینئرنگ کونسل

شعبہ سیرق جہان شریف صبح ازل

پتھر سے بنی چرخ شاد و دل

جلوہ شاہدِ کمین شہزادِ رحیم

اسلام جو شمس نہاید خطِ درِ اطول

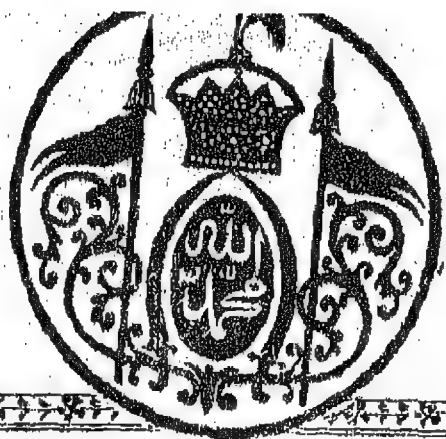
کس ندید است همانند ترا خراج

آب کوڑھکانست در شمع خل

که شن بھر جان در دھاری

[illegible]

در چشمی بهار
 به گلین عید
 به خنجر زور
 به آتش کینه
 به یک اسپیدی
 به در بر میان
 به نغمه سحر
 به آواز گنج
 به آواز گنج



کل کویت شود از ستم ابروی سبیل

بہترینیہ نمائی اگر آشک جلد

آفتابی ست کہ یک عمر ماندہ

پیشتر سید و پسر سید سید اعلیٰ

روح تاختر نیاید بجهان هیچ محل

استخوانهای عظمی خود را در دست

نورِ ہدایت پی سہرہ نصرت

دکتر کا پوزیشن خواب لطیف محل

لا اله سِوَهُ سُبْحَانَهُ وَكَلْبُهُ بْنُ الْبَرْزَلِ

جہر مستحکم آید پی تعقیبیل دوا

خلفه خضم اصلا ب روتاوم

نیت زیب کمرش خنجر فروز

مخزنه عمره و دیوانه سبیل حضرت

عکس بندیش کند و تن او کاین

از و باقیست بهما گشت که مسلمانان

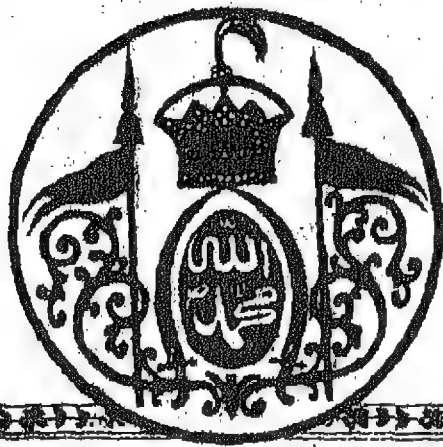
روحِ محطیٰ تو در چشمِ مبین

لو خوش آمد بوقت که پریشان نشو

برق و عقل تک اندیشه و فن

[illegible]

۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



وقت رفتن بنگار شکل در مقامی
 اثر ناله قیس از دل سیلی بر
 ز رویش چو ابر لال سوا لی
 آن خدیوی که ز عون تو پی صیای
 لامکان پیش شهبان تو پیونیک
 شیره کاخ رسیع تو چو مرغان
 و کف او تو کو هر بنماید مانا
 ماندی تا به ابد احدی میل
 غیرت وادی این شن این تیره باط

دم حبت بزمین رت حی منزل
 گرفت زلزله از ضربتین اهل
 بسراید صفتش از یکجا یک فصل
 بر سر فلکی بجا کشاید چنگل
 عرش از کرسی قصر تو زمین اسفل
 آشیان ساخت طارم این مفت
 در نظر خوار تراعتده مالایل
 حق بخودی اگر از ذات تو شرعی
 تا بر آنه دخی از دعوت جملی

کتاب
 سینه یک
 کتاب
 سینه یک
 کتاب



کتاب
 سینه یک
 کتاب
 سینه یک
 کتاب



کبریا و تو شسته شسته شسته و شسته
 بقنادیل مه و مه نگیرند بل
 که پرندین فلک کشته بسا عمل
 زانکه پیدایش ده کس چو تونی از
 که شد نم نویسد از کثرت آرزو
 صدره فکرت و جور مرض و درو
 بدل خسته من خسته صد کوی
 می تو دانی که امیدت نه بر آید
 آرزوی تو بر آید به عجب شل

سن در شود کعب انسان ملک
 کشته شمی که زورگاه تو بیرنج
 بد فرزند زایوان تو فرائد
 ای عجبیا چه تشبیه و نم ذات
 قوت ضعف مرا ساخت چه چنگ
 رحم کن رحم که تا چند کشد جان
 بنوال تو که افتاد زبیداد
 پله ثواب محمد و مشونا
 که دعایت با حاجت سدا نیک

شسته شسته
 شسته شسته
 شسته شسته
 شسته شسته
 شسته شسته



شسته شسته
 شسته شسته
 شسته شسته
 شسته شسته
 شسته شسته



کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

چشمه خود بیدینه بفرست و بر آ	دست خود بدم و عابر در حق و
تا در هر لطف و مهر که پیشش میمانی	تا نشد پروه و زرخ شاگردش
صد جهان شوق نماید چو قدر	از تو بپسندید معلم و بعل

مع اسی المومنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه



خا و جند یو کرد چو در با تهر مقام	آمد به حمله کاه فلک نو در مقام
بهر پشت کمر بر تهر خاک	باشکر نجوم بعد از دست
نازد و چنان که شکر مومنین است	ز انکو تهاست فوج ضیاء بر ظلام
از بیای تابش انوار گرفت	صدید این آسمان سبک و سبک
از کمر پشت جلوه افکند	تا بید طور کلی چون کسب در مقام

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران



شان شکوفهای جانی زانسانم
 مژگوم شسته باد صبارا که شام
 وقت نشاط مست کنن ای تمام
 وز سرود کوشش تو عیان فتنه قیام
 زان پس شراب ناب و قوی فلک جام
 آرام جان قوت دل قوت مشام
 کرد و ز نور جسد او عقل مستدام
 آید برقص در بر و آغوش شام
 باد آورده بستم سرمست با شام

از ما ریاغ و باغ سما بخاک سخت
 از بنم شبانه نم آلوده چشم
 شد چرخ در چرخ و چرخ چرخ
 در غنچه لب تو نهان حس ساری
 زان غنچه بوسکی ده و زان سرودی
 آن آب تشین مصفای نعل
 آن قرقص کن چو ریزند و زده
 آن می که قطره شد طفل شیر
 آن ریح دیر سال که کرد بوی

این اشعار را
 در مکتب
 علی بن ابی طالب
 در مدینه منوره
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در روز ۱۰

این اشعار را
 در مکتب
 علی بن ابی طالب
 در مدینه منوره
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در روز ۱۰



این اشعار را
 در مکتب
 علی بن ابی طالب
 در مدینه منوره
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۰۰
 در روز ۱۰



آن می که می نکوید و راز و رازی سر
یعنی ریح صاف لای کسی ده
و هم فقر و تلج خلافت شیرین
عنوان شده و بدیده سرخاکم
زیب حیطم علم و حب کعبه ی
طیاره محیط شرف لکرت و قفا
دستور اولین سول و سیتوغا
آن داوریکه چون بخلاف قدم نهاد
جوشان شدی حمایب نوش سحر

ام بخلیت نوکوی و محتسب حرام
کایزد بصوت او بیستی کمال
بجوق عز و چهر شرف افسر عظام
طغرای جاه و شوکت و سیاه نظام
شمع حریم محب علا قبله کرام
عمان جاه و دولت و نبوغ احرام
بو بکر صادق زین و فائق انام
بغود طفل فتنه آغوش انتظام
قارون مثال ماه بگردون می خیا

در این کتاب
چهارصد و پنجاه
و یک بیت شعر
در وصف
حضرت
علیه السلام
درج شده است



در این کتاب
چهارصد و پنجاه
و یک بیت شعر
در وصف
حضرت
علیه السلام
درج شده است



آن سنک اسوی که بشمش شود بجا
کر بوی خلق او بر سر مشام
ببخش آن خبیث کردون مثال
و ده چه اشبهی زندی خودی
چون فکر بس بگرد و چون عقل دور
چرخ شربت کردش ارضی در ثبات
صحر جز جست و خیز وی آنجایی
در دم ز عمرش مقام دنی
آن رستمی که روز و غادر نصا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]



از نعره تو نطفه دشمن بطن ام
در دست حق پرست تو نشانیست

در حیرتم که لازم و ملزوم چون
بی آب و دانه گشته حریفان تیش
چون بود و بحر پسین حرون نیکو

نسر فلک نیار و بر سر پرت

بی جوشش لای تو موهای کنیز

بجلاج و همراز و اگر بازی

در قصر احشام تو از عرش ساین

را انسان بدرود که عرق از روی
المان نک و پاک کھر زمر دین

یا بد چو جسم و صوت تغشیل انعام

زین و گرفت شکل هلال صیام

از همکشان نمودند او بر کلام

تا تیر و خنجر تو پروانه هوش

اجساد دشمنان تو اصوات هوش

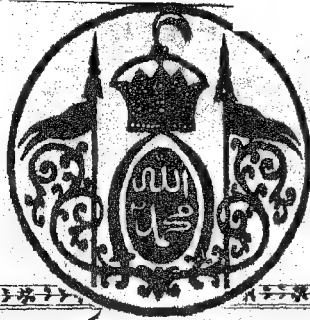
عقل تو ز نو سنه و فی جویید چو

بر باب احترام تو انبیا

در دست حق پرست تو نشانیست
در حیرتم که لازم و ملزوم چون
بی آب و دانه گشته حریفان تیش
چون بود و بحر پسین حرون نیکو



شاهنامه کلید
که در خطای ازین
غالب بر زبان آید
شاهنامه کلید
که در خطای ازین



له مراد افغ
پیر باغ و کشت
رای ملک او از سید
برمان جات
سلطان امیر
سلطان پند
دلی که چون در
پیر باغ و کشت
دلی که چون در



دلی که چون در
پیر باغ و کشت
دلی که چون در
پیر باغ و کشت
دلی که چون در
پیر باغ و کشت

تحمید او دین هر سه اصح و هم
از بهر دفع چشم بد از کیسوی
آن کیت که سخاقتی محروم
ریزد کلاب فضل تو بر روی انسان
باشد که این میخ سر تعوی نیز
روزی بلطف مهر جانش نظر
تو سرور جهانی و نواب زلم
تا عثوه را بغارت جانها نشی
تا دلکش ست خن خویان غم
مبدا اگر کسی رخ خوب تو در دنیا
مشاطه نوال تو بر رخ کشید
کو آن کسی که نیست جو و تو شکار
بارد سحاب بدل تو بر فرق صاع
کرد در رحمت و کرمت فاعلم
ما تمش ز بخت و کرم کسیر
بر استان دولت تو کمتر غلام
تا غمزه را برون لهاست
از دنا زلف بتان تا صبا



اعزاز تو چو متنبی باد الایزال
خلاق جسم و جان بسر روح پاک

نخست چو ذات پاک خدا باد
سرشام و بامداد و قریب و دُور

منقبت امير المؤمنين السلام

عبدی بن سہیل علیہ السلام

تلاوت در نوبه اربابان جلو کشد و هر

می‌سزد و ناله اگر ضیوان هم ملیل چنان

وہا کہ عجیب نبو کہ چون امیر

مادہ خلریار و ریشہ برک رزاق

و بهار آمد کنون از کثرت عیش و نشاط

کلیله
بای ز سره ز سره خیراندنهای

و بهار است شگفتی نیست که هر چه

اده ریزان کشت امیر غریبه

ورنمود از فیوض باد نوزوی

میرزا بختیار خان و میرزا علی

و ده عود قماری سوخت و بنا

نیمی رکشا و اغنھا عطران

۱۵۴۸۱۲۱۳۱۴۱۵۱۶۱۷۱۸۱۹۲۰۲۱۲۲۲۳۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۴۳۵۳۶۳۷۳۸۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵۴۶۴۷۴۸۴۹۵۰۵۱۵۲۵۳۵۴۵۵۵۶۵۷۵۸۵۹۶۰۶۱۶۲۶۳۶۴۶۵۶۶۶۷۶۸۶۹۷۰۷۱۷۲۷۳۷۴۷۵۷۶۷۷۷۸۷۹۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۸۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵۹۶۹۷۹۸۹۹

مجلس

١٦٦

مجلس شورای اسلامی



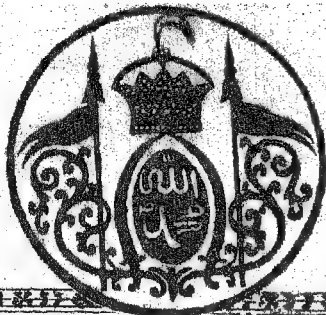
١٢

ایک عیادت

ای طرف جنوب

ان شاء اللہ تعالیٰ





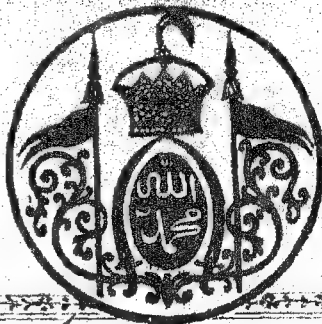
نوبها حیدر عرفان نوبر بنیوی
 بخشی طوفان مجسمه لک حکم و قفا
 یک تاز لافتی بریس اوج آفتا
 آنکه بشاند حسام و رخ آور و بر بند
 حلقه پیکان کس برق رخشان
 قد موز و لای عکسش طوبی
 از نیب عدل و انصافش نبود اگر
 که سوال از مع اوسازند از لالان و
 از خوش صمیم اورم نماید شیر

نوکل فردوس متی نونهای کن
 کوه بر عکسینو ع بر و آفتاب
 شاه مزان سانی کوثر انام
 وقت پ اولین صفتنه آفرین
 پیچد سوز و کلام کا دل مفقود
 مهجه زرین فرش فوج او حوران
 فتنه از خواب کران سرزنده را
 سیرکی چون بلبل سدره شوی
 وز موی کرزا شوش کمریل

کتابخانه
 کتابخانه
 کتابخانه
 کتابخانه
 کتابخانه



کتابخانه
 کتابخانه
 کتابخانه
 کتابخانه
 کتابخانه



کسی کیر و زروح بنجر و دارا خرا
 کشتی قمرش اگر لنگر زند و بجز
 مست و نام حاتم کرده از افاق طی
 ای خدیوی که نسیب علی تو بکوی
 ذات تو در سر و عالم هر چه یافته
 مردمان است که امری خلایق
 سقف ایوان ترا باید قنادین
 و حریت عقد یرین چار بلورین
 چو کی خست تو موسی عمران صفت

کرهای شگوش و دو عالم پریشان
 موج طوفان قفا بر خیزد از خون ^{لهن}
 جراتش نکذاشته از پورستان ^{ان}
 بی خطر و نیچه شهباز کیر آشیان
 جز نظیر خود کز اول کشته بی نام نشان
 نطفه بگیرد و جلیب تر از پیروان
 کنبه قصر ترا نبید قباب ^{ان} افتد
 در سرایت مهر خاور و نثر کو ^{ان} نشان
 قلندر در بار جاه تو سلیمان آستان

۴۰
 بهمان بیان
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



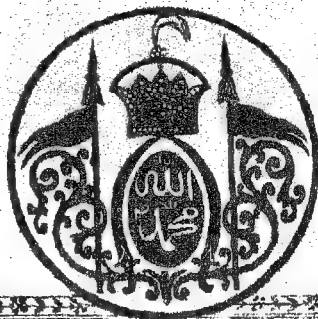
۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



نطق را میبخت عارض عشق
نوحه مرکب جوانی میفرستد ارغوان
چون بگاه رمی گیری چله چاهی
برد از دل رشته امید وصل عشق
خشم تو آن برق بتا رعش رافنا
ز کسین چشمه نقشه طره و بنبل عنان
نور می بخشد بام او بسکات
پیکرش در صفحت چون تمهید
بحر اسود جو بنزن وسطا و گون

کر بلی ناکش دی از علم کدنی کلام
بهر اعدای احیانت نقش بکاف و ن
که شود محراب کعبه که در بیت
قطع سازد مشرک از ذوالفقار و
رحم تو آن مهر ملکیه رخشان ایام
دل زین کابوت ماله ستم عنان
نخاعه ماله غبارش بر رخ خنده
سم او در خون اسد اچار مهر اندر
خبر دم نمیشش میچسب کانی نید

عشق را میبخت عارض عشق
نوحه مرکب جوانی میفرستد ارغوان
چون بگاه رمی گیری چله چاهی
برد از دل رشته امید وصل عشق
خشم تو آن برق بتا رعش رافنا
ز کسین چشمه نقشه طره و بنبل عنان
نور می بخشد بام او بسکات
پیکرش در صفحت چون تمهید
بحر اسود جو بنزن وسطا و گون



سرعت و بی شرمی شیر خبیثی
عزم تو همیشه شسته از پی آن پیش
پیش جبریل امین بستم نمی
لوحش اندران مان سعد فیروزان
طول فوجت می نمود از خاوران تابان
و اندران لاد پوشان چن خاک شمران
شمره شیر می عنان بچنک بیرو
بسکه خونها بخت از دستان
بهر بار شوز اصیل الماس بر

پر زدی کجای وزین مثل برق آسمان
 خرم تو کردی بپای بندش
 سر غباری کجای ز جانش رود بر
 با پایه بیکرانه تاختی بر بصر او
 عرض شکر مینمود از باختر تا حجاز
 در میانش غایان چو آتش نشان
 زدن پلی زیر ارجین زین زو
 جسم ما کردی بجان روح بانی خاک
 کوه ها و در زلزله از ضرب کوبال گران

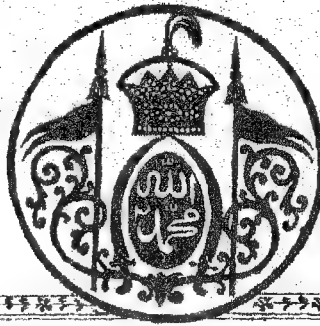
[illegible][illegible]



جو یہاں جسم ارسیلان مغر استخوان
نیز ہا کر دید جب کو بی سر ماصو^ت
وز حسام و خنجر و خنجر و پین و^ت
یاد و المذات مضطرب از فکات^ت
چون کنان جسم گشت و مقہ جو و^ت
چنانچہ شید و ز کوش کردہ آسمان
کافران از عتیر و مسلمان از افتان
شد سپاہ غازیان از فتح و نصرت^ت
نہیب و نداسپ تازی و ان کا^ت

رخنه بادرتن نوک بیگانه شدن کند
 عتاب
 تیرها گشت از برای صید مرغ جان
 از خاک و نایب و سپهرش و خست و
 آنقدر گشتند با دزد تور نهار
 افمی چنان کند از ب که شد عتاب
 از عیب و بوق و شرف و بل و
 عشرت آباد جهان که در چرخ
 نهم گشتند و پایان بجای آمدن
 شد بغارت اشترخنی قطار اندر طیار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



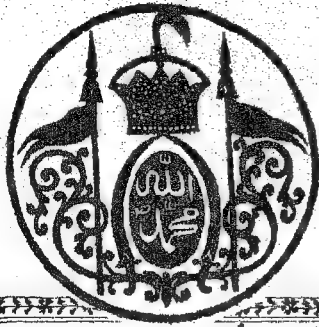
خنجر توده یا قوت صرّه سیم نو
 سیم کنیزان سلسله طره آهنگها
 بسکه در ناورد که شد حل پلان سیم
 پادشاهان توئی که دست ببار
 از زمان زید که بر تخت خود ناز
 جلوه می افکند شمشیرت اگر روز
 که نبودی شاخسار نیر های شکر
 مار را افکند خشم تو جسد آزار
 کمتر نیر خادمت نجشیدت خمری

کوسرین شکوه و سیمینه لکن زینه خون
 سیم و شاقان شمشیر عارض غنچه
 رایگان فت آبرو و شان کنج شاکان
 چون کف سائل تھی شد مخزن یاد
 در جهان پیدا نماید چون توئی صفا
 تا به کانی کشتی صلت حرم
 و آتامی ماند شهباز ظفری آشیان
 خلد رنجشید خلق تو بهار جاوان
 کمتر نیر چاکرت بود آسپیل سیم

در میان
 سیم و شاقان
 شمشیر عارض
 غنچه
 رایگان
 فت آبرو و شان
 کنج شاکان
 چون کف سائل
 تھی شد مخزن
 یاد
 در جهان پیدا
 نماید چون توئی
 صفا



در میان
 سیم و شاقان
 شمشیر عارض
 غنچه
 رایگان
 فت آبرو و شان
 کنج شاکان
 چون کف سائل
 تھی شد مخزن
 یاد
 در جهان پیدا
 نماید چون توئی
 صفا



از عدم این شانزده سرگز نکر و عیان	ق	کر بودی فات پاکت جلوه آشی
علم و حلم و بذل و فضل و غم و جزم و غم		جاه حزم و فز و جود و خلق و عقل و فم
خاصه طایه سانه رقصان شود اندر		گاه تحریفات از و فز و فز
وین نم کر در و غم چون ال میاتم		آن توفی کت رتم چرخ برین نیش
وین نم کاندستل خوش ورم صید		آن توفی کت یایه سرو جهان نیش
می نینم جز درت باب قصه قصیر		می نکویم جز ثنایت مع افزیدن
می ندارم محکب پس اغیر رحمت سیم		از و فز عشق تو در حسانه پر نور
تا کی اندوه همان باشد وین میزبان		و عوتم کن از نعیم شش و عشرت با علی
کشته ام چون مای بی آب بر شیر		از جوم کلفت امراض آشوب کبر

له زمان باقی مانده
وین دگر وین نیش



اول پنج تن پاک
وین نیش



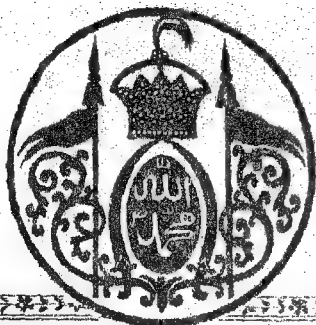
آنچه باسلان یانِ شت ازن کوه
 تا نمایان باشد این چارچیز از چار
 چاکس آند مشیت سرکشت این چار
 بکند تا خن و در پنج لب خوبان
 تا که باشد نوعوس عربو یکین این
 تا بدایع سیه تابت بخون شهبان
 کاشن سر سبز مینو دوستان متقا
 لا فقی الاعلی لاسیف الازهر
 نیست جواهر که در دست خورشید که در افشار
 صحت و قبال و جاه و جوان

کن بحق مدح سنج خسته جان و دما
 خنده از لب نور از رخ چنین نو خرم
 تاج کسری تحت خاقان بل قیصر چرخ
 تا که باشد شاهان از لطف پنهان
 تا که باشد سرد و دود ملک و دولت
 چون می مایب دندان بر لعل پای
 حفره تار یک و فتح حاسد انت
 از ازل تا خشر باشد زغمه گریبان
 انقدر غمبشی کناید هیچ در دهم و

۱۵ سر شمع
 مانی و این سر
 بنی خورشید
 ۱۵



۱۵ سر شمع
 ۱۵

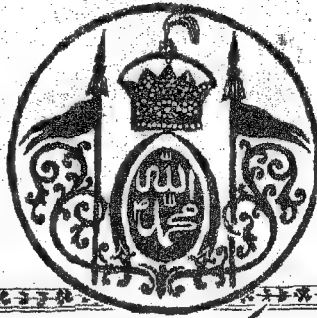


منسقبه و جهان جهانیان و زمین آسمان ملک محمد و آل محمد و اهل بیت

علی الصبح که صدوت نگار کن فکیون
 مشاطه قدر از تاب آفتاب شفت
 مناره که جنب از کوه است
 خدیو روم بیک جنبش طلوع
 به تیره قعریم خست ز نهان
 نیم عمر دم و شبم کلاب است
 بسری شفق بهمان مثل ما
 شکسته چرخ جوهر و سر و صفا

سحید نقش حس را بلوح آینه کن
 نکلد بر رخ کبیتی پرند بوقلمون
 چنانکه زنک ز رخسار عاشق
 نمود صد شتم زنک ابل و زبون
 لال باه و کواکب چو مخزن قارون
 شسته ساخت سر را چو چهره آتون
 گرفت خیمه بر نور مهر زنک
 نهفته رو به نقاب خاد و خاتون

[illegible]



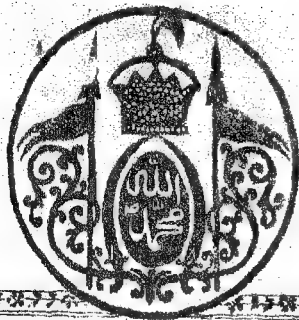
بافت از غرق قیر روی نخوتی
 بسره زار مطر از طسرها شبنم
 به کن بار بدی بیلان شش
 با شتر از نسیم حسرتیم ناکه
 حریف نوم شسته صفوف غنای
 نینجین جیه انقش کیر یو و به
 انخل لب جان بخش و یحسان محشر
 زینچ از قلم خونخواره اش تنم سدا
 کشید فازه و نمود در یک لعش

رطین علق موسی نموده سر برین
 فکنده لولوی لالا بقش سخاوت
 دیون بروم داود صد نر از نو
 ز خواب ناکشاده و درین کون
 چهار دوش پرشیده زلف غایب
 قین عارشش آماده نر از نو
 نگاه همه صیاد و یک فلک فسون
 بنیش عقرب جبراهه اش دم شون
 ضیای و مرند و زلالی نمون

در غزل اول
 در غزل دوم
 در غزل سوم
 در غزل چهارم
 در غزل پنجم
 در غزل ششم
 در غزل هفتم
 در غزل هشتم
 در غزل نهم
 در غزل دهم
 در غزل یازدهم
 در غزل بیستم



در غزل یازدهم
 در غزل بیستم
 در غزل سی و یکم
 در غزل سی و دوم
 در غزل سی و سوم
 در غزل سی و چهارم
 در غزل سی و پنجم
 در غزل سی و ششم
 در غزل سی و هفتم
 در غزل سی و هشتم
 در غزل سی و نهم
 در غزل سی و دهم
 در غزل سی و یازدهم
 در غزل سی و بیستم



و بتقریر شد از جرئت صدق و خفا

چہ گفت گفت کہ ہی ہی بخیر و زود

سارمیو وینا و پادو و ساغر

بنوش راح مصفا و لعل آذر نام

میں نے دیکھا کہ حضرت علیؓ نے کہا کہ

رلس شتاء زود بود و در زمینی نوازش

وہاں چلے گئے۔

۵۹

شکرت و شکر

خطاب کردین باعتبار کونا کون

چھفت کھفت کہ ہیں ہیں شایب کہیں

نہن چنانہ و سارک و تارہ کاٹو

بہ نغمہ کہ حنیب را از ان زجاہامو

ایک و تیرہ سپندار کر و شکر و

بدان رسد کہ حاضر شدن برین

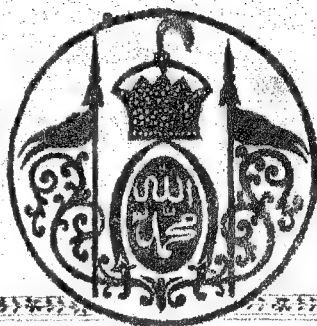
نام و نشان

...

کے لئے جو کہ وہ اپنے لئے لکھا تھا

پید سر ب بر در س اید

[illegible][illegible]



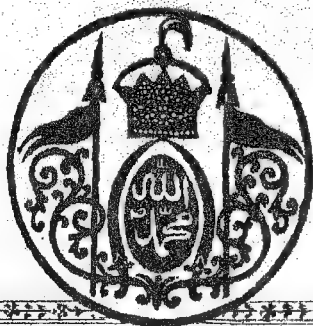
مقوی تن زار و مستقی اعضا
 اگر ز روی آن جبر نه چشید کمی
 من از برای صبحی و شبی او
 پس از نشیدن ساعی و شبی او
 گذشت فرق خیالم از ساقی روح
 نظاره کردم چون روی حوریان
 تبارک الله از آن معنی لطیف و دقیق
 که بود چون شهباز تابناک جلوه
 و میرچشم نشیمن صفا و قد

کفیل موش حواس و فیل کرب
 نمی نشست بزم خمول افلاطون
 بسته تیرش آوند چاره نمود
 کشاد چهره هنر از آن حقائق مخرج
 سید پای طلب بر تبارک قارون
 درون کسوت الفاظ صوت
 تبارک الله از آن لفظ آبرو
 که بود مثل میح حدیو کن فیکون
 وزیر شاه نشان شهنشاهی

در این بیت
 کفیل موش
 حواس و فیل
 کرب
 می نشست
 بزم خمول
 افلاطون
 بسته تیرش
 آوند چاره
 نمود
 کشاد چهره
 هنر از آن
 حقائق مخرج
 سید پای
 طلب بر تبارک
 قارون
 درون کسوت
 الفاظ صوت
 تبارک الله
 از آن لفظ
 آبرو
 که بود مثل
 میح حدیو
 کن فیکون
 وزیر شاه
 نشان شهنشاهی



در این بیت
 کفیل موش
 حواس و فیل
 کرب
 می نشست
 بزم خمول
 افلاطون
 بسته تیرش
 آوند چاره
 نمود
 کشاد چهره
 هنر از آن
 حقائق مخرج
 سید پای
 طلب بر تبارک
 قارون
 درون کسوت
 الفاظ صوت
 تبارک الله
 از آن لفظ
 آبرو
 که بود مثل
 میح حدیو
 کن فیکون
 وزیر شاه
 نشان شهنشاهی



امام مهدی با وی که دین ختم سل
شکی از پی تحریب شرع او زد
از جهان ستمهای دهر را
وزد چو صرصر مهرش به بطنه سیر
به آبیاری انعام او سودید
میکه سناجه لعاش صنع او نام
سپر بدتش در صف دشمنان
ایا کسی که بیا و قار نکینت
ز برق تیغ تو در چشم غرورید

به پیشوایانی اوثابیت تو سیت کینان
 برین چند کج چون شرار اکا کوان
 از روزمانه ز آشوب فتنه هانان
 اجنه سرخشنده حجاب های بطوان
 مذاق آب خننه در عصا آفون
 که نقش زویر باب عدم دوسوره نون
 قرار مر دک چشم در میان جعبه
 کهی نریزد آبی ز کاسه وارون
 ز باد کر ز تو در ده اشاعت طعوان

[illegible]



درخش نیر شمشیر تو بر و نبر
 بضر بگز تو ریز و حال ^{واق} مننه
 ری ^{اعظم} ستانه جاست که تیر
 بود کن درخت تحت ^{لاک} جهم
 جال لیلی کلفت اگر به بین تیر
 خیال نه شب ^{عسکر} نبخون عسکر قدرت
 زقطره قطره حب ^{شیر} بچمان شیر جم
 صانع
 کمال کثرت ^{چو} سستی چو سر زوا
 نقوش وصف تو ^{توریت} سر لوح سوره

پر اکند صفت در ماه صفت ^{نقشون} نقشون
 بر زیر سقف فلک که بود نزار ^ن استون
 شود شبانه ^{نخون} مبعرب ای بن
 کند جلال تو ^ن شفقت بفرافید
 گمان پشیت شود ^{مجنون} بمحو قلوب
 رباید از دل رو ^ن نبه قرار و سکون
 رود چو اش ^{چون} عفت تو و تک
 جمال حدت و ^{نقشون} تفرید بر تو شد
 رقوم ^{انکلیون} مدح طغیانی صحت

درخش نیر شمشیر تو بر و نبر

بضر بگز تو ریز و حال مننه

ری ستانه جاست که تیر

بود کن درخت تحت جهم



درخش نیر شمشیر تو بر و نبر

بضر بگز تو ریز و حال مننه

ری ستانه جاست که تیر

بود کن درخت تحت جهم



ترجمہ توشیحان در درازی

شود و زبذل تو ثروت سی سیر و

باشبست ند نم سبتی از ان بود

شانِ محمّد و جوفِ ربوبینِ حیات

اگر بگوشت خشی ظفر کنی لطیف

فقد چو عکس کف است تو در فضا

چرا نباشی نائب مناسبت

زبان خدای بدست تو میزند

بزرگوار اعش رفیع مجد و علا

توجه توضیفان کریمین

بود و عدل تو سلوک و صیقل و صبر و

کبود و خنجر سموم و سیون و حورو

رو و چون کو خیا طی بجله اسو

شود مقابل حسن شهری اب

شود نیز که تراز رو حیات

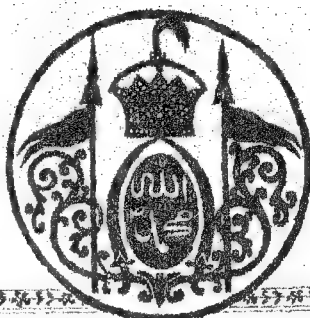
که حضرت قبله تو حکمت یاران

کرمست شش ابق بدست تو

ندیت سوی توام خمر شوق

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

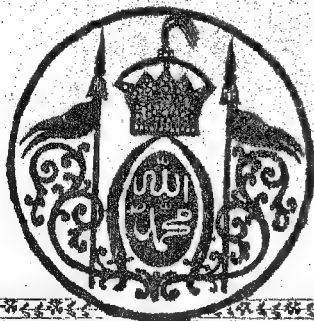


ز دم بدست تو نادیده و حیات
و عای خیر بهر مباحی من پاک
بر دوشم شفیعم شواز کمال
چگونه بکند و حبله بیان یک
محال است کمال تیج آن
سماره تا که پریزادگان قائم پیش
دادم تا که بماند خون عاشق
شمس حباه و جلال کسینه خاتم
شش طالع خصم تر آب کم قدم

کواهست بین واقف و زبون
شوم بعیش محنت ز فیض تو تنو
که تا ابو د با هم ز لطف تو مومن
مخدرات صفات بود ز اخلاص
که هیچ حکم کنم بر دعای تو اکنون
شد بر سر خویشا که بر کون
خاستا چپ خاک را که آن کجی
بود از صدمات کوفت قصص
مشکیمان تضاد شکنج ز کون

[illegible]

شیریں و میوے



سَنُونِ لَا مَكْنَ عَرْضِ مَا بَدِ الْغُيَابِ

مده ز دست عثمان طریقه

در منقبت حضرت امام نقی علیہ السلام

تا چند ای باد صبا نطاز سحر و سمن

سازى نذايم تا كجا كلكا شيت چا

ناتکی و دوی رستمات کی دوی دریا

نما کی نمازی لاغباد و رول تاسیستر

لانا کی کشتی خمیازہ در زیر تکان

مالی بعارض خانہ ارلہ ورو

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِرُحْمَةِ رَاحِ مَعْطُوْیْ مَدَنٍ

نہ کی زبوں اور کلا عنہ یعقوب

کامی رطوف قلندرام، زارغنج

کتابخانه آستان قدس
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه آستان قدس

۵۱۲
طعن

ماہر و متبحر کاغذ کار خانہ کاغذ

شیخ محمد بن اسماعیل بن ابی حمزہ

کافی بہ بیان عمری روئے ہے

۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



نوشابه قلمیایا نهند بد کاشش
 کر عصمتش کمر و کون قوت پیش
 سوی کمر فکن نظر می تا قبر و صانع
 بر کمان خیر و دعا فرست با صد
 عود و نانی با شرف و وقش
 بحر شای لب حضرت میر عز
 زافاق شور حریف حد و کم که چه
 زان پس گذر و کر بلا باناله و آه
 ان بیل مانع تقیین و سوی نور و

بقیس و ایل و لیا و انصاف و صفاتش با
 نایز ملک لب برون بی پرده حر
 یابی و صلت و وفور و رفیع و
 چند نکته تار و جبره امر که بخند
 مینی در انجا صفت حر و ملک سوی
 دخت احید لقب خیمه شاعر
 افتاد از یک ضلع در دو جهان
 پیش حسین با و فایش شمع خن
 دانست آه و این باز و انصاف

[illegible]

۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



خصم شو از روی طغی آتش پیش رو
 پیرانش لعلی تنان کرد و کوهستان
 کرد و طلائع مقتدی پیش امیر المعین
 جستی فراغت چنان زان طغیان
 سر یکسان با جودگی چرخ خواب
 بعد بنا بر کش قدی اندر رافضی
 یابی و آنجا مضحکی عین شرف
 خم شو برای جعد با ترس پاک زنا
 زین پیش می سپاه فیه با هر وی

تیش نماید لام لا دخی سرین ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸}

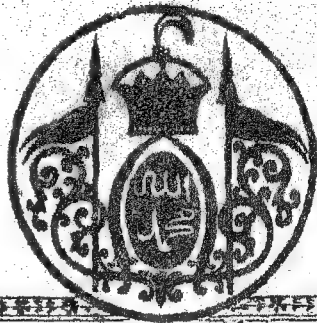
Handwritten manuscript page featuring dense Persian script in Nasta'liq style. The page includes a central decorative floral ornament (shamsa) containing the number "۶۹".



گزینی میان فلش عرش برین بنش
 سرکوشه اش کج ارم خانه ایش پ
 خشت اساس آن مک سنگ
 آب سواش انجان فیض آن مور
 بینی چو دل قلابی شبی میان
 بوی بزن آستان بهر صفت زیبا
 العطا لیت الوعاش علی الوی
 بهر و خد صفت کم آدم هم باورم
 فرقه سان زکله هه نشان نجم

پیش آسایش سبک آفنجی کج
 سرخاشه اش باغی حرم سره اش در
 در تابدان آن ملک افکن طرحد
 سرکز پنجه در بهسان فرخی داند
 چرخ علا را کوکبی در زیر آن کرده
 و آنکه سلام من سان پیش خدیو
 شمس الضحی نجم الهدی بدر زمان
 عیسی هم موسی شیرحم حیایقان
 نوشته کان کش باکره کیون کن

این شعر در وصف حضرت علی (ع) است و در آن به صفات و کمالات او اشاره شده است. در بیت اول به گزینی میان فلش عرش اشاره شده که به معنی انتخاب کردن است. در بیت دوم به سرکوشه اش اشاره شده که به معنی کوشش و تلاش است. در بیت سوم به خشت اساس آن اشاره شده که به معنی بنیان و اساس است. در بیت چهارم به آب سواش اشاره شده که به معنی آب حیات و فیض است. در بیت پنجم به بینی چو دل قلابی اشاره شده که به معنی دلی که مانند قلاب است و به هر چه بخواهد میچسباند. در بیت ششم به بوی بزن آستان اشاره شده که به معنی بوی خوش و جذاب است. در بیت هفتم به العطا لیت اشاره شده که به معنی بخشش و عطا کردن است. در بیت هشتم به بهر و خد اشاره شده که به معنی بهر و خداوند است. در بیت نهم به فرقه سان اشاره شده که به معنی فرقه و گروه است.



آذین کج از قتی نرسد خاوندی
شایسته اند از علم اندر عرب شام
خوشید عکس وی او شسته جل نهدی
از فیض او بینی عیان شکفته میان کستان
قدیل سه چار حد روشن نه نوش تا
بالطف و طوف هم نرسد از شام
یکسو است که کیف که اطمینان نه نیام
تیش بخت جنک چین صحر و صند
در عهد تو در بهور یزد چو نهدی کلو

سخت دل پاک تھی زور عیب و نیک
دیو بخزند و عجم بر تاب شمری
سرمه کین کوی او سرمه شه لب
لعن بدش از ناز ان مهر خوش از ناز
شمع خوار مهرش بود آیین این مرد
بی التفاتش سپیم بکبر و اوصوت
خالی بود وقت سخاوتش لفظ لاو
گل چهره اور باین این دین آینه
کردن ند بر فرق و سر خنک شاد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



صوت بر زان بستاند
مشتاق و مکرر دل و دهن
از دست و پا و زانو و پایش
شماره ای که در میان
بازم بخت که بر دست
شماره ای که در میان
بازم بخت که بر دست
شماره ای که در میان
بازم بخت که بر دست



دست‌الہ نشان نبی و جراحہ کما

یستی کشی که از مکر و دود و داج و نیر و جبر و

روون کچھ بھی خریدیں اپنی سوسمی سوسین

فلاک میا مارے کو بزر بند خیاره

روزم بایت معفر اگر ده بحیریم

نذر تو را دواوری از شک و خیل

و تو باشد از ضمیر. هر قوای این

آدمت با ائمت بروگت سیاتل صفت

زیر نظر قرار گرفته و از آنجا که

خیر و صدای الامان از صوبه بجای

اب از قمر تاب از که نور از صحرای

پیروین می از سره من ارجح تباری کر

بر چارمین سیارۃ بر منقشین حرج کهن

کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

چشمه و انشعاری نام است از

نور شد باشد و شمع از شاخ حضرت

اور کفن

از کمال فرخ آفرین عتقاد از ده عشر ان

۱۰
 سرایست
 بر آن بان
 پاک بر آن بان
 سران چون پروین بر آن
 شیرین گشت از آن
 کیم به آن گریه بندگی
 کاکه به نیاید آن
 از آن ب بر آن بان

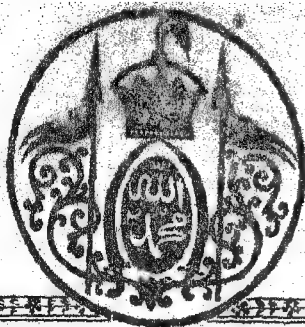
[illegible]



آموزد از عونت روش کبر و عجز ز تنش
 اینجور نه بر آسمان تختی حرب فرم قتل
 ایسه فرو و آنهم با طرز نیک و دلربا
 جو زار کا بس شاه شومس شاطر آیه
 اوصاف چون تو سوری پیر کاکای
 و شجاعت لطف نرمان یاری کانی
 کاکای سنجایت روح و ثناء نخت
 اما ز چرخ بوالهوس افتاده و شمس
 جسمش من همچون ضجور صفت

اگر کزین فرق بختش جشن ز جسمش
 شاید که نشیند بر این سیلایان
 باشد که افروز را روزی شده ^{الطعن}
 عیوق باز آید جلوی بایر و عرسش
 سرگز زوید ببری از کهنه شاخ و برگ
 زخشان از پروین جان دارم بخاطر محزون
 ز زنجیری شخت بر صفحه از نورش ^{کزنش}
 در زمان و نفس ناام لبان ^{مسکن}
 مجوس ستم الغرض و نیکلام حرا

۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴



بفرستاد روح و ریح را از عین سلوئی

آرم پی نڈراز دعا لولوی خشابنی

تاج حین جی دم صندل بالاد بر تمن

انجم بیدار عشق تا زنده با اندازد

در دست این عشرت قبح در چشم انداز

خنجرزبان عشق کلو شتر زبان ابرو

بشنو من کج حرا در یاب این ملاح

معروض مدعا برستان تو شها

ماصوفی پاکیزہ دم کردو برای سخن

تا در جهان بعد از از قمری شیر

زمهر تو با صد فرح کیر و محبت تیر

از قهر تو دارم عدد و در فیه و بیم و ^{۵۹} قلب و

منقبت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

برقاریرک بشوئے چو آئو

بیاض عذارت چو اصباح ^{بینو}

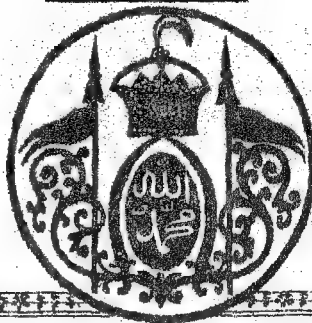
لا اى بت تو سن تىند و بدو

فروع رخت کلمع الدری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



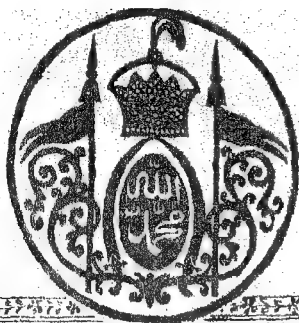
دو صد فتنه و چشمر زلف چمن
 ندیده کسی در صنایع کیتی
 بخت تو عین سحر گرفته دو کمان
 بست تخته لعل و در حقه واری
 بلورین نخلدان تو چاه بابل
 خط بنیت لای نفی ستانان
 سمن جیه شب نم عرق چشم ز کس
 گفت آفتاب و شفق ز ناک خا
 سرین سحر بھی مثل بخت سحر

نزاران بلاد تو سر پوش کیو
 چه آن خط و حال و چنان چمن
 بکله ارمینو نشسته و دمن
 در شنده الماس و ناسفته لولو
 نخلان در کش کجبان سحر و
 و یارسته در مهر و شمع شمع
 رخت کل لبست لاله بالات نانو
 و یاشد ز راند و وسیمین تراو
 میان لاهنری همچو دهن اسطو

در جبهه
 سید و امیر و مرکان
 حاجت و فیض
 چو باده است



سینه ناز و بازی
 هادی مسطور باران



صدف کوشش ماثوره علاج کرد

زجورت ناک بر سر چرخ کران

از اندم که نظاره کردم ترا

تم چاک سرتا قدم چون ضبو

که دشت آرم از سینه برفت کربان

شان از تب فرقت تو بستر

جهد جای خن از رک من شای

و در صور از ناله من بجز جا

همی گشته اندر خیال دوت

سمن بق و پستان دو سیمینه

بغیر تو آفتاق شسته پراشتو

نمانده است بر دل مرسیج قاج

زبانم چو قمری ست سر مست کو

رسیده شکم از دین اتم مانزانو

پشم مثل سیاه پهلوی پهلوی

بسودا طبیب ارشاد سر از

قیامت شود از غنا فخر کو

او تا قمر چو بیت احسن ازینا

له ماشو چو قاج
نیکو علی کوه ان
پستان ران کج
بران مانع از
چراغی بر مانع
سمن غرض از
کران پیشه غایت
سمن آفتاق شسته
بغیر تو آفتاق شسته



سر سر
که تعلق
افغان
در کج
حیات
شاه
پای
شهر



وئی مست چن آن بهلو	اگرچه طمطم و جویانی
ندام ز تو مساه را بهلو	ندارم ز تو دوست تر هیچکس را
مگر طاعت آن شهنشاه و بجو	مگر مهر آن خسر و دین و دنیا
که از صیت اوست آفاق ملو	اما حمید بن جعفر بن محمد
شود نیشک چون ناله شکلو	قد بر دین کر غبار سمنش
شن عاشق یکدگر مار و مار	ز عدش حال حمیل بن وینه
من ستم شنب این خبر مار	بضرب عمود کران وقت میجا
جوانان خوش چو پستان کاه	یلان پاشش چو دارا و بهمن
پرستار او کر نین شاه باغ	سما بهن کام طمطیت ربها


۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



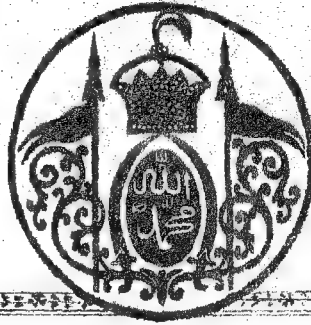
کز نبرد سرا سیمه ز او ای تیو
 و جوبی بامکان شده هم ترازو
 ویت سیتو اند گرفت بالا کو
 برات غلامی نوید آید
 نماید بد انسان که در تارند
 چکه چون عسرق نطفه سار برزو
 ملا تو زاتش وانی ز اسو
 برای رک جهان کخانیس
 مهین چرخ را ناندراش کلکو

ز عا جبر نوازی اونس کرد و
 تو آنی که از بس لوه ذات پاست
 بامداد عدلت توان سیرالی
 ز عین تو خسته غم بپا د
 برو روز غا خسته تو کمر بست
 چو از قهر بینی به سحر اینیم
 پرند آور برق تابست ربود
 پی نصرت یمنان اینیا
 الا ادهم تو که کیستی نمرود

برمان جان باغ به
چو حسن صفت بران
جان به غم عالم پاک
شیر و دره شربت پاک
برن بغم دل و پاشمال
جافولان درن قش
برمان تنده چو بدو عیادت
برمان جان باغ به
کر که کرباب جزو نجات
نظاری از دست شاه فرزند



برایان حاج علی اکبر کرم الله وجهه در حق تعالی شکر و تحسین



کران شیت فسر به تن آئینم
 رکاشش بود پر گر خان ترنگا
 چو خور حمل یاکبر دوشجا
 اگر از سر مهر بسنی پذیرد
 به الطاف تو زائران حریت
 کمینه کنیرت فرکیس و شیرین
 نقور تو مهملک ولای تو شانی
 شانی تو میکال نقش عشق
 حد و چون صفات بپوشد گز

سبک روح لاسرودم عنبرین
 نعلش شود حلقه کوش سکو
 نمائی به پیشش بوقت کجا
 حذف همچو مهر هزاران تلای
 ز نذر تقنا خرابه افلاک ارد
 کمینه عنلام تو پر ویرین
 عتاب تو هر چه حجاب و
 میج تو حبیل حسر باو
 پوشدن مهر پر پرستو

۱۴ سبک روح
 ۱۵ لاسرودم
 ۱۶ عنبرین
 ۱۷ نعلش
 ۱۸ شود
 ۱۹ حلقه
 ۲۰ کوش
 ۲۱ سکو
 ۲۲ نمائی
 ۲۳ به
 ۲۴ پیشش
 ۲۵ بوقت
 ۲۶ کجا
 ۲۷ حذف
 ۲۸ همچو
 ۲۹ مهر
 ۳۰ هزاران
 ۳۱ تلای
 ۳۲ ز
 ۳۳ نذر
 ۳۴ تقنا
 ۳۵ خرابه
 ۳۶ افلاک
 ۳۷ ارد
 ۳۸ کمینه
 ۳۹ عنلام
 ۴۰ تو
 ۴۱ پر
 ۴۲ ویرین
 ۴۳ عتاب
 ۴۴ تو
 ۴۵ هر
 ۴۶ چه
 ۴۷ حجاب
 ۴۸ و
 ۴۹ میج
 ۵۰ تو
 ۵۱ حبیل
 ۵۲ حسر
 ۵۳ باو
 ۵۴ پوشدن
 ۵۵ مهر
 ۵۶ پر
 ۵۷ پرستو



۴۸ سبک روح
 ۴۹ لاسرودم
 ۵۰ عنبرین
 ۵۱ نعلش
 ۵۲ شود
 ۵۳ حلقه
 ۵۴ کوش
 ۵۵ سکو
 ۵۶ نمائی
 ۵۷ به
 ۵۸ پیشش
 ۵۹ بوقت
 ۶۰ کجا
 ۶۱ حذف
 ۶۲ همچو
 ۶۳ مهر
 ۶۴ هزاران
 ۶۵ تلای
 ۶۶ ز
 ۶۷ نذر
 ۶۸ تقنا
 ۶۹ خرابه
 ۷۰ افلاک
 ۷۱ ارد
 ۷۲ کمینه
 ۷۳ عنلام
 ۷۴ تو
 ۷۵ پر
 ۷۶ ویرین
 ۷۷ عتاب
 ۷۸ تو
 ۷۹ هر
 ۸۰ چه
 ۸۱ حجاب
 ۸۲ و
 ۸۳ میج
 ۸۴ تو
 ۸۵ حبیل
 ۸۶ حسر
 ۸۷ باو
 ۸۸ پوشدن
 ۸۹ مهر
 ۹۰ پر
 ۹۱ پرستو

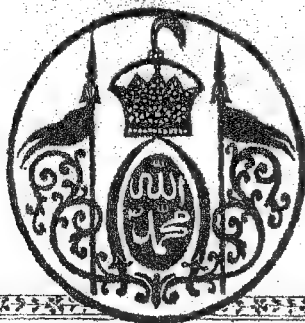


ازان دوزب شد تیرین سخت	که کای نشد در حسیم تو جاز
تو کور و دل خان چون	ز خلق تو کرد خس و خاشاک
بلا فعد و در خضو تو و یک	که سر نخه عرش تابانی به
بیرینغ جبه تو طغر انبار	یدج تو با بسمله در تکاف
سماره شود مسمک راین	نسازی خطاهای من چو
کنند عالمی در جنابت تظلم	بر و یک جهان حضا تو غیر
کریا کن انصاف با صدقم	که در فیض عام ستی منو
بازده تا چن کریم که انون	شده چشم من شک رود قرا
من جوش از راه ارض و کلفت	دل و نهنگ و رنج و که در سرج

له عادی عادی
بدرم عادی
نشدن عادی
عادی عادی
برای عادی
عادی عادی
نشان عادی



عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی
عادی عادی



به شب یوسف مصری سیاه
 ولی نه فوج چشم اردو نه بنده
 کهی یرکبث حیت لعل کو قبا
 بفرقتش تن غم از ناک قیر
 کشد چو میکش محسنو سحر شب
 ستم نشان بفرقتش اسیر ناله
 قوای نشو نما دست در تجاریه
 شبانه اشک می نذر ساز و ما
 شود سیاه چو موی شبنم در سکا

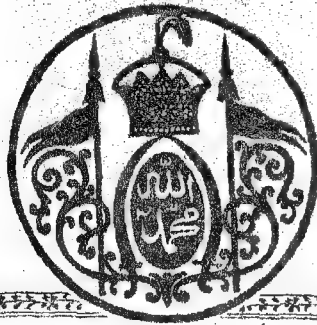
بر وزیر جهان میکنند سلیمان
 شال بادشهان جلوه کر شود
 کهی بنا به پوش در غفرین کسوت
 بر صفتش رخ کستی چو آینه روشن
 رود بسجین چو ز باد صاف دل شام
 وصال نایب کان از غیاب او خند
 نظام عالم امکان تباب و مدد
 فلک بدوری او شل عاشقان حزن
 دلم می بد نشد بان و حمیت

اینک در میان
 زمین غایت
 رومی است سیاه
 نایب غایب
 شمع شاد
 چو نور



اینک در میان
 زمین غایت
 رومی است سیاه
 نایب غایب
 شمع شاد
 چو نور

اینک در میان
 زمین غایت
 رومی است سیاه
 نایب غایب
 شمع شاد
 چو نور



اگر بنخواهد در قصه به جاہ تو نگریست
توئی کہ کردہ چہ لای منی تر از شیر
و نقش ز کسے بام تو ماگ حیران
کل حرم رینع تو محل دیدہ
بہرزم گاہ تو از مجسمہ نشاط بود
و بودہ بہ عمل کوئی فضل از دست
و ز نور طبع منیر تو کہ کند سخن
سمارہ چاہہ شینان کو شہ کردہ
کر نہ ذات تو خضر بایان کشتی

که نظاره ستاره فذشر کل
بهر دو کون چو ذات وحید خود
بر استان در رفتت فکرم
نشان حبه دلیر توهای
چو عنایب زند نغمه صوت
نخاده بکرم پای پیش از اشیا
سواد ز ناک بر بنید از زمین
برای کوشش تو چون کاشغور و نا
شدند جمله نیکان حرمین کرم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



بسیار باغ چه حاجت تر که می بینی
 به هم عطف تو در رزم خصم شری تو
 بر بیم ضرب عسود تو کاوید و یو
 بر تیغ تو ندیم نسبت ز حل که بود
 پیش چرخ تو نوشت کمانچه حلاج
 عدو چو حمله نماید بسوی لشکر تو
 بخوابد از سلاطین تو و دولتی
 که بر حکم قضا بر نایضها
 بین بسندخی بخت مدح و تحکم

بهار باغ و عسالم ز کوشش بهنگام
 چنان کز دگر شیر نیا توان با
 یکی بخت شری آن چرخ بر دیو نای
 بزعم خلق بشوی قریب اگر
 پیش درق تو ماه ماکوی با
 بر آید از دین تیغ بانک قاف
 کشند سگند روی و لب جا
 اگر ت مام به بر رسم بجهت
 که وقت مدح زند بوسه ملک شفا

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ



بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ

بسیار باغ



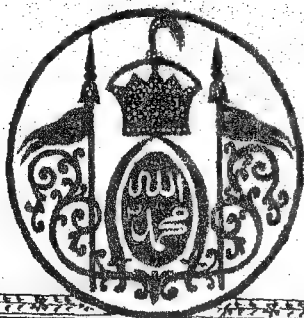
بآن مکان نرسیدی نغمه ثانی
 دوان دوان مقابر شوند باستر
 بدان مشابیه بدرگاه ایزدی برو
 نه چتر باشدونی پرتو طوق ^{سکه} قنکج
 نه عزم رزم و تنسای نیم از چشم
 نه عقد های درونی زمرید ^{حلی}
 نه کج کج عشاق و توده تویه ^{عصر}
 غرض که باد و صندل و صندل
 که ذات اوست جیم و نوال ^{عمیس}

ز خاک تیره برآید سر سپید
 به پهنه که نه است در آن مساجد مجید
 که فرق کس نتواند کند که از آتش
 نه سنج و کوب و طبل و چاق و نه کلاه
 نه شوق و نه زوق و نه غرض
 نه طاق و نه کس و نه کلاه
 نه حله خرو و نه سیغور و نه رخسار قبا
 رو بد خلق بر آن یکانه نشاء
 نه دهر و نه جهل و نه بری و نه سفا



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فازی از خمیر بهر دست که گاه
کات غازی است و کاسی
بیلون بران جامه شده
ضمیم اول و دوم شانی پور
نات شده کاغذ سیاهی
دوم نامت خمر دیو
نات شده بگل درختان
نات شده عصاره پیستیده
همه مقدار بافت شده اند
دیو که از خمیر خمر نشسته
عیادت



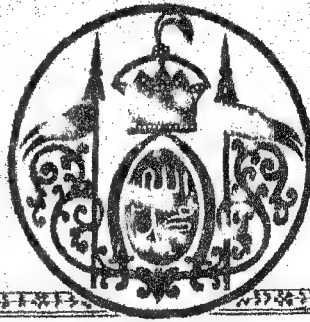
به غیر عمل خویش بر کی بسد
 خدایکمانواب تو چه خواهد کرد
 و راه قنات نیکی و کثرت عیال
 جز اینست که محنت خاص بگیرد
 بیابان دل بر نیم سانی کوئی
 که در تلافی گرفت جان قضیه تو
 و دست پاک ترا بوسم و دعا کنم
 چو غیر خضر حیات فدایان نشا

چه کبر ظالم کافر من و چه من او^{۱۵۴}
 که چشم خجلت او بر کنه اوست^{۱۵۵}
 نیامد نظر سیحک و شکر رفا
 جز اینست که تا دحیت مرثوی^{۱۵۶}
 که امی صیقل من کنون زن کلا^{۱۵۷}
 که وصلای یحیت نصیب صلاه^{۱۵۸}
 به آن صفت که ملک کویت حال
 مثال آن زمان غم خیزم تو کونا

روح امیر المومنین حضرت عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



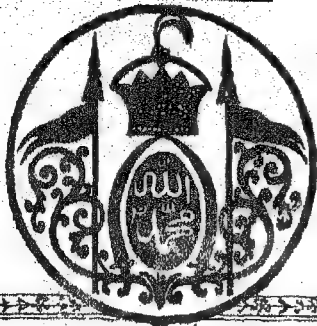


الامان از سپهر چو کانی	داد از چرخ کهنه بر آنی
اخذ زین حصار فولادی	شهر بند دو صد پریشانی
خوش نشین رهنم انگیزی	شمع افسر وزیر خانه ویرانی
که بجز خطه بانرا ران چشم	صد بلا را کند بکهنه بانی
از ازل در سه شت او ضمیر	یک جهان ظلم و ستمانی
در دل سفلی پرورشش بپشت	سه جلست جوبله نادانی
ساغر اهل همان کست در شام	ز آب حیوان راح ریجانی
در مذاق سخنوران ریزد	زهر آلام و درد پنهانی
نیت کس در زبانه نشود	از بغایش اسیر حیوانی

در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است



در این کتاب
از کتب
مکتوبات
است

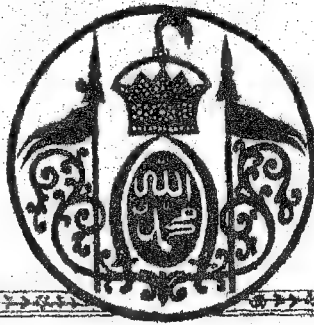


ممه ناسور شد دل کو سر	ممه خون کشته لعل مائے
زناغ و غمزه نشاط و سرو	نوحه خوان لبیل کلتائے
خار بستر کل عتیق نقاب	دل غم بردل شفیق نقاب
کف افسوس کشته برک چنا	شکل آهست سر و بستانے
ای بسا یوسفان بیدادش	در کج کشته اند زندانے
باد و صد حسرت و دو صد	کرده در بر لباس عریانے
خیمه امرو عتد رنج و ملال	زلف در بند صد پشیمانے
لب شان نه ذوق شکر خند	چشم شان رائه میل قتانے
دست شان در میان کوز کمر	مهر رب ز جوش چهرانے

ممه ناسور شد
نوحه خوان لبیل
کلتائے
لبیل کلتائے
دست غم



ممه کوز کمر
دست شان در میان
کوز کمر



فلک سوختی تنم ایوای	ز آتش فکرهای روحانی
ز ورق عیش بام و مہم	شن و جبر رنج طوفانی
سر و قدم چوب کشت و نو	مانن ام زن از کراشجانی
شب من مثل روز خشر دراز	روز من چون شبان طلانی
شن از نوب غارت پال	خلد عیشم چو کشت و ستانی
تا محبام مرا کفایت عیش	مید می عنم مکنیدانی
که ز روز ازل سر ادا د	منصب خاص مدح عثمانی
ابن عفان چند یو ذی النور	نور اکرام و نور یزدانی
افتخار خلافت کبری	شرف دولت جهانباری

بختیاری



بختیاری
حکومت ایران
وزارت معارف
کتابخانه



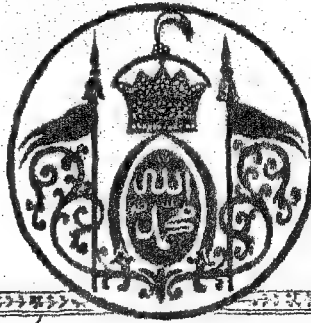
یہ ضیای موسیٰ و مرت
اگر از سر عالم ارکان
آشنای جبارِ علم و حیا
کر چه سیم خلیفت اما اوت
آنکہ بخشد کمینہ چاکر او
آنکہ میرد کمینہ خادم
آنکہ بنو ذبیح او حاسب
کریم قمر او شود جوش
کوہ سر آرای طبع عالی

دوم عیسیٰ صنعِ یزدانی
عالم از مرہسای عرفانی
بر کران از موای نفسانی
اولین عسل و آدم شانی
تاج مغفور و تخت خاقانی
چتر کسری و افسر خانی
مور و دعوت سیمانی
سم خون بار و ابر نیسانی
نظم کرده کلام ربانی

بسم الله الرحمن الرحیم



بسم الله الرحمن الرحیم



عقل کل طغاب و بستانے	پیشِ علم کدِ نیشِ باشد
چتر او آفتابِ نورانی	تختِ او سندرِ سولِ کریم
بهرینِ ضعیفم نیتانی	کہ غمِ نیشِ زخوف دم زد
مزد بخشد و نمودہ لاکانی	و قمرانی از نکارشِ او
گلہ را کرک کردہ چپانی	آن توئی کرسیاستِ لیت
ثور را میکیند و تترانی	خاومانِ تو از بحالِ علو
بر حریم تو تسیلِ درباری	صد چو موسیٰ خضرِ میدان
صبرِ ایوب و صدقِ سلیمان	شتمہ از خصالِ نیکوئی تست
از ازل مثلِ رازِ پنهانی	نورِ ایزد و قلبِ تو مکتوم

بہارِ شادمانی
مجلد اول
شماره اول

بہارِ شادمانی
مجلد اول
شماره اول



اول و دوم
بہارِ شادمانی

بہارِ شادمانی
مجلد اول
شماره اول



عالم حق درخت سمی ندیدند

تہمت مثل ابرو وریا بار

روزگار و کمالات داری

شعاب و نایب

زیرِ دفعِ شہنشاہِ خواجہ

بہذا ان سمنہ تو کہ مذہب

مکتبہ

نکجا و طریقت

باز از مجرای تو

کرنبودی حجاب اہل کاف نے

پاک شہزادہ قوم طغیان

بوالعجب حصیل خراسانی

برقیہ خاٹہ ۳۳ کہ درختاں

مرکز آباد بہ ہمارے

سایه اش را سپهر خود کا

جو کہ دون ستارہ پیشا ہے

من کجاوین و نوحه

سفر من شکستہ نظم خانقاہ

مجلس

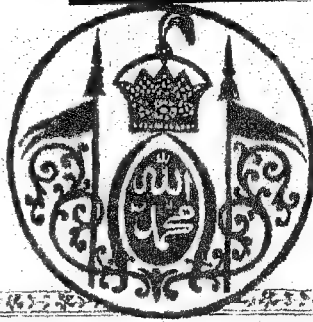
100



11

١٨٩

مجلس



بوحش الله کلاک من شدت
 دست بیعت دند بر شکرم
 انزل در کاب خائنه
 تا ابد بر درم حسین ساید
 پیش من تو شخند بتا
 از مدام چشم چله نشین
 تن زو از درفشانی کلکم
 آب اوراق نظم من بر بؤ
 قمریان بار سر و کشند

دفتر شعرهای حسانی
 کبر و ترسایه و دوا نصرانی
 سند و وارمنی و تورانی
 بادب خسروان ساسانی
 بازماند از درفشانی
 عنبرین سرمه صفایانی
 نطق تازی و دهن یونانی
 رنگ بوی کل کلستانی
 اگر کنم در جهان غزلی

در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 در
 کتاب
 تاریخ
 ایران



در
 کتاب
 تاریخ
 ایران



ای با خسته که بنمودند	رخ خود در پرند لعلی
ای با کاشنه که گشتند	آب و زنگ حبان ضوا
لیک شد جلوه که چنان	به زمینان بزنگ و تابا
رسم کرد به مدح تو بنم	دعوی سنجری و سلطان
خاطر مست باده آرا	طبع کجور رسد تر آ
زسد دشمنم اگر بزند	پیش من صد هزار لاما
آری آری به مهدی رسد	تابش کرکاب بیابا
دیو کی رتبه ملک کید	گر کند جاودانه رضوا
گرشی سرخمد بن خاک در	میکند در سپهر گیوا

لعلی برینو کشته
باز در آری بیابان
عین عین
نصیب دوازده
کرامت بران عام



جمع سپهری
محبت بیابان
نام ستار از من
وارد حاکم مقرر
بوده است



ششم حرمت تو در دو جهان	می کند کار ابریناسی
حیف باشد که در دل تو	غم نساید چنین فراد
پادشاه بحق خست مل	آن حسد یوی که نیتش ثانی
عقد یام کشا بناخن مهر	مشکلم حل بکن به آسای
تا که از نیض سمنت داد	قطره در سر موای عای
دوست را بود پیش	دشمنت را در و سپر

منقبت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

شام غنچ و نماز از پیش عی	غالیه ساکشته باز بر صد کوی
ترک فلک انیسام آتیه حیا	بهر هلاک طبع لام با فراسند



این کتاب جوان پادشاه
پیرده روزگار را باغبان
شاه رضا علی بن محمد
اولی بنی هاشمیه برادر
است
در شهر غلام حسین آباد
در شب



رقعة زخوف ظلم مھر فلک سی عدم

بہرِ ثناء و ستہ ز کی شب تا صبح

قاضی و شہنشاہ مرزا کسری نظیر

زمرہ زلیفت پیش خیاں

کوئی شد سمان چشمہ آبِ ول

تیر دران انجمن بر سر لوح پرین

محنت ان تراب قبلہ شیخ و شا

بابہ صحیفہ و سورۃ تنزیل

ظہر طویل الثانی خورشید

اے بے دھرم خلیہ شب پری

یختہ درو کہ در طبق خضری

ز دیرینہی سپر زانوی دانشی

بر زده خندین خوشنما فکانشی

چهرم رجل اندران باخت نهلم

رده رستم مثل من مدح شیه

مکتبہ کتب خانہ

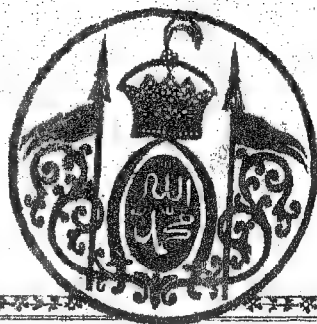
سنة مست و بود آیه دین پر ی

وقت و بیستم کا روز تیسری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



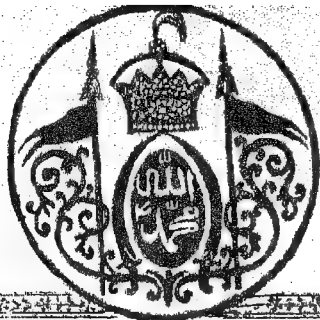
سلام سلیمان کمرستم نرم بر
 قارن بھرون پرنده بن و ارب
 ابرنواش اگر قطعه و زوئی
 از کرم او گشت روضه مینوشت
 نیست عجب کز نور یابد چرخ
 ای بدرست خان و جم با حکم و با
 چرخ شهنشاه است مهرش جا
 چون تونه کردی کزین مہر سلیمان
 فیض تو باشد و مدانند بید

بیزن جشید فرخنده جهان داری
 آنکه بگردون کند بار که مری
 بر زوی از شن سر قرض
 در غضب او بهشت بتکه داری
 اگر نهند چشم حور و پیش عیبری
 بچشمه سر و شست غم از پی تو
 تیرش خاست ورق و قری
 اشک فشان از کین دین آنکشی
 مخلص عفا شود لاله بکباری

لعل بران و زدن
 اسرارانی بران عالم
 عین بران و زدن
 بچشمه سر و شست
 جان بران و زدن
 تیرش خاست ورق
 عین بران و زدن
 بچشمه سر و شست
 جان بران و زدن



لعل بران و زدن
 اسرارانی بران عالم
 عین بران و زدن
 بچشمه سر و شست
 جان بران و زدن
 تیرش خاست ورق
 عین بران و زدن
 بچشمه سر و شست
 جان بران و زدن

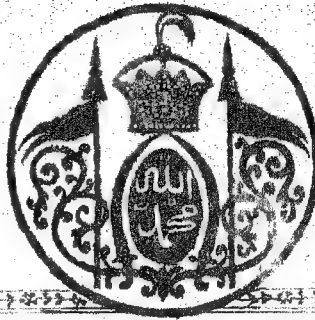


دست تو بیضا ککاب تو منجرب	دست تو بیضا ککاب تو منجرب
کوفته همچون نمد مانن شود	کوفته همچون نمد مانن شود
شیوه ریج و غنا ساخته تا	شیوه ریج و غنا ساخته تا
خنجر تو برق دم آرد تو صور دم	خنجر تو برق دم آرد تو صور دم
در دست پر خاری شدی از رو کار	در دست پر خاری شدی از رو کار
شخته عدلت بهرست بازوی پیر	شخته عدلت بهرست بازوی پیر
قهر تو سازد بر من کرز جهان و خون	قهر تو سازد بر من کرز جهان و خون
بنی کرمت از نکال سر و جانی	بنی کرمت از نکال سر و جانی
حامل کرد منام روی تو بیند	حامل کرد منام روی تو بیند
دست بسته لب آسمنی انوی	دست بسته لب آسمنی انوی
بر سر کرد و ن کند عظم تو کنگری	بر سر کرد و ن کند عظم تو کنگری
کودک آشوب را کرده عظم	کودک آشوب را کرده عظم
خام تو پیچ و خم چون شمشیر	خام تو پیچ و خم چون شمشیر
ریختی ابر بهر راح خوش کوی	ریختی ابر بهر راح خوش کوی
قره جامت شست طنطنه سبزی	قره جامت شست طنطنه سبزی
غمره کند در عیون تو به ز غار	غمره کند در عیون تو به ز غار
پوشد قمری شال گریه خاری	پوشد قمری شال گریه خاری
مضغه بر دهان مام سازد زور	مضغه بر دهان مام سازد زور

له امی بهتری
از این ماهر کات
عبدیات
عنه و تفتین
غیاث الله دم اول
تیری و آب دم تیر
بوی انانی که بدان
افزود غیاث در آن
جانت الله از بهر دم

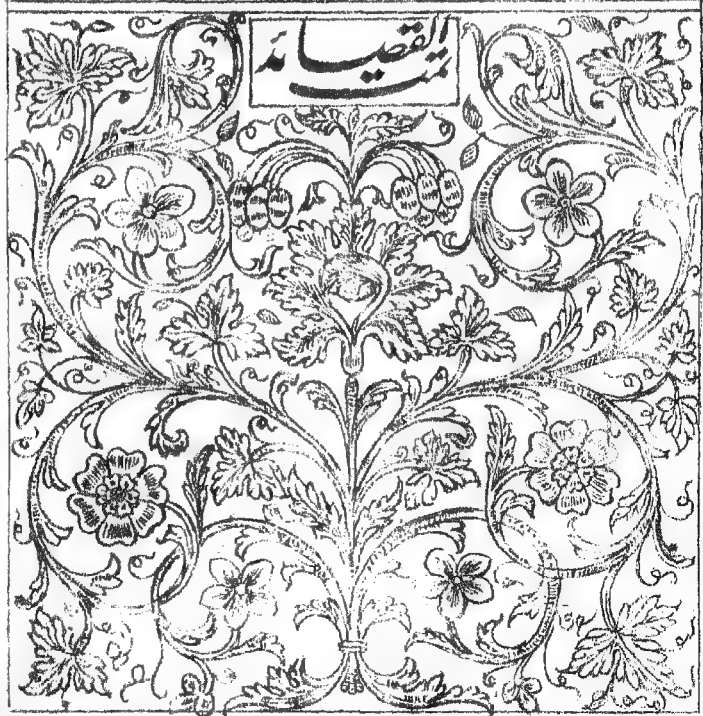


دست تو بیضا ککاب تو منجرب
کوفته همچون نمد مانن شود
شیوه ریج و غنا ساخته تا
خنجر تو برق دم آرد تو صور دم
در دست پر خاری شدی از رو کار
شخته عدلت بهرست بازوی پیر
قهر تو سازد بر من کرز جهان و خون
بنی کرمت از نکال سر و جانی
حامل کرد منام روی تو بیند
دست بسته لب آسمنی انوی
بر سر کرد و ن کند عظم تو کنگری
کودک آشوب را کرده عظم
خام تو پیچ و خم چون شمشیر
ریختی ابر بهر راح خوش کوی
قره جامت شست طنطنه سبزی
غمره کند در عیون تو به ز غار
پوشد قمری شال گریه خاری
مضغه بر دهان مام سازد زور



نامہ سیاحم چو پیر دہشتہ شہیر	بوکہ شوی دستگیر دہشتہ شہری
می نشو دانت سلم و ثنائیت	بہ کہ دعا رکسم زیور دہشتہ
باش حسن قبول کر بھرتی	تا کہ بہشت رسول خام نمبری

در این کتاب
مجموعه از
کتابهای
مختلفه
در
موضوعات
مختلفه
مجموعه
از
کتابهای
مختلفه
در
موضوعات
مختلفه





بسم الله الرحمن الرحيم

ردیف الف

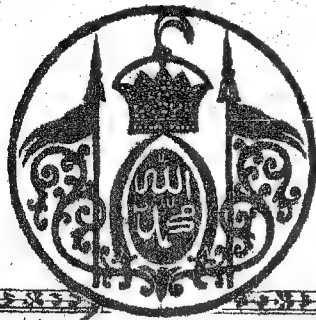
ای نام سها یونیت نیت و نه خوا	امید عطای تو آمخت عصیا
ذات تو بود و سر مشوق بود	اشک غم تو باشد آرشیش کا
آرشان جبال کل کرد کمال تو	افسان نوال جوطری کاستا
آن است منزل کردی پند	ثوداده بیک ایام یک عالم با



ابرکش مہر دم در زیر جب عالم
نواب چرخ ہم اگر دوش دورا

انکار چہ روزی ابر تر پیا
دیدم پیر رعنائی لب چلیا
جانی و شرار را ہن چہی دوسہ
از غمہ تو کریان اہل سر و پایا
تا کی شب فرقت ارم تمنایت
از تندرہ جنت دایم سبب حیات
وارم فی آتاش دل و دہانہ
ہا الاسر و سوان کنون و
سیرت کبیرہ این شہیم
منجیب پیمان صد غولہ
یک پینہ و صد حیرت یک پینہ
ماست و صد عشرت کوشہ

در عشق تو چون مجنون تا چند لم بزون



نواب بزن کنون دست می نیاید

شود صد شعله جانسوز از نوک قلم	دل در نور عشقت که رخ شوق ز پیما
بود لطف نهان تو زیب را و چشم	چو آن عیشی که کرد و در هجوم درویش
تماشا مست کرنا که شود بیت از چشم	بری در کوشش عمری بی کعبه نام
که گشت اندر فرارم جلوه خلد از پیر	چنان مرقد من آفرش مستانه کردی
مکن قلم هنر از آن بارو کردم نمیدم	خرد و کم سواهی جان نشاری بهمیری
شود بیکان در شوق شهادت از چشم	بیان نازم بکس غلام که ارواح غم
که گشته یک جهان حسرت توش از چشم	که ام آشفته دل داده است خط خود به توقا
سما نغمه لبیک کرد و از حرم	بر طحی فکری خود چو ازون عالم مافی



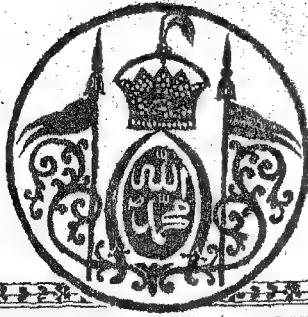


چو در ایران ییمن بجهار صلاح کلام خود
صدقی و سحرین سحری که دهم

بجاستان نوب و نازک خیا
نظیر من نخواهد گشت کای در پیا

فلک آموخت استغنا اگر عشق کاران	تو یارب صبر روزی کن دل سحران
نخوام شد نخل از زبان دود مخیر	که اشکم پاک شسته پیر بنیر کاران
بنام دیش قتل عالمی کردی و باز	همان راه تو بنیم هجوم تیران
بنه جام لبالب لبم بابو شیرین	که سوزم در حیم رشک چنیر تو کاران
گشتی کردی من گشتان بر لوح قبر	نمودی از بقای من نخل صد و کاران
بروای که نزد زبان کنه بشهوا	کزندی نیست از تو تا قیامت کاران



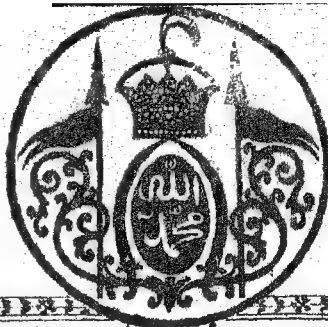


عجب فی کشتن و از چشم منتقلب عالم	بسا تاثیر میباشد نگاه و نگاهان
ز خوف جور او ویر یگان اندر غری	نمی نماند برین حب این کوران

سما نواب سکین بود کوازا دلجو
نمی خستد دردم تو دوی آن

سپید تن از رخ تو سرود وید	اما کعب بر دم دل حشر کشید
حرفی بجهت شادمانی کمال تو	پرسم سزا را بار پیام شنید
این ظلم دیگر است که رسوا شد	بدنام کردن آبلب نارید
رغمی بجز تم کین ای شفره تن	بگذار این شهید بخون آمیز
بر چشم حوریان بگذارد چون مژه	از پای من کشند چون خالین



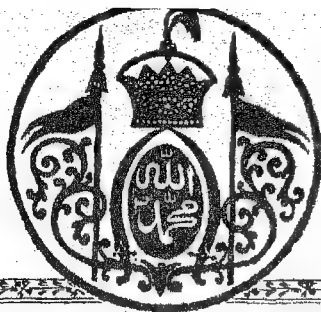


دلهای عالمی شده آماجگاه چرخ زده کن تو نیز این دامن کشیده را

نواب رایک شایخ کز قفا
دیدم سحر بکوی تو اشک پیکیده را

فلک بخاک و سکن طرز خویشانی را	ویا بنیر جبرسان آفت صبا بی را
نزار چاک ز فکر دم و دستم	که غایتی نبود خرم سیوفانی را
سواره سیر و حال دل می پری	بر و برو که ندانم تو دلربایی را
دی بخت از هر سید نفیج خوشه فنا	خرام و باز بسین بدین بانی را
تغافل دوسه روز چنان جا می زد	که پای صلب بلغزید پارسانی را
اگر بدست ملتفت زون بگشتم	بکوی دوست صد غمزه میانی را



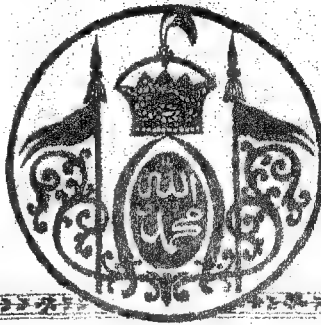


ز پنج فتنه که آموز شیوه بیدار	که حرف شناسی تو بیوفای
کدام سوخته دل ناکه کشید دوش	بلرز با فتنه ام عرش کبریا فی

عبث می کنی اخای عشق ای تو
که یافتم ز رخت نمک آشنای

مداوای مکن مشب طیباً حسانی	که با صدق در دم خوانده کنای
سخن باغیر و داری بی مروت	چشم حشرم فهمید باشی کلای
چنان بچشم زدم از ذوق غم کای	دو صد تحسین نمودم این طایفه ای
برای شکان اخای الفت خوشین	چه سازم ناصحا این چشم اشک غم ای
دی از صلب جانان کن من بیا	بعیسی خضره لطف عبودانی





بهر علم سپاسی و مخرم نه چو	چه خواهد خواست کرد نه طریقی
و سیدم صوهایک عمر عشق نعلی	بیا موز این غشته رسم نو خانی
ز کمنای خود شادم که چون قلم کنی ظلم	نخوید سحاکس نایق غلان غانی
خدا را قاصد یک خطه نشین زده	اکیو بایک جهان آواسیم بانی

کدامی تو کردید تا نواب من
چو محتاجی که یار تخت فقهوی فی

تا آمد بکذا از بهر حسن ابل مرا	تا آمد از طلبیدن جستی دل مرا
خوف روانی ندارم زانکه گردن از	بر جفا و جور و ظلم و ناز تو مرا
چون نمودی عوی حسرت میان	مدعی آور داندم بر سر محفل مرا

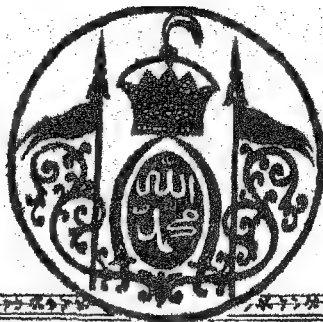




درفش طرف لذت یا تم از در دل	ساز یارب بجز ناز او سر ایادل مرا
نامد بر راه عدم بگرفت و شوی دل شو	می برد صد بار سر دم بر تن مرا
ایکه میگوئی که عشقم اینهمه دشوار	سهل است اما بنی دیرین مشکل مرا
چون توئی دیده و دهنسته دل اودم بدست	طرفه نادانی اگر دهنسته عیال مرا
از بیجتهائی ناصح سخنم تو هم عشق	باز میدانی بکار خوشی تن غافل مرا
بیلی عالم شد نم بین و که مجنون تو ام	جایز نمک مردمانیاست و مجمل مرا
مشت بر روز قیامت کار خود	وای گذارند که رجانم قاتل مرا



بر سوال بوسه اب آن رخسار
نیست ز بیا مهر کردن لب



درخت یدوم نزع چو یاب ما	و از سکین اجل باد و صلوات ما
تا به محشر هر سر سوی کواشم با	چون شوم گشته بشویند خواب ما
می خواهم شدن از خواب چو نیم	آید آن ماه شب افروز چو در خواب ما
سه چو من داغ بدل از غم خسای	بنشانید شب حیرت ما
بر بخار عدم زود رساندی	بیشتر زین مضن کن خست ما

صدیقین بود یکین تو یکین امروز
 شک بفتاد بدل آه تو خواب

رستم از بند خود نمائی ما	دل نهادم به بینوائی ما
بوفای من ای حشر کن	همه عالم ز بهوفائی ما





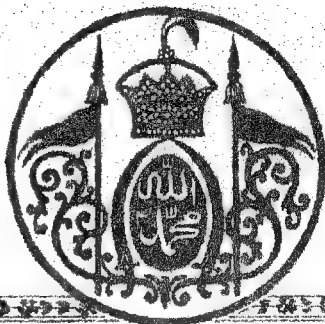
جو چندان کن که بار و کر	نبرم نام آشنائی ما
من رندی و سخودی را	تو و ایمان و پارسائی ما
مانده من بکوش تو رسید	وای از دست نارسائی ما
ابروی تو زمانه را آموخت	طرز صد گونه کج آئی ما
قیس از خود مر و من آموخت	ره و رسم بر سنه پائی ما
خلوت و جل بیگم اول	یک جهان شکوچائی ما

اندر از دل تو ای نواب

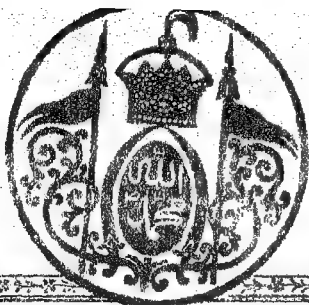
بیکریه ز آشنائی ما

اگر این است سخت جانی ما	وای برسانا تو انی ما
-------------------------	----------------------





مزن از یاس فرستین ایسید	این بود که زندگانی ما
بشی از جسم سوی ما بکند	با بزمین طسز نو خانی ما
چون ندایم در و را دل	که عجبم بود یار جانی ما
برزبان بوسه ما دیم کر	بشنوی قصه زبانی ما
غم و اندوه تا چه خواهد بود	اگر این ست شادمانی ما
صد دعا و اثر می نالد	بدل از دست بیزبانی ما
خود و او درو شد ز شفت	صندل فسنده و کزانی ما
بعد ما داغ ما بدل داری	نیست بهتر ازین نشانی ما
لاله خون کشته مگر بکن	وین رنگ ارغوانی ما

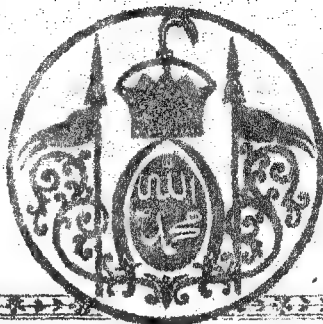


روز محشر مگر چه غم اید بُو
اگر این سست بد کانی ما

مردم بودیم در شس بوا
کرمی بود و سخت جانی ما

زلف شیکسته بدش و کبریا	ای من فدات بکده ازین خج بکریا
گر شوق آساع نم نام تو بود	روزی درون خانه من نخیر بکریا
رسوایم بکوی تو خوانده خست قی	برخیز و یکد و کام تو هم پیش بکریا
خندان میا براه غلط نیست زنا	آئی اگر مجلس من نوحه کبریا
ای آه تا محشر حضور چو ابناء	در بازار آئی از شکلی با اثر بکریا
باغچ و ناز پیش عدو نیز بکریا	آئی چون زو من باد ای و کبریا





د بهر و چل مرد و جب که کانه کنی شامی اگر بجان روی در بحر بیا

خواهی شادمان کنی شمع عریض

نواب پیش یار تو با چشم بریا

بکه اخت تشن غم تو سر بر ما

ترسم که از نوید دهم جان منتظر

افسانه داری شب گفتن آرزو

روزی که هر کسی کیف آورده

بینیم رو فیغ غیر تر از زمان مبار

داری سری مجسم من ای در شمع وفا

باشد که نزد خویش نه بنی کرام

که میکشی بنا بکوشش شب بر ما

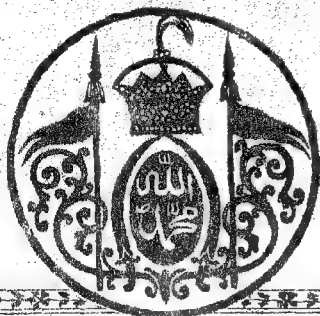
بکه از زن ای اسلم تا سحر مرا

و او ندان دو دیده حشرت مرا

بکه از نیم جهان بستاند مرا

روزی که روزگار در آتش است مرا





در آغوش حسنه جانانم

نواب باش رخبر من بشیر مرا

جانم و کرم پیام سفر میدم

یک بوسه در وصال اگر میدم

اشب دلم نوید اثرشید هر مرا

ضعفم مگر نشان کن میدم

دشنامها چو شیر و شکر میدم

کاندر ازل و دین تر میدم

صد و عده دروغ و کرم میدم

قاصد ز صفت دم تو خبر میدم

با غلمهای خویش و وصه میکند

اتم چنانکه بود همانست پس

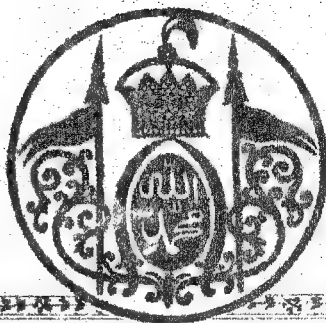
پنهان نموده کرم چای میدم

تا ز تشب و صل به بند لعل

اشکم مگر پسند قضا و قدر فنا

آماده می شوم چو قطع محبتش





عیشی شسته بر سر بالین من	نویدیم زمر کبخرید پرا
--------------------------	-----------------------

تا نشود صحبت نواب خلعتی

الرام وحشتی بخرید پرا

روایت بای موحن

باشید ز من بمقتان باختر

رقصان شن از دست دو کجا

خواهم نه ربوده است چرا تا آخر

رفتم ز سر که تو با چشم شرب

قلم کن و این قصه را

ستم با دای و کرمی که شرب

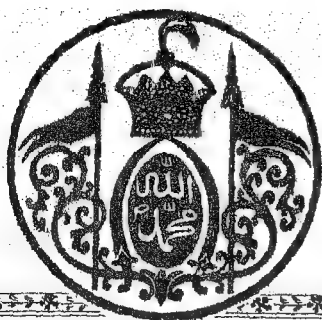
زخم مژه کسیت که سر می بین

فروا به عدو نیت اگر وصلیت

دی خن تنان آن بودم بدلی

عمریت که در شب شرب نیت





ساعتی که مست در غموش بخاری می باش تو ای چرخ زمین حذر را

پای شب آینه نهد از خدا
نواب نشین در چشم تکیه می کشد

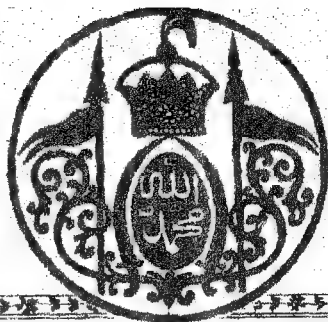
رویفای فارسی

باش بیدار باینم و ز نخه
تو هم آتش می من بر آغیاز
مکذرا ز غموش و سر کوچه خار
ایدل امرو چنان غافل سرشار

به شب فرقم اینم و ز نخه
بخت بر باخته چون غده
محبوب بچکاندین راه
و صی نسیم آمد و بودی خواب

شاید آن اثر از غیب بیاید تو را





کریم چون شمع نماؤشب نمیباید

ردیف تایی منقوطة

مکر امروا شوب نیست

بوصلت بخودی بسته دهم

می ترسم زخوی تو و کر نه

عجب برسا و کیهیام که خوام

نمنا و عشقبازان را حن دایا

دل اندر مرکب بستم زانکه خبرم که

کره از لطف مکتشاعرندم

که در عشاق شورم جایت

تو پنداری که در دل مدعا

بحوم آرزو هستا ناچسبایت

کر محای که در عهد شمسایت

بخبر فرقت مکر در پیچ سرایت

تغافل های جانان را دوست

خدایت جانم این بند قنایت



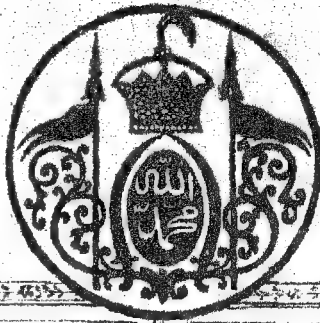


اگر بی حسرم گشتی چون منی را	بجان تو که این جسم نام نیست
چه کوئی چون نه مردی در سرم	ز تقدیرست ظالم این است
قیامت بعد قلم گشت شام	که هیچ آرایش بزم نیست
اگر خیاباتی انجاست حوی	بلائی عشق ای درد سحایت

چو جان باشی تو در آغوش بوا
چه مطلب زین که عالم نیست

و فایا رب عالم نیستیت	که در دلساخی بان جز نیست
نه تری ازستم ظالم نه تری	چنان دانی که عاشق را خدا نیست
مانا تا که محشر عزم و دل	شال شک و بوازم جد نیست



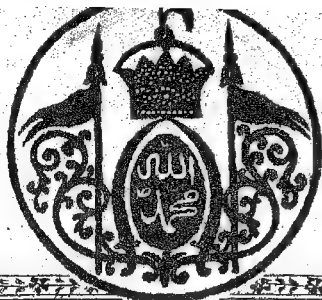


شب فرقت چنان آید شوم	که اکنون دشتِ رو بر حیرت
همی گوید بوقتِ خواشِ مر	بفرمانِ من احکامِ قص
نمہ دار و زور و ویاسِ حُسر	شکبیه در دلم یارب چیست
فنا شد کز شبِ وصلِ کشِ غم	که روزِ فرقتش را نم بقا
شنیدم شامِ روزِ حشرِ کین	شب تاریکِ غم را انتها
بعالم از غمِ رشکِ که میرم	ندیدم کس که بر تو نیست

مریضِ عشق را تا حشرِ نواب
سوايِ وصلتِ جانانِ دوا

کرمی نیست که در کالِ چپان	سیح دل نیست که اندر خم چکان
---------------------------	-----------------------------

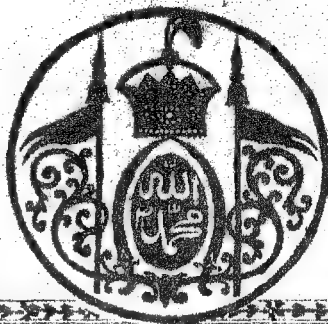




خوشنماست ضیای صحرایی	خوشتر از ظلمت شام شمع است
دل مشوا طلب بین کن تمنا دارو	آن قاعی بعهد تو و پیمان تو نیست
از چه در ذوق خلش با طیپ دارو	مگر مشبب جگر ممد هم پیکان تو نیست
عیسیا فکر علاج مرض غمش	بخدا چنان این درد بدرمان تو نیست
یجهان قتل نمودی بستم باز	اثر خون کسی بر سر دمان تو نیست

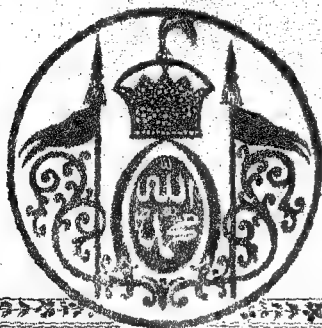


این چه دوستی که با این همه دوستی	
تنگ نیست که در چاک کریبان تو نیست	
یا بخت مرا برین سبکین نظری نیست	یا بصر خجای تو بعالم و کرمی نیست
با غیر اشارت کنی و من ببرد تو	زانگونه نشینم که بدانی خبری نیست



<p>صبح شامی رسد شامی مضطرب مشوار خوف مکافات رغم نیست محبت بدل خلق که او آسوده نشین در دل زارم که درخا یارب چه یلدا شد که ز سوز تب جز زمرنه ناله و منید یاد تو اید</p>	<p>لیکن شب تلک عنت است خوش باش که دوزانه زارم اثری جز غمزه ناز تو که پرده دری نیست تا حشر ز اغیار کسی که دری نیست دانی ست به پهلوشان بجی نیست صوتی نشنیدم که در پیج اثری نیست</p>
<p>قربان تعافل که ترا عزم تو ز آنگونه خبر هست که گویا خبری نیست</p>	
<p>دستی که به جگر سینه زن نیست</p>	<p>آن دست عدوت نیست</p>



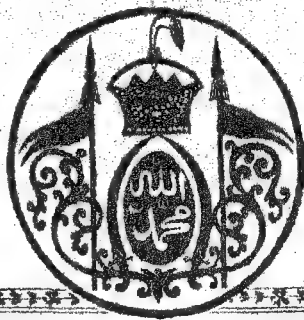


اگر لذت پاک جیب است	مردا که به تن و دست نهست
خاموشی تو براه شوخت	بانه که ز تنگی و نیست
و تم چمن و گمنون جیب است	یخ و یخبندان جیب نیست
آنرا که دل است و سر زلف	محتاج بجلست و نیست

تا دوش به بزم بود نواب
 امر و چهره به انجمن نیست

مریض عشق تو منت کش نیست	که خبر بد که غم خبر آمد او است
بمخل تو که کنجایش دو عالم است	چرا برای دو ساعت ششم جاست



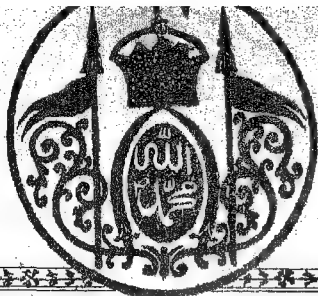


بهوش باش شستی چو بردش زاپ	که شک را هنم ست این مست
تو مضطرب دعا یم شو که دور	چنان کن که ماردول آن تناست
از آن نیاز که مقبول حق شد از تو	چه رشما که نصیب دل زینجا
بر نمبند ما وای در غیری کن	که این ریض همین شست و دست

نیم سخن حقایق را جواب
شجیب مست ولی در نصیب ما

بکش به تیغ کمی را که جامه کلکون	بین بن باز ولی را که بر تو جنبون
خرام تست که صد فتنه میکند تعلیم	و که نه اینهمه شوخی محال گردون
ترجمی که به افزایش شمه است	تخلی که به عفا ز بود و اکنون



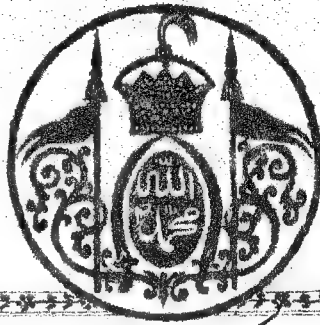


بجز حدیث وصال تو هیچ نصیب نیست	ز طول نامه مرغ ای کار کا مژروی
که کس چو من بفرقت ننمود چون نیست	بشوق تهمت عشاق ازین تو ان نیست
بآن لی که بحسب اوانت بنفست	بدوستی جال تو دشمنی دارم

قیامت پرشیده قتها و آن
بلی چو قامت آن سر و ناز و نو

دو دای ز دلم تا سر کیمیا نجا	غیر کسی تو بوسیده چو ناز نجا
شیوه مهر ازین عالم امکان نجا	شادری نو که جویم که بدوست
بهر قلم ز کیمین کردش دور نجا	فته ناز چو شبست چشم خونا
باش یک لحظه که صبر اول این نجا	دلایل من صد رنج و ملال تو و صد غم



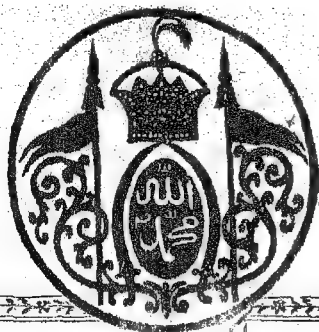


برکد شتی زمر از من جوری کی	کز سر تربت من حسرت ارمایان
دیده چون آب نغرد ز تماشای	کامد آئینه به بزم تو و حیران
این نه آن آب که انجمنه طوفان	خسر بر خیزد ازین دین چو طوفان

بزرگن شانه خبریند و سر ایش کی
ایک از بزم تو نواب پریان

زیر تیغیت نه عین فوق تپیدن با	بلکه در دل سوس و تیویدن با
اندکی صبر کن ای که ازین که مرا	لب حسرت بعد افسوس کین با
سر بالین بدم زرع رسیدی ما	سر خشم نور ناز رسیدن با
کر چه صیاد فلک ساخت مانی پرو	در بوی تو همان شوق پریدن





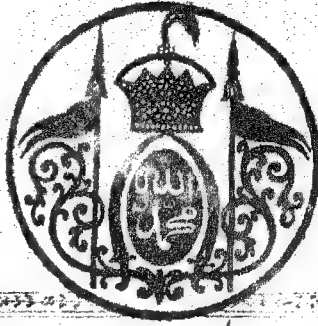
فایده نامه خوش بود آدم
باش حرفی ز زبان شیرین با
دری شتر حشرم و شادوم
که منورم بس جانی بدن با
فقه حشر عالم شد عاقل
از تو یک حسرت سازدین

ضبط فیاد و فغان بی اثر
آه کرم نفس سر و سیدن

قاصد بقدرش نشناختیم ^{مضامین}
 این کشتی من است قتلِ قریب
 خبر بجز نیت از تو بی دل مرا
 پیشش قضا نه بوده صبرین

پس دولت چای جواب تو است
 خنوم چو ریختی سبب انصاف
 دحیرتم که باز نبی ^{مضامین}
 بنیای شهرن این ^{مضامین}





<p>مردم من پسر که آخر سوال پس از اول نایش من محال است کان قننه سلم ^{چهلست} و روز بان تاشین ^{چهلست} منکام نزع و رخسار ^{چهلست} اندو روز چشم و جواب ^{چهلست}</p>	<p>در باب انخوشی من از دول اشوب یک جهان نه پسندی واعظ نجوف شمر بیرونیا ایدل اگر حسن کسی ^{چهلست} ایدل تنویر ^{چهلست} انرا که جام بر کف مساتیست</p>
	<p>نواب داده دل خود را چون خود ^{ست} پس از بخاشش ^{چهلست}</p>
<p>صد فتنه می باله در سایه ^{چهلست}</p>	<p>پایست چو ^{چهلست}</p>



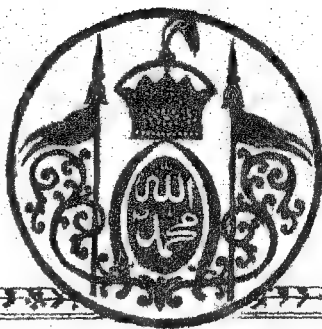


آن ساس که کیوان لاف پریشانست	اشوب قیامت شاید بزندهم
این راز نخلان پدایست از سحر کجاست	عشاق تماشای خون نخیل ظالم
جاریست دو صد حیوان خون سیرانست	ناغمه تو دار و خجسته کف از کمان

نخستی که سیه دهست و ز خوش تو
قربان سرت که دلمش محرابست

که روبرو می تکیان جهان لاف است	کز بکوی تو ای شوخ شکل افتاده
که وقت نزع نکاشش تقابل افتاست	کمنی لذت بسیل شدن بود آگاه
که چون نمی برش نیم بسیل افتاده	بتی که شور قیامت بود چه غم
از ان شاره که آتم محمل افتاست	سوزنا قلیلی به بخمد می سوزد

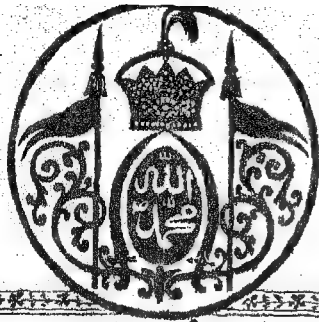




چه سان بوسل شوم شادان کن عجمه	برویش شب غم مقابل افتاده
سوی صبر نباشد علاج خستیم	کنون که دوست به آزار ما مل افتاده
شبی سجناک فرارم بیابان را	کمان کن که دلم از تو غافل افتاده
بحوم شوق ز خود میسر مرا نشا	کد از نامه برین منبذل افتاده
عنان دو دست که بر سر زدم ز نیت	کنون بگردنت ای بت حائل افتاده
به سحر نه فلک آیم شخست و غیر	که روز وصل چرشم حائل افتاده

شیده اند مکر آمد آه کواکب
که شوخ سر به ارباب محفل افتاده

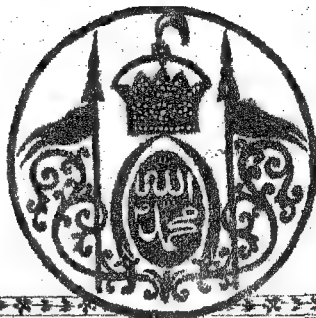




رویف ثنای مشائخ

الغیاث از برج حبر ان الغیاث	الغیاث از جورِ خوبان الغیاث
چون نمایم پیش نیران الغیاث	چون شود حال تو ای کردون دُن
بر خشم پیشیت منداون الغیاث	خوش می گز خصال من پس کن
من کشیدم صد هنر از ان الغیاث	گفت قاصد با تو حسرتی آرز
زود برخیزد ز زندان الغیاث	دور کرد و دور تو مست احتسب
می نمودم در بوستان الغیاث	چون بطنی عشق تو آموختم
از جرم شوق ارسان الغیاث	فرست و صلت کم و شوتم و زبون
بلبل زارِ کستان الغیاث	وار و از بیدارِ کلچین شب





صرف فریادت شن نواب عمر

تابکی از جور جانان الغیث

رویف حبیب تازی

مخ

ازاد او ناز و جور و سلم استغنا

مخ

شاد باش ایدل ازین طول شب

مخ

میخیم غوغا بمشق تو ازین غوغا

مخ

بعد ازین از ناله های طرس اصلا مخ

مخ

یا تو سیر ناله و آه فلک فرسا مخ

مخ

در ره عشقش بمیر و از غم دنیا مخ

چون بخت بان دل می از جمله افتا مخ

مخ

گر نشد تار و زهره سر خورشید

مخ

راست با آن محبت اغلاط خنجر

مخ

و شنیدیم وعده دیدار و ادبی

مخ

ترک کن این دش سر روزه ای

مخ

عاشقان آفرید از پی مهر وفا





سازجرم ست ای نواب رحمتای

می بنوش امروز از رسوائی خود

رویف حیم فارسی

کز ضعف نماده است بر تن تو ای

یار چه بلا شد که نیامد فحاش

آدم که نماده است بر تن نام زنج

و غلی که نبوده است در ذکر بتا

جز قصه توفیق مراد و زبای

منت کش اویم که نموده است

دشوار بقشت نبود وادان جان

کوین که دارد اثری ناله شکیه

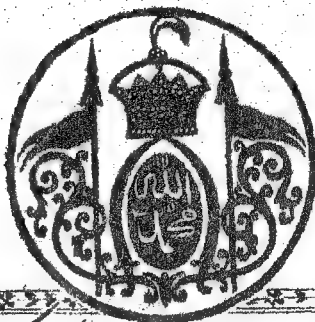
از مقصدت آور خوب نامه بر

و اعطانه پسندم لبیر خود بخ

شادم بقیامت که که پر جش

و ملک عدم از لب تو بوسه





نواب مشوعاشق موی کمی که

مشویران ست نذر دیا

رویف حاسی حلی

خواهم که شام وصل تو آید بجای صبح

تا شام روز شرب و انتهای صبح

دریغ عالی اثر دلکشی صبح

پوشین است خست دیر عوی صبح

باید شکیب نوبی جور و بجای صبح

در و صدم بخشد اثر کرد عای صبح

صبح وصال است شرب و نکاح عیش

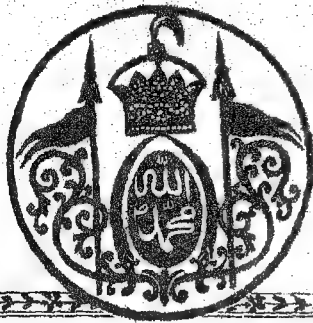
نکذ است تیر شب نهج تو

و جو نیست این شب تاریک و یمن

صبری که بود صرف شب غم اینچند

نواب خوش بزی نصیب شد





رو دو سه رو دو سه بهار و هوای صبح

ردیف های مجمه

آمد بهار و دشت دگر کو سار سنخ	کردید همچو مشهد من لاله زار سنخ
خونم بیند کوی تو کلگون خنوده	در کوه و دشت ساخته سر نوک خا سنخ
چون پرتو طی است همه مرغ از بهر	چون وی سوری ست خمی شکو از سنخ
آن صید گیر اگر این ست ذوق صید	خواهش دین مانده بخون سکار سنخ
روز سیاه یک بستر میهم	در بر نموده است لباس آن نکا سنخ
چندان فشانده خون شره کن بعد	کردید تا تار تار خن در سار سنخ

از کنی ندشت خون نواب افوا





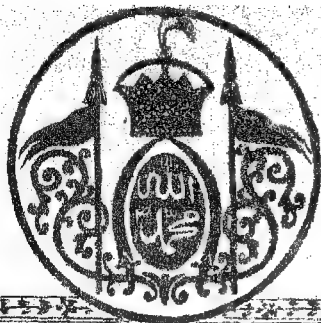
ورنه نمونو چچون است بايخ

روایت دالہ

کرمی وصال بدین از بنو
لذت جو خودت بین که دلم آتش داشت
آزبان یاب اجابت بجا و افسوس
چه باشد که قیام بجان آورده است
که بسر که بگریبان کوی برودن
بدیش که بر جسم تو صاحبان
من زان روز غم غم غم غم غم غم

مردن اندر غم تو اینهمه دشوار
آفتد طنم که هیچ ستمکار نبود
که بجز مرگ امید یابی زارتو
مگر آن قامت بجوی بستانو
دست من غم زوای تو بیچار
احتیاجی که نمی مرستم زکار
که کسی بر سر کوی تو ز اختیار
نبرد





کاری از جذب دل خود خرمی فهاد	وصل شیرین ترشیدن کسانو
بغیر خواش منی شوم حالی	برمان تو کسی طالب دیدار نبود

از خدا خلد چرخ خواست بچرخ نواب
بنمایش مکر آن سایه دیوانو

یاد آن زمان که شورش آه و فغانو	فریاد نجات و شکوه جربانو
جز یکی بیا تم من خوش خانو	زین رو بد شرورش آه و فغانو
دو دم نخر که در سر کانیتم	آن گونه لذتی که بنوک سنانو
کشتی که فاش کرد به آفاق راز عشق	جز عشوه و هیچکسی رمزانو
در فصل وصال تو ناخوانده ام	صبری که بایدیم بدل ناتوانو



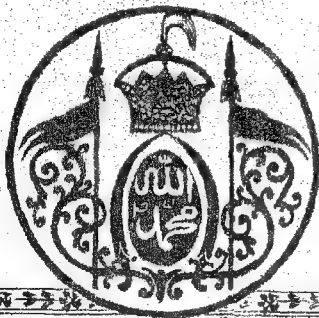


عیار من قیب و غای مرا شست	جزا و این چیت کسی بدکان نبود
شتم و آنش و لسا بکا فتم	اندل نیافتم که بشتت پان نبود
کویا که درد تو زدم صیب روی	ورنه حجب سنجی کای خان نبود
دیدم خواب روی تو از یاری خالی	اندم که از قیب و انجان شان نبود
چون آفریده شد شب سحر ارم بجای	ایا خیال طره غبر شان نبود

نواب رفت در شب سحر
جای خوش آمدش که در آن آسمان

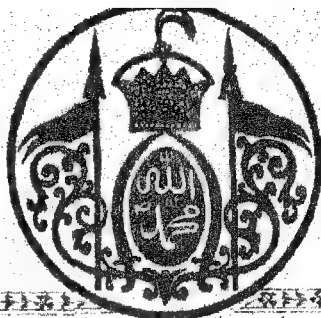
دستی که در کشاکش جیب کهن نبود	آن بود دست بوالهوی و سبک نبود
جوری نموده که نخورده است آسمان	او سمدم رقیب به آزار من نبود





اورده ششم بکشتان کشتان	ورنه مرا سوای کل و سترن نبود
شاید شکست خورد و براه عدم	دوشینه دل زلف شکن در سخن نبود
برنامه که جب نمودی کل بچا	دریاب کو ترانه مسخ چین نبود
برداشت دل عشق قد و کیسوی	آن ذوق و لذتی که بدار و رسن نبود
رسو نمود خنده تو ورنه خلق را	دینگی دها ن توحبای سخن نبود
تعلیم کرد غمزه تو ورنه پیشتر	این فتنها بحر دوش چرخ نبود
یارب تو آمدی نجیالم که دروا	آن رخ وین ام که به بیت الحرف نبود
یاب جلوه سحر شب هجرت نمون	صد کونه حسرتی که بحیب کفن نبود

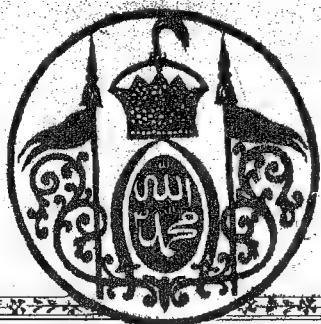
نواب رابعه زم تو چشم تمام شب



بودند مکران مکران مستن

عیاد تم بطریق تم شعاری	که روی من از غیره شرمنازی
نزار با الهوسان بعد بنجاک شند	سیر مرا که آنکس سو کواری بود
سپاه غمزه بتوفیق غم بنجید	فلک و زلال ایچ شهر یاری
توجده ای سکنه ای سکنه ای	از آن یاک مرصیت بد شمای
دین حسرت کیم باوید غم کرد	دل مرا که در این سارید زاری
به قبر گشته ناز تو فرستم دیدم	نشو جان و دشمنی و تناف و زاری
مکان لعل لب یار بودن	ومی که شوق مرهم جان شای
سحر بعارض رشید از آن غم	که دوش بر من آن حسای





مراخل عشرت شکسته بویا

بگو که دوش ترا این چه بقراری؟

لیکن ای صبر بدانی ضرور بود

در قسمتم بین ملک ناصبور بود

شاید که آستان تو از شک طو بود

از جلوه ات بعقل قضا نام قبول بود

تا بوی کسی که زناش نفور بود

تو وقت واپسین بختی می خورد

آن اضطراب دل که مراد خور بود

دور از تو ماندن ازل بتیاب بود

صد عشو و کرشمه با و داغ بود

از بخت گشته برق تجلی حسین من

صبرم نداد و داغمت در ازل کمر

در کوی تو بدوش ملائک سیه است

شاید نیامدی بسرخشته زناز

دیغتم خسیب عدوش شد نزار





یک ساله ام به نیم نفس آشکار کرد / خونی که حلق را زدیم نفع ندید

نواب حال وصل نشاند

برجانش آفرین که چه مرغ غیب بود

با ما اجل نکرد که این دیر کنند

سیرند یا زینت بگو تا مان کنند

ایوای کر صیبه مرا امتحان کنند

گیرند دل زدستم و غرض نهان کنند

بگذار طاقی که شب غم فغان کنند

آه از دمی که با تو بهاش کمان کنند

کاسی بی برند و کوی قصه جان کنند

جمع اند عاشقان سر راه ضایع

کردم ز راه صلحتی دعوی دروغ

این جور دیگر است که ترکان قتل کنند

ای کریم وصال عشاق تیره

آنانکه از حدیث عدو جان بینند





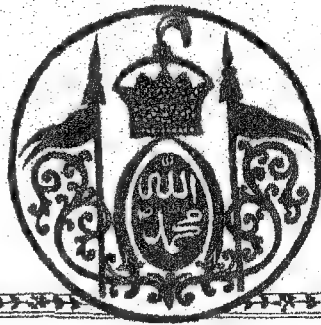
کردی اینجا ز ازل ایضا کنون
بگذار یک دو جور که رغبتان کنند

نواب زیر خجربیداد و مژد
صد مر حب که اهل و فانیان کنند

آیند و در سیم و لم ویدا کنند
کر خاک تربتم پس مکنند
تا میکشان باده حمرا کنند
تا چند پاره سازم تا کی کنند
آنانکه روز و شب بفرق کنند
در نرم باده از سر زاید کنند

یارا چا بدیر حرم حشمت کنند
بوی محبت تو و مدار فرار کن
جمعه است محتسب در یکده
شهرن ام به پیش ندیان
یارب بیکرم که چه سازند وصال
جامه فدای عالمستی که میکشان





<p>آنوقت کاش با تو مراد بگو بروستان خویش برای عدو آه از دمی که این دل پر داغ بکند</p>	<p>کاشی لافِ مهر و محبت زنی ای بس عجیب ز عریبه جویان ^{ظلمت} بنیو شد به بوی کل مر قلم</p>
<p>نواب راکش بدو ای که ^{سخت} صد جان دست در جلوه کار ^{کند}</p>	
<p>که شماراد جهان ندی ایمان عند لیان بدو صد نعمه ایمان بھر آرایش کیسوی تو فرمان پاره چپ ز صد پاره کریان</p>	<p>دش دریکه این مژده بتان کل که افشانید برت که مبارک از اول کشمش محنت و طغیان روز محشر عوض نامه اعمال</p>





فرس شوخ ترا هست نمود زنا
بعد عمری برست خاک شدم خدا

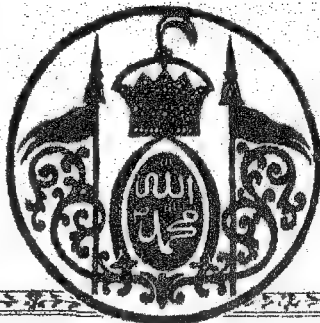
چشم خواب مرا خواب پیشانی
آنچه مرغوب دلم بود بن آن

دی بیا و تو می فت بکاشن بوا
بخرامی که دو صد مست آجان

مستکانت نه عین حسرت مان
بهر آیشش دوس شنیدم ملک
آن قارم که بصد خشم نه زحاک
هر یکی یافت مقامی بقیامت
ما شحانت ز ره شوق ببا ^{ازل}

بلکه در عشق تو اندوه ساز مان
پارهای دل پر خون شهیدان
نازستان یکی جلوه خرامان
بخت بد بین که مرا جانب نمان
نقد دل داده متاع غم بجران بوند





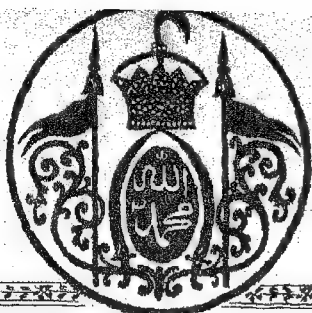
زاهدان نتوان گفت مراقب خدا	چون بدید مذخت سر بکریان
----------------------------	-------------------------

بود نواب همان خسته گفت

از سر کوی با حال پشیمان

تا بر رخ تو سالک عنبرین سید	آتم ز دل بذروه عرش سید
بر خاست خاک من زنده بوشه رکا	آن شهسوار حسن چو برشتین سید
سرگرم شیون اند چو احلامان	شاید که ناله ام سپهر برین سید
روزی نشد که در شب حجر تو بوم	کاینک نه مهر آن سنم و نشین سید
خواهد شدن قیامت بجز حشر	با این حسرت نامز چو آن نایب سید
از شعله حیم پیراغان نکرده	افت حجام از نفس آتشین سید





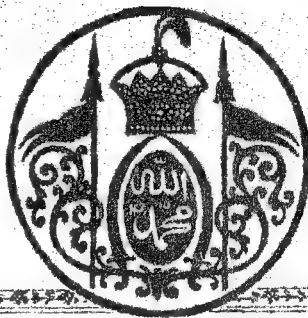
خوش آمدنی نازبایلین منلی وقتی که نوبتسم بدوم پسین

ازین پرس قصه اب جان

برنیز و خوبسین کچیران غمین

مکر مشب عافی از دم پرچم ششم	که آثار اثر زلفاق چون مهر و وفام
چه ای کی میجوی نشا جان این	شن عمری آقوب بن آن طوطی شوم
تسلیم بر شهاب از دست طعن بونی	که این تهمت اول خفاک انجم
مخواه ازین بوزخ سرخ و یار آب کو	و ما نم بسته خاموشی چو او محو شوم
شرکی را که تو قدرش ندستی سما	پی ویرانی کون مکان یاقی شوم
که این تشنه لب سال وصلش سید	که در بحر سپهر آبگونش تلاطم شوم





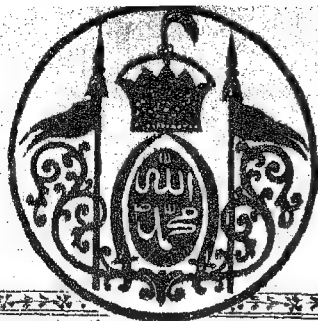
منم آن کشته عصمت صد مرقم است	چو بعد از قتل بر تابوت اینجی هر دم شد
کریا چاک شد مانند گل مرغی	اکمزناسید من در باغ سرت شدم

ز شکست ای نواب کار شین خراب
که دوش از یک کاش غلط شد

چشم از نوید خلد جان من خیزن شد	که تی سم با بنجا نیر حوری کیمن شد
اگر صد خنجر بازم زدنی ل نمی بخم	که جرم عشق خوبان انسانی اینچنین شد
ببین یک سبخی ظلم نه پندار کی شتبا	نزاران کاست درگاه پادشاه شد
دش نورنگان طور در چشم من منجون	اما جلوه آن سیلی محل شین شد

و هم بل شدن نواب چندین جا گفته





که چرب تو اکنون بی چندین آفرینش

تا بکیسوی این پیچ و شکن خواهد	بجهان شورش آشوب و قفس خواهد
مروم و خاک شدم بار خدایان	تا کجا دست و گریبان کهنه خواهد
بجاستان بکشایم شیم اصی	ورنه درد دل سوس سیر چرخ خواهد
دل بتو دادم و من گریه و دلم بوی	که رقیبی نهسان در بر من خواهد
سمه خون بخت کردم تیغ زان بچرخ	بدلم ناوکت ای تیغ فکن خواهد
باب تو به بنج کس نشانند که	بجهان تا چو منی تو پیشا رخ خواهد
لب شیرین بخی کر منکی بخت بزم	لذت شکرش بدخ خواهد

آه نخبیده بی حساک شد ای نوا





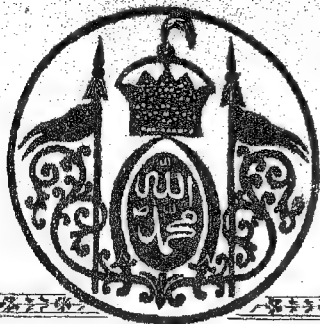
نابکی کردش این چرخ کمر خن اماند

تا کی ز تو ماند بدل من جی چسب	رحمی که نماده هست کن خن چسب
از حال اسیران خبر نمیشد لیکن	آونجه دیدم بکاستان جی چسب
تدبیر بکن ناصح شفق که بر آید	دروصل بجه ناز وی از ناموس جی
برقی منکر چرخ برین غایب	لش ساخته بام نسیم جی چسب
چون میشو و احصای تمهاش الهی	در حشر نباشند چو فریاد سی چسب
ضعفم نه چنان هست که خطی بجوم	قاصد ببه از زنگ ختم جی چسب

دی قافله چه نواب می

از نامه شنیدیم صد جی چسب





ردیف ذال محبسه

ای تحقیق لعل نکست از می حُلّ لند	بوسه خواهم نه تو چون باد که کوفت لند
غالباً ناخن بدن و یاد مرکان کسی	ورنه نبود نهیت در زخم دهنم خمر لند
لذت آگین بسله غوبان اوشن بایی	مست ستر پای تو چون نشیکر لند
قطره از خون شیر نم درون خم بیز	تا شود ساقی شراب بخ شتر لند

آمدی و بردل نواب پاشیدی
آن نمک شد در دهان خم بیز لند

ردیف رانی محله

بعثت یاختی جا شاید لند ز خانه	که خستی جانم از شب تهره جانم لند
-------------------------------	----------------------------------

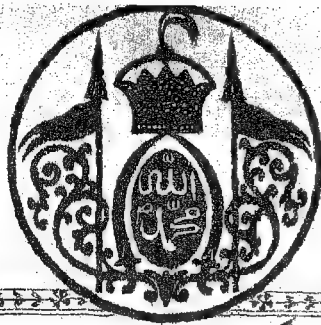




سرت کردم شبنم غرضت ساجد	بیک اغزدین بایت جهان درم
کرمت کن خداوند دل دیوانه	دلی اول باو سپردم آخر کجا
اگر پیدا کنی ناصح چون فرزند	روا باشد که خود را دشوار مزان
فدایت جانم باقی بن بچایه	به شتر از جناب می جویند ارجم
بنان از برای نوحه ماتم خانه	نخند ناله ام در تنگنای انجمن
مبین یک داستان تا کی کو فتنه	چو میکویم زرد و حبه بر باغم کوفتن
دل حشمت طلب تبر ازین بر کنه	چرا بر خود نهاله در کلاخه خواهن

چرا نواب نمکینی از ان عیش پریده
 بده انصاف ازین بریده باشی خا



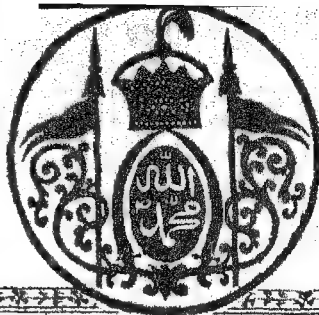


یار آنی ناصح میباک خبردا	یکه ست بدل بر نه دوستی حکمدا
کشتی کمرست اینده شمس	بستان من از بجه خودی کمردا
ترسم که اسیرش نشوی چوین	از دوش فلک زلفی کمردا
شنو صفت کوش و مشکوی از بر	مینا بخی کسیر و خم باد کمردا
مست است بقیع رخ و توفیق	ای شمن جان من کت او شام کمردا
چون غیر بیان آن از عشق تو بخت	تو نیز دل از پریشانی واقعه کمردا

خواهی که شود حشر و کد جصف محشر

نواب بدل جوت و ای سبکدا

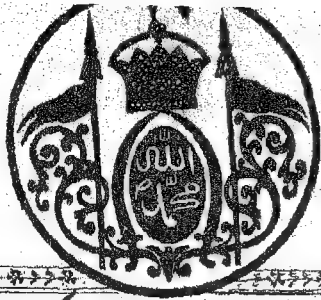
رو بخت نه ای محب



باقیست لوح تربت من جهان منو
 کردم نثار غمزه اوجبان لیکست
 زخمی دی منتظن جرم و یحرم
 زاهد بدلق جنت تو عبث نایب
 یک عمر از سووم و این طرقت ساد
 صدره تقرب از بر خود را ندیم لی
 روز جزا بشام رسید و ز بحر با
 باسد که در سراق تو ای سبب
 جورت اگر تمام شده تنگدل مباد

عشقت ز من گشت همین یک نشان منو
 آن کز ظلم و دست من بجان منو
 رحمی که مست بسمل تو نبیان منو
 شوخی ز رفقه پیش تو در کسان منو
 دارم و کرامت ز راه و فغان منو
 سرستم از تصویر لطف نجان منو
 ناخفته ام تمام کی ایستان منو
 چشم ندیده سر مه آن آستان منو
 باقیست بحر گشتن من آستان منو

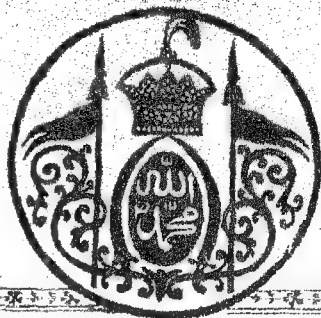




نواب شهده تو عشق از ازل که
اگر نه ز رسم ره عاشقان

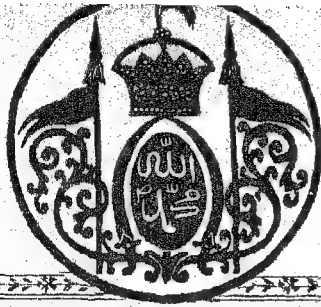
روز بجهت زود آمو	مه کوتید با قضا
دیگری بر تو ملت آمو	دی نبوی نه در ام
که بود روز وصل ما مو	ای شب بجز از جهان کم
ساخته باده ساقیا مو	غم نه از خور بسیار
رحم کن رسم ای قضا	شب عیش ست یار می
ختر بر پا کن خید آمو	شب وصل عد می
یافتم از تو خونها	مدی را به شه کشتی





<p>و شب از ناز و از حیا امروز آدم بجز عذر با امروز</p>	<p>و عن بوسه او و بازند دوش در کوی ناز و دلم</p>
	<p>کس نیست ز آنچه داند ای نواب جان خود را بکنند امروز رویف سین محله</p>
<p>غمزه ساخت بکلم که پیرس حسرتی مانن در دلم که پیرس من چنان تو ما بکلم که پیرس شست خونا به دلم که پیرس</p>	<p>دلبری گشت قاتلم که پیرس دلفراق تو ای بت خودم تو چنین غافل کی که نیتوان افتد ز غلط اشتیاق</p>





زاهد و حسنم پرستی با	کافری کرده بکلم که پیرس
دوش با طرد و حسرتی از دست	رفته دامن و تالم که پیرس
در ره عشق صد خرابی با	شد بطردی مقابلم که پیرس
چون تو رفتی بحسانه اغیا	دو زخمی گشته منظم که پیرس
چند پرسی که حال دل چیست	صد نه مست بردم که پیرس

دوش غواب ناله است چندان
ساخت رسوا بجهنم که پیرس
ردیف شین معجمه

چشم ترا قتل من احسان بش	بهر من از کرده پشیمان بش
-------------------------	--------------------------

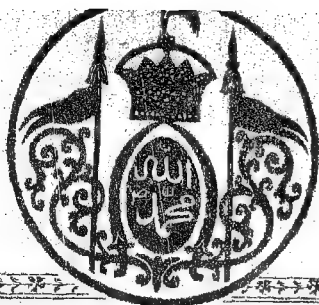




تاج سرخسره و خاقان باش	خاک و رحمت مختار شو
باش حجابی خود کردان باش	ست شب وصل من ای آسمان
بعد من از غم زخمه امان باش	خون مرا بخت چو رفتار تو
بهرت اسیر بکریا باش	مشتنیم بر زده دامان بیا
در پی آرایش زندان باش	میروم از خویش کنون انجمن
چون کنیم قتل سراسان باش	نیست کسی که تو کشد انتقام
در گذر از دین مسلمان باش	کافر عشقت چو بنجو اند کسی



ماز بکن بول نواب بخش
برخ و زلف زینمه نازان باش



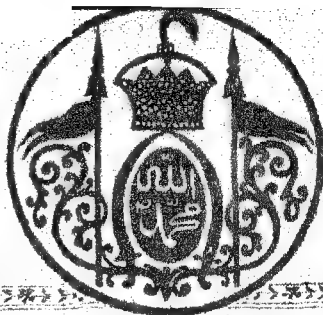
رویف صا و ممله

وفاچو شسته پندت بکن با اخلاص	بنامسان جهان مسکینی چرا اخلاص
رشدت نکمہ التفات تست پسند	و کر نی این دل و حشی محب کجا اخلاص
چرا بصیر سازم که طبع حیلہ گرفت	نموده است شب و صبح با جیا اخلاص
طمع مار که دور از نر از فرشت	ز عوی عسیر چه بیان شوخ تا اخلاص

غم دو کون من و آیدش نشین
مگر کسی نماید بدلر با اخلاص
رویف صا و محجمه

عمر باشد که کنی از من دیسرت نما	اکن اکنون بفرستاد تجریر نما
---------------------------------	-----------------------------





کروش نرم شد این ت بید و بجا	بکن ای که جهان سوز ز تاثیر غما
دو حسن جهان چو توجن کیشی را	کرد از حسرت مکن تب تقیر غما
صید آن نیست که وار و یون آری	میکنی بھر چه اکشتن نخیر غما
کوش کن پس مرا یدل ناون عشق	تا تجا از ره اندیش بدیر غما
غیر میاک شد از طلب افت تو	امکن اکنون و ناز و تقصیر غما

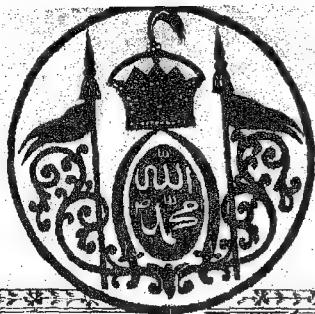
یا خبر باش من سر یاده و فغان آ

منما از اثر ناله شجیر غما

رویف طای محله

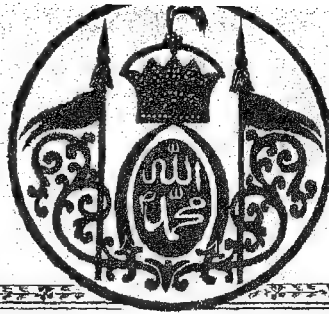
یار ببحیر تم که رساند بیا	یک قاصد ست پیش من بشما
---------------------------	------------------------





ای نزع فرستی ده وی مرک تملتی	کا ورده هست نامه برین یاز خط
قاصد بش لبوی تو وین بان	در جوش اشتیاق نوشتم نزار خط
بشناس شرح طبعم ای نامه کربان	از خون نوشته ام لبوی آن نیکان
اوراق نه فلک اگر افتد بدست من	انشا کنم بتوزره اختصا خط
پیدا کند مکر بدل تو جبرسی	تحریر سازم از مژه شب خط
داوند دستم علم روز حشر و	دانم که آمد از طرف آن نیکان خط
صد خار غم خلیده مرا و دل جگر	تا بروم سیده هست بخار یا خط

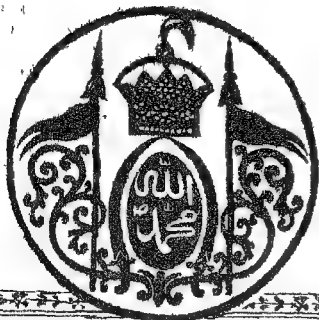
چسبان نمای بر سر لوح مرزبان
نواب بعد من چو فرستد نیکان خط



رویف عین ممل

می نمود اول بخت جلاوه جان شمع	سوخست آتش سحر بر شهید و آتش
که به بنید ساعد نور سیمین نک	چاک ساز و حیت متحی پ من بوا
عالمی از دو د آسم شد سیه ای بن	پرده درار و کن روشن بھر کا شانه
تا به نیت و کن جا کرده کبر غر	می غایه عمری با سافر و پمانه
شهرم دارد و شب وصل آن مجسم	زین سبب دشمن بسیارم خا و خا
چو کن نظاره نشت تو بنو و ب	کبر میر و احمد در کوشه کا شانه

تا به بنید یک سال آن اگر آید
خیر ای فواب و کن خاوش منجا



ردیف غین محبسه

باید شدن برای عد و پاسبان باغ	آمد کلم بطرف ادائی میان باغ
کردیده است حجت حق بیان باغ	ساتی پریندشت فکن بر رخ کبابا
خوانید رو بروی کسی استان باغ	شاید هوای شوق بیاد و خیرم
فصل چهار و سبزه آب و ان باغ	زود آه پس لوم که بکیت تکرر
زامنک چنک ز فرزند سلیمان باغ	خوش آیدم فغان اسیران اتم
آمد خزان و نیست کفون خن نشان باغ	دیدم لبش و دین چو هجوم کل و

نواب نوحه خوان کند و چون چهر تو
آن م بین تپیدن غان و شان باغ





رویف فا

<p>تباکی باشم بامید شهادت بخت آنم که در خلوت پیشانی وی بجزم می کشی از سجده رانند عاقبت خاک خود اندر چشمم بهر نذر آوردم اما بجا ببار چون چنین عسری آتش پیشم</p>	<p>مشری نبسا و باز آبر منم مست و بخود گشته آرم کیسوی یافتن امر و زهر بر مرده دادم بهر همین این شست خانه دل بدتم نیست درم که تیا ماه رخساری ست در جهان</p>
---	--

با دایا خوش مشبدم
 زلف شوخی و کف جامی



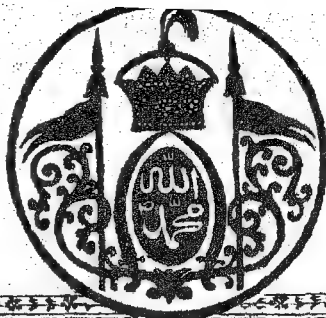


ردیف قاف

خوشم شوقِ وصالِ پیچِ فراق	و گز نه نیست کسی طالبِ عذابِ فراق
تو بدادون یک سه صد هزار	من بخاطر من کیان جهان حسابِ فراق
بفرقت تو ندانم که حال غیر چه	مرا که دل همه خون شد پیچِ فراق
بسرلنت خواب از رقیب و هجران	که نیست خواب چشم من از عذابِ فراق
ز آفتاب قیامت کوی ای عطا	که دیده ایم بسی سوزِ انتِ فراق
پتیدنم بسمل خوش شست لکین	نمیرسد بادا و ابا اضطرابِ فراق

نویس بھرت دابر فرار من توان
 که نیست هیچ بلا بدتر از عذابِ فراق





دیف کاف تازی

ساز و جواهرها تا بجا فلک	آسی کشیم و جنگ نمایم فلک
کردم رایتی بر آنک نشان	را آنکس که ساخته است با و یک فلک
شاید که یافت خستِ ظلم و تخم تو	بر پانمود و زخم پرالین فلک
روزی اگر بنزد آئی بخانه	کرد و به آستانه من جبهه سا فلک
این طغیانی بس که چو شتی قیبا	کرد و از هر شک مرا ابتدا فلک

نواب پرسد از دل زارم آن پر
از شک من شود دل جان فلک

دیف کاف عجمی





خاتم قست که بر بود دل بکنیت
 فرو چکه عسقر از تو رنگ
 بحیرم که چنان تیر قسته نیاید
 چه قصده آه نمودم قیاستی بجا
 ز قتل پخوانی غم مخور لی شاد
 مباد آتشی افت بحیم ناک
 شکسته ایم سر محسوب بینا

بنود و رسته به از من هدیه باد
 شب صال چون برت بکیم
 ز راه دوزخ شست آید
 لغو ذبالت اگر بر کشم دل تنگ
 که کشته از سمت جابهر و عالم
 گیر ز بھر حذر از دلم جند
 بین که شیشه ناموس چو بوم

صلح کی کند آنک عاشقان
 پیروشی که که آشتی محال





روایت لام

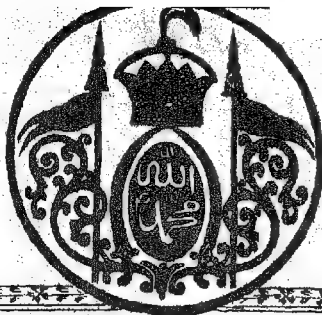
تا چند و اعطای قری از وصف بغل	روزی سمرقند بر آید و ساعده
روزیکه دشمن را بر سر بکند و پیغمبر	ایکاش من میداشتم آن روز بخیر
دل نذر لعنت که ده ظلم شایسته	مانده است مدح اهل این روز و روز
یارب ندانم تا کجا سرشته نازش	اگر که باشد روز شب شومی من
کشتی چو بارانی سبب است از پیر	بهر جوی قتل خود وایم محض

وی بر سوا کی شسته لوب بر جان

امروز ویکه میری از شوم فقر و

زول
چندیم نه چنان است پریان و

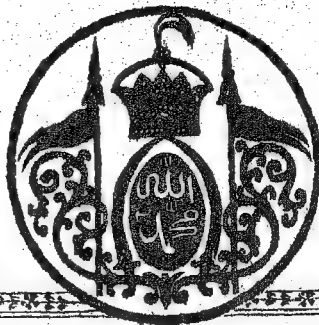
کشته چو کبر و قهر و پیران روز و زول



مرکم مکر اسر ز تو تلوی که دعا	در ذوق اجابت سمر قصان ^{از دل}
صد جان من غم سزده بان تو	سختی که ز صلم غم حیران ^{از دل}
آزادی این بود شوق سیری	ایوای اگر حسرت ندان ^{دل}
که محو کنم یاد وصالش ز تنک	یارب غم عشقش بچه عنوان ^{از دل}
با غیر کن عدل از ره شوی	بگذار که خوانه چو طوفان ^{دل}
تا چند بود سبل تو منتظر مرک	زخم دگری تا مرق جان ^{از دل}

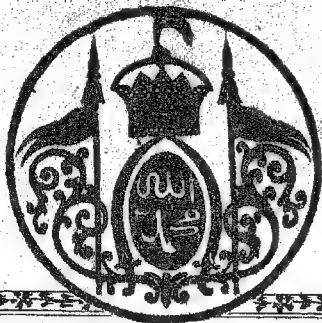
نواب برقص آمدی از مرده ویش
فریاد اگر عده جانان ^{دل}

دخت بهای مر لطف اسیری	بجوشی دلم حسره نکیر نی ^{بیل}
-----------------------	---------------------------------------



<p>پس من در غم اندوه میری بل بسر و غم زلم روح نظیری بل از من آموزره و رسم اسیری بل نزد و چون پروانه تیرنی بل بر کمال اچو منبت برگیری بل</p>	<p>لرزه افتاد بخت کم ز نوایت بی عجی نیست اگر مثل تو سرشت سالم باشد که بکنج نفسی است شرط عشق است بسوزنی خاک یاد کن یاد بخت دل خونم</p>
<p>بوی عشرت ز گلی نشیندی یاد چو نواب بانده اسیری</p>	<p>ردیف میم</p>
<p>والغیر شوم پیش تو دایم</p>	<p>بهر آزار تو طرز در انجا دم</p>





دلم سبل نخی جانب جلاؤم	دیتم بهتر ازین نیست که باصحت
باش یک لکمه که نشینم و نسیاؤم	بچه شوق آن ام پیشی ای دل
تا که آرزوی حسانه صیاؤم	جلوه موسم کل باز خدا را بنما
دل ویرانه خود را عزم آبادم	شاد شد خاطر اغیار ز وصلش منم
تا بمجا خاک ره کوی تو بربادم	غیر را خاک من تا بفشادم
جانم کرد تو کردانم و آنادوم	اگر شوی رنج ز منم یاد کرد قمار غم

کار خود را سپارم بدهی!

تا محب پیش تبان شخوه بیداؤم

جبار تو مبارک من کجاست	صدایس انجان امرو ز آسنگ
------------------------	-------------------------

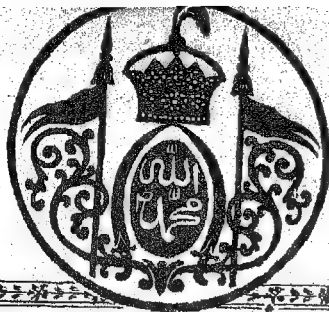


<p>چسبکونی حدیث و صلت و دشمنی با کسی با چو تو ظالم تا براه سهو دل چنان دژ استم لذت تیغ خوشن اگر یک لمح از نظاره خوشا دل شدم نمایه نو مید از خلافت عدا ز خوف منج با سوخته طر دشمن روی</p>	<p>بپرس ازین که در بحر تو چون شب با بحر کرم بآه و ناله عالم ازین رو با بحر کرم که از خالق جدل بهوش جان کرم باندوده فراق تو روزگار چشم کرم که آخر حسرت وصل ترا ز دل کرم چه خواهد شد اگر از بزم او روزی خرم</p>
---	--

برو اب آمد یار و بر و از پیشو شاهی
 ترا دیدار از زانی که من خاکی کبریا

<p>دلبرم شبی آید بنازی کرم</p>	<p>تا ابد خواهم نتابم مهر بر بام ورم</p>
--------------------------------	--



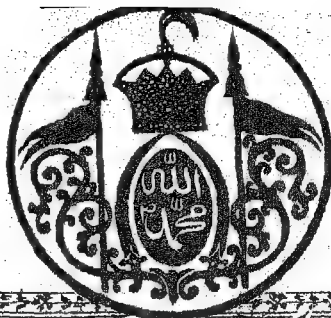


کرند و حجام می بزم عداوت	حسرم پُر کرد از خون سناغم
دل به آزارم نهاد و میدانم	انقدر نالدم که اورا بر سر مهر آورم
ایکه کو فی سنجیم ترک رقیب از بھر تو	خوب تھی لیکن این گزنیای تو
چون تھی از حرف لطفش اعلان	اشک حسرت پاک شست اندر قیام
بسکه دل شد منبع اسرارش اعجاز	ترجمان لوح محفوظ است دل از بھر
شاد زی صیاد از دست نجات	کز ازل شوق اسیر کنی و بیگم

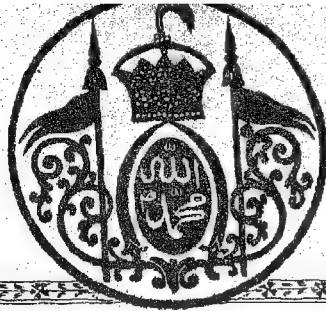


تا چه نماید که این دشمنان
در بر خنک این نواب و پرنسها

ان آینه خوش تر خطه عالم	که بدنبال صالت شب و قیام
-------------------------	--------------------------



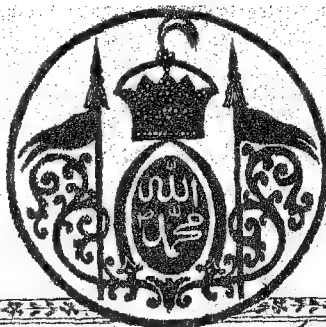
<p>بیم حرم بجای تو قناعت دایم بهر طول شب حبه تو مانایم کز چو تو دشمنی چشم مرویام</p>	<p>بصد لطافت بواهیان باشم من شوق تو کر بگذار و بدل من صبری کس مبادیچ من سا دل ایام</p>
	<p>خز نوآب اگر آور و بلانی هنم ز راه جانسوز بدل طفره قیام</p>
<p>که شل در دستاق بینشین دایم چفتنها که بصل تو کسین دایم تو آگهی که میبین کیل حسین دایم دو دست بھر دریدن دایم</p>	<p>چراز طول شب بھر دل غمین دایم خیال بھر و هجوم ایستد خوف بنغمه تو دم یحیی عشوه و عبث تو کن ای حایره حبیب</p>



بیم بخشق در حدیث وصل عدو	بجان شکایت بر لب آفرینام
بین بای خداشان شوکم عظم	دی که بت به تیر و شقه جبینام
غمین شو که دم نزع از جفای تو نیست	برای عبرت غیب آتشینام
چرا قتل و عالم چنین پشیمان	که من طبع تو مهیدیش ازینام

نواب
بهرش از کفست و فی سبای
از خطر ابد الی ابدیت تینام

نیدم دوشی غیر و خوش از انجمن فغم	عقب برست نهام و از شین فغم
یاجین شفت از ملک ستمی حکمرانی	زیرم و لفریب بدخالک من فغم
بجوش بهاران بجهان ابد شمع	اگر روزی چوبیل نو که سوی فغم



<p>بسی بجز زیارت چن بقبر کو کهن رقم مکر امرو من از یادین چرخ کهن رقم بھر بازار صدہ دروای پسرین رقم زرقم از درت کردیت اخرن رقم بقربانت پی سکین یارین طن رقم</p>	<p>بنازی مایقم در خواست یرنیک رقم بحارفت اینج از حسانه ام مصیبتا چنان دہتم کہ نت بچاک کشت سمانا خرین اندو دل زارم بود بکین چرامی پرسی کنن چہ روسو می رقم</p>
<p>نہ پرسی کی نواب از برحقیت زکوئی نراران باکر منی ہ زرقم</p>	
<p>لوش اسد کہ شریک شب حیات پارہائش غمت بھر کایم</p>	<p>دوش و خواب سر زلفی ثانی آہ آن دل کہ بسی جسم کیوی</p>





عجب آید که حد و از عتاب بدین	شکر مکن شسته و اگر ده پشیمانم
مردم از و هم که شاید نظرش	سر که از المی چاک کر بیانم

مقتب مرد ز آه تو مگر ای نوا
که در باره تر هست و غمخوارم

آرزوهای ترا تا بدل انداختم	با دو صد رشک دل عیان ختم
بهر تسکین دل غمخواره گفتم	پاره جیب بدامان کفن ختم
تو بجز ناز که خواهی دل من گیر که	در عشق توستم کار بای ختم
سوز شمع سر بر مهر برده وفا	که چو پروانه بعشق تو بسی سوخته ام

گر شوم غم خیزم در بای محیط ای نوا





سر در کر نشود آتش از تو هم

روز و شب از در عشق آرد جهانی شدم
ورنه بھر شکوه من هم ربانی شدم
آه را از بھر تیریب جهانی شدم
پیش ازین البته در ساطعانی شدم
منت ایزدرا که من نیم جهانی شدم

از دل آرد ده در غم نو خانی شدم
پاس عشقت بود که جز تو بخشیدم
در و صالت جمله در دزدل کردم
خواه با من ساز خواسته در بر نیامد
بھر قتل دیگران آمد ز سی خبت بلند

من شنیدم حدیث مشرعی و عظام
در غم غواب من هم دستانی شدم

رویف نون

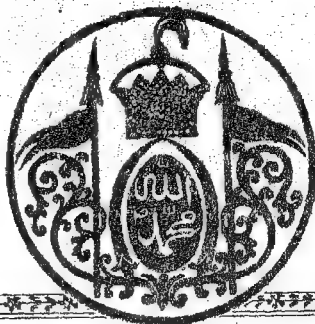


الهی بسته عهد وصل آن غنا گزین
اگر اینجا نمیکردی خجل از جور خود آبا
مینشان برنج حواری نسیم خلد کجا
نمیدادم باوکای نمیدادم میوه
منووم ممدی پدید آمدن از تو پنهانی
خیالت راز تو بهتر شناسم که سر زاری
که این شعله زو ان نشان بر ترم آ
بفر دای قیامت در جزای کیام بید

جهان را عسمر مجوده برای اشکار
نخواهی گشت در روز بزم شرم سنا
بجا بگذارد راه وی این مشی غبار
دلم بودی اگر ناصح پست اختیار
قتضای کو برد از سینه ام جان بیا
سی روز و شب بان باشد بجز آن گنا
که حسرت می چک چون شاک و شمع
و چونان سیل خون به چشم بچکان

چپی پرستی ای نواب در دم بچکان





سرت کردم تنایم بدان اضطراب

برکردن قیب تسمکار خون	ریشم بود جان قرار و سکون
بهر تظلم آن جوش خون	روز جزاست داور محشر حسی
آه از دس که دید رخ نیکو	با غیر صد حکایت لطف نغمه
تا شیر کرد در دست آخر فون	کریان شدی ز ناله من شب و صبا
بهر دل حسنه نیم وخت بون	مختی که رنج و غم بازل آفون
آکه نه مسوز سوز درون	جانم بسخت و غمت ایوانی تی

از تقدش بدو خبر اضطراب
نواب بازگوی کجاست سکون





در فراق یک جهان بگنجی سخن	که حدیث وی تو در خم سخن آید
که بجای طبع صدین سخن	سخت بقای من نعتی که گنج
زین چمن آرایش تابوت مرغ آید	کل مان و تبسم زیر لب داری مگر
لین خطا پوشیده و گنج و سخن آید	خوف سوانی مکن از بوسه لب
کاین چنین سحر شوق اندوه و سخن آید	روز اول و درم آید بنیم کلاصنع
مجن دلهاتر اسپاه و غن آید	از گرم لهما عزیزت شسته ای نیکی
از دو چشم شبام موجب سخن آید	که میان عجب عشق تست صد فغان



پارهای جیب انعام برین
بعد گت انیمه صرف سخن آید

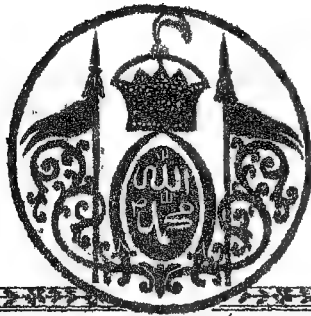


جانم ربود لذت خونخاکرستین	شهماز و عشق تو تنها کرستین
سرستان و برکس ستانه حم	باید بیا و ساغر و مینا کرستین
روز جزا هر آنچ که در طالع است	یار بغبیره ده همه الا کرستین
اشکی اگر چکید ز چشم چو	باید به بحر از همه اعضا کرستین
نی آب شد چشم من ای ارباک	خوام ربود از تو غمیا کرستین
از وعده دروغ تو نیستیم	امروز خنده کردن فردا کرستین
رخ و پال ای مژه خونشان	بستم عهدیه من با کرستین

دلهای عالی مواب خون

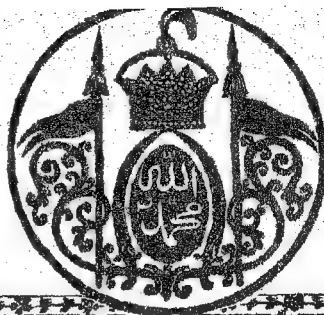
اکا... بر خدا کرستین





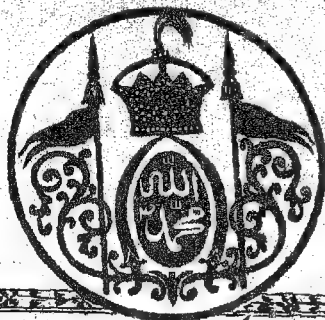
<p>چه خوش است از تور دوزی کجلی سید سر مشدم ز شوخی خبیه ام نازی شکی اگر بیانی بر مانع و نازی چه زنی دم مداوا اجنوم ای سحیا نکلی نشان جسم که درج تا بدام</p>	<p>دو غنچه نمون بنگاره نازدین بنم منت تزیب لب حسرتی کزین ندسیم تا قیامت به خیریت تو پی علاج سودا من جاها دین که چه لذت است غلام دمک پزین</p>
<p>زرقیب انداز شب فراق تو با برسد اگر بشکل سوره تاشین</p>	
<p>جرعه صبا عجبام باوچه آران از کل آشنای اگر عار آید نام پاک</p>	<p>آپخان باشد که خون ناسیدن مشت خنجر بر سر خاک شهیدان</p>





<p>طرح رفیق نو بعالم انجمنی افشا قمر برین لطف به دشمن بجای تاوه مر جبار بر عسدت کرنی دیو گمان از نوای سیرکل بگذرید ششم</p>	<p>مشتن ویل سر شک از چشم قمان جج کردن پس نمک بنم خندان فکر و جوفی نکردن طرح زندان سخت دل چین بهت از کلان</p>
<p>دشمنم یابو صال بیت من شکون چون بشوق دل خود آهن در دامن می بری کز رسد ریخ چشم کرو</p>	<p>و هجوم فصل کل نواب در شان خلق از ما و از تو زنک افشان</p>
<p>فنا ز شکست دایمی آگاه مرغ بی بال و پری راتو هم گزاف ای صبا حسنک من خسته براه</p>	<p>دشمنم یابو صال بیت من شکون چون بشوق دل خود آهن در دامن می بری کز رسد ریخ چشم کرو</p>





بوالهوس آرزوی آن تم بجا
 زینت بام و در خانه صبا
 یار این جویشان اینهمه بیدار
 بیکی را چو اسیرت شود آزاد
 فلک تفرقه پرواز تو هم یاد

حال این سبیل افتاده بخون را
 کل مرغان قفس بذل کن ای پادشاه
 یارب عشاق حسین شیوه صبری آموز
 تا دگر هیچکسی نام اسیری نبرد
 که فراموش نمود آن بت عیسا

طرفه شری بربان کن و فغان
 بیش ازین بجز خدا ناله و فغان

ردیف و او

که با صدی و کوشش هم

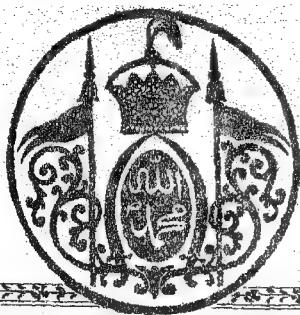
چنان کم گشته ام در هر وقت حال تو





<p>و می بانشستی سرباوج آسمانم دم آخر شکر باعث شیون چه سرت کردم چه خواهی گفت شریف</p>	<p>چه خوانم کرد اگر باشد شبانه روزی برای خود نیکم هم نیکم بحالت اگر پرسد می عرضت محشر فلان</p>
<p>نشین ست اینکیم انوی آب دل خود را با و دادی خجسته</p>	<p>نشین ست اینکیم انوی آب دل خود را با و دادی خجسته</p>
<p>نقشم برید از طرف بگذرد صد و نیم کل فت رخ یار نیم ذوقی که گلکشت عدم نیم کر با کیتا بم نکش بال کتو</p>	<p>شاید که تباوت منفت نظر کو یک نسیم کمی بیاز خور دل اند و من انم و دانده بندید و لم راعوض خط سپهر</p>





<p>شکم نه بد خست نهائی تصد اینست کلمه انشود و نازده غم تیری بد کم کر نشیند نشیند</p>	<p>آن به که شوم سوی تو خود رسد ای باد بنشینان بدم خاک یارب نه نشیند رقیبان را</p>
<p>که چو نازد تو نواب چو ناز شس خوار تر از تو نبود و خط ناز رویف های مود</p>	
<p>ایکه حشری از حب او ناز بر پا کرد یک نظر شوخ مرا ای کعبه بنیان در راه رفت چه ترسانی ز بزم</p>	<p>حیرتی دارم که چون در سزای گما باز کو حسنی بدین جی تماشا کرد من جان تنم که تو حسب بار رسوا کرد</p>



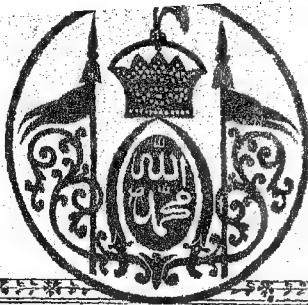


باب چہما فریب تند بروی	از بجای خویش غلام تادی کرد
عمره و جوجناب و عیونہ ناز	بہر قتل من چه سامانہ صیبا
خبر بظلمت نباشد پرش و ز	منت ایندرا کہ تو بر من ستمہا
جنس عیشم بردی و تقدیر لوی من	ای فدایت جان من این طرح سو
چو شستغاش میدانی و از ایدل	از شکایت ما با و یک فتنہ افشا

مرجانواب کرمہ دروغ	و جیل
خویش را سود دل از رمتنا	کرد

تا بازی عجبی مست غر نجوان	در پی غارت ایمان دل جان
سہل تر بود علاج ستم چو	چہ توان کرد کہ تو فتنہ و دلا



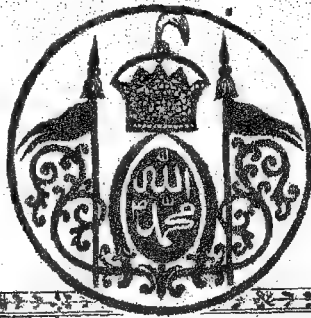


<p>انجیالِ رخِ تو سیحِ دلی خالی با اجل دستِ کریبان شد خدو بکلیں بنوس افتدم غایم ای گفتمش جانِ با دلی فکرت نی</p>	<p>شمعِ کاشانه سنِ مسلمان شده تا تو از ناز سوی خاک شیب شده تو که در صلِ مصورتِ امان شده لعلِ محمد که تویی ز ادا و ان شده</p>
---	---

نواب
 آه و فریاد و فغانِ بدلِ آب
 باز در عشقِ کسے بیفر سالان شده

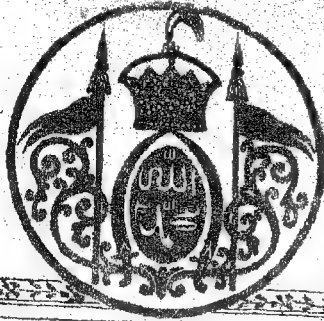
<p>بعدیک عمر که در عالم خواب آمد آمدی بر سبیلین من الشوخی آمد مر حجابِ دلِ نرم تو که در ستم آمد</p>	<p>با ادا و ستم و ناز و عتاب آمد با ورمِ غیبتِ مکر با و زنجاب آمد با ورمِ زعفران و چمک و بیا آمد</p>
---	--





<p>بیمین طرزی بر سر کس شب از پی قتل عدم و کرم عتاب</p>	<p>بیمین طرزی بر سر کس شب از پی قتل عدم و کرم عتاب</p>
<p>دل باین غم نه پنهان بد چون که عروسانه ذکر و بقای</p>	<p>دل باین غم نه پنهان بد چون که عروسانه ذکر و بقای</p>
<p>روین یای تسانی</p>	<p>روین یای تسانی</p>
<p>نه شوق کلشنی ارم نه ذوق صل عین چو با این لغزش مستانه تی بر مرین اگر بر حسن خود نازی چو یوسف با کج بخونم کرد و غمش دی که بر قصل کن</p>	<p>که جوش حسرت نمک داشت خاطر تناس ز خاکم برد حسابی کجا از بادیه بنا نه اینجا اشک یعقوبی تنی آه اینجا تجلی کرد طلم با بدین خوشتر تها</p>





شنیدم در خجای صبر حوری نه تو دلم
خودی که خود پسند طبع نواقصا
دلم را نمرنی ده و شک خج کاکل پیا
پس از من کج چون عسرم که نه عسرم
تخلی کرغانی بر سر کوش نمایان

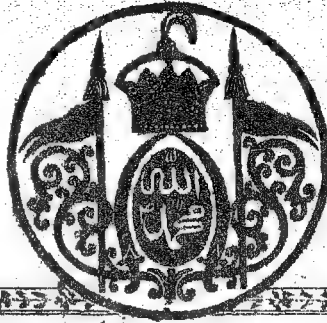
غری را که بد و فرقت نه تو پیا
چرا دادی باین غمناک جان خود
که این بی خانمان افسوس عالم و کج
چه انی تو که از دل هم برون نهاده
که ره بیدست پیا مان را کجا بر طو

بمشت عاشقی نواب فکر عزتی داری
سباده در جهان مثل تو نماند هیچ کج

دلم بود شونخ کلمه ناری سرو بالا
در فحندی بنای صبر از یک غمزه

درون صلیحی برن خجی نه ناری خود
تی قلم کهنون از آن دو چشم هست

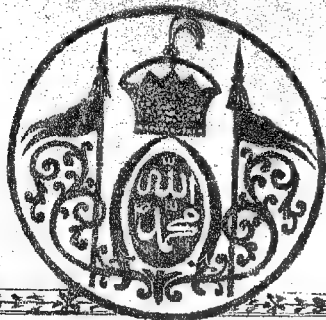




بهران قیامت سوز یارب بخوان	اگر دار کسی در عشق او دیر تن
بدش نازنین برداشت جیرش تکیه	ببین چن سپر و زاقن عشقش بجا
خدر کن از عداوت با من شورین کمی	تو و صد طرعیاری من یک عیش سو
ز بس جان خرم را بغارت لذتی	می جوید و لم غارتگری کنون بجا
چو منق شهادت کر شهیدانت	نخواهد بود روز خشر بر تو سیح و جاد
کرت باشد ستمیارسن باز اینهم	که در دم به نخواهد ز اعدای بجا
نوید و صیلم و اوی فب از زخو	مگردانسته باشی کاشم ز نوبت



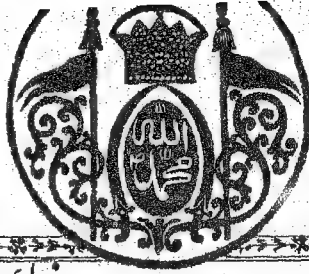
سرت بر آستان یرو پایت و حرم
نباشد محکس نواب چو توبی سر و پا



تو صد شوخه ناز و او کوب و تیرانی
 زن ای نه سوزان بگو با پس نه نیانی
 بتنی ست که بر کف خود نقد جان دهم
 که امین نازنین آمد ببالینم که مرد
 اگر از لطف جان بخشی شهید غمزه
 تماشایش میرشد بیکدم مرده
 من برینم نداشت نقد خوداری
 غباری که دم و فتم چشم غیر تایل

من چندین بلا و درد و پیمان رخ و سوزانی
 که روزی یوسف مارا بن طبع ز لیلیانی
 بمریم یازیم در ذوق و صلت تا چرخا
 که روح شد سخت با نر از ان منج عیانی
 نخواهد پخت چیزی کم را عجز از سیحانی
 پسند آمد از ان ناصح مرا معشوق جانی
 بخودی نامور تا خسرو بر شکیبانی
 بیزت لذت دیدار چشم تماشا

چرا نواب خوشنوی با صول محشر



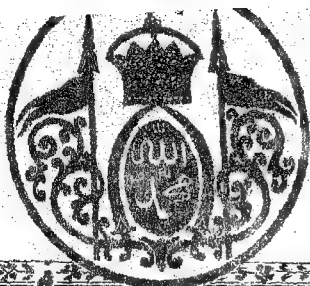
مرا امر و طاعت شد تو دارمید

میرم از و هم چو در پرده بخششی
چند پرستی تنسای دل و این
حسرت کشته خود که تو بدانی ظلم
بچه آداب بزندش صبور ایزد
انجش آن دم که شوی مست و پیا
میرم از شک که محض اعدا
که رسید بر سر تو جله بلا باغی شک

آه از آن روز که بی مروتی نشستی
نیست خواش بدلم چونکه تو
تا ابد نوحه کنان بر سبیل باشی
بسملی را که بسد نماز تو قاتل باشی
بوسه از لعل لبست گیرم غافل باشی
عرض حال دل خود که می غافل باشی
به از آن هست که دل داده و اتل باشی

از من آموزره و رسم محبت تو





تا بهار باب و فامش کامل باشی

دل زارم اگر دزدین باشی	ز دوشش تا ابد نالین باشی
بنج فرستم کردین باشی	ز خودم مدتی برخین باشی
تو شناسی مرا و از نکاست	چنان دانم که کاسه می باشی
سخن آسته میکونی بشن	اگر حالم از و پرسیده باشی
نی پرسم ز تو رسم و فای	که راه و رسم آن نادین باشی
نخو آندم مرا و حشر یار	بان نامی که تو شنین باشی
دعای بد نکویم مدعی را	که شاید دوشش بجنین باشی
فتادی و بر غیری بنای	بهرستی مگر غنیزین باشی





بدشمن بود و صیالش دوش بوا
چه یارب با که تو نکشیده باشی

این خصمه و این عتاب تا کی	تا کی ز من اجتناب تا کی
شرم بادا و ناز تا چند	نازی بد و صد حجاب تا کی
محروم و سالم ای غم حرم	ناکرده کنه عذاب تا کی
بازش بستان که در که شتم	یک بوسه و صد حساب تا کی
واعظ به واسطه باد و مردن	باز انیمه احتساب تا کی
کامی بنوا سئو ناکه کوشی	آتشک فی و رباب تا کی
از بهر شمشیر جور و ظلمت	دارم به غسل کتات تا کی





واری پی گشتنم دو صد رنگ یک یک کنی آفتاب تاکی

بشکن ای محتسب خسام سر بسته خم شراب تاکی

صد شمر بر رسید نواب

از محشر است اضطراب تاکی

کبریا و شش طرف بنبر محرابی واعظ آندم سوار قابل آشتوی

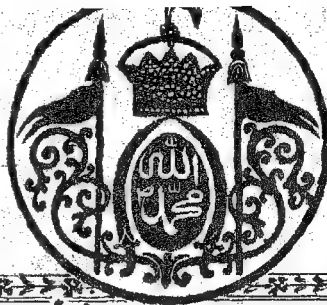
قصه تیر ترا ستم از شام غنا تا عهد چشم بره ماند و خرابی

بخت آن کو که با غموش قییم گاه نام من کوئی و یک مرتبه بتیابی

خون بریزی چون بنی رخ دلداری وقت غنای چاه و کبی شوی

از غم سزد و صفت بیای فک





آن زمان که پنی جان دل نوازی

سرد و سالم سیک کی جرعه نوشی

که فنون ستم و غمزه فراموشی

که بشی ناله حبس و زمره گوشنی

ای خوش اندم که ازین بایکدوشنی

معتب آب خرابات که نوشی

بر شتم نک چنان روز و شب

خانه در پهلوی اغیار یکیرم شتا

سر شوریده ام از روزان بارت

نه چنان محو غمان ست بیاد تو

که توانیش حبس در عرب خاتوشنی

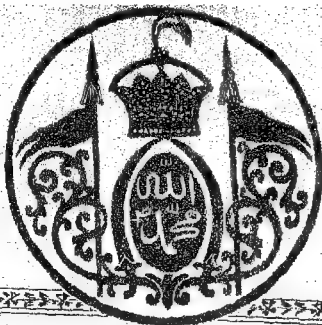
مباد بچو منی دز مسانه سیکسی

بعهد چو تو در سر دیده ایم

نه ممدی سبیلین نه یاد همفشی

قیامتی که بهسانی از و می ست





پسر خوتو بلانی مکر بخاطر دات	که از ازل استوده است تیغی
که زفت او را در چسب کشی	صدای ناله زمر گوشه و سخی

دست چو رفت مبارک تو بود آن
غنی هم نهی حسرتی و شری

خجرتی بن از نو کرد و کسی	شاید که زن نیست ز اهل کسی
ظالم نه قاصدی نه پیاپی نه	پس بر کدام امید شود کسی
تتمت نصیب چرخ شد و کشیم	ظلمی کند کسی رفت در کسی
روز بخیر که کیف خلقی بند	بگرفته دست پیش نشان ترا کسی
صد جان دل نثار در دست	روزی سخت بر سر مامر کسی





<p>سازی جهان بی شیشه اشیا محمشته راه میکن از پند و عطا</p>	<p>چون میشود نخواهد کرد خونهای خضری شناسش چو شود و زینهای</p>
<p>نواب نوحه کرد چنان و غمگین باز تا حشر بر تومی نشود بیت کسی</p>	
<p>چرا یارب جفا ما خوی این غلامان کردی عبثت ایدل پیش ضبط فریاد خوان کردی تخوانی ست از شوب آتم تا دهم به نزد دشمنانش بوسه زعی غایت کردی سامندم سوختی از شوق حبیب عظیم</p>	<p>که نام یک جهان اهل فارابی شاکر کردی که آن یار ساز بازار من بد مکان کردی شب و صبح اگر یک جنبشی آسمان کردی کسی که ز مران جور صدره استخوان کردی پس از عمری که آن بت خدایا مهربان کردی</p>





نصاب خندما پوشید و می آید که
چو ای اعظم عذاب و محشر را بیان کردی

پزند و شین مکر آمد بخوابی

که از دی برد را و آه خود را پاسبان کردی

صد پیر من ز شوق بوشت دیدی

دستی ز ده جبهه نقابت کشیدی

مانوانن که بزم تو روزی یزدی

نام تو از زبان عدوی شنیدی

که دست خود بیستین بر زخمی

تا روز خشم صورت بجرانیدی

از چاک جیب کرب و صالت رسیدی

ترسیدم از رقابت حلقی و کریدی

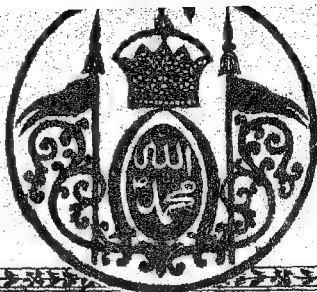
میکردم آن بجان که خود ندانیدی

مگر کم نیامده آن ساعتی که

محرّم شوی ز را و نهانی انتم

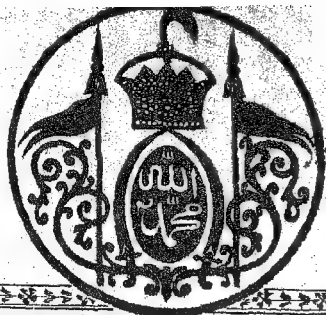
پویندستی از سزای غفلت بولیدی





<p>میشد پسند طبع تو اگر قریب بیخود ز شوق گشته زوم بوسه برب کر آمدی چو زلف شکسته بخانه ام</p>	<p>اشکی شده ز دیده دشمن بچیزی تا کی بخش تو لب حسرت گزینی بهر نثار عمر خضر را خریدی</p>
<p>نواب کاش قسمت خاتم شدی مادرش بیای عدوی خلیدی</p>	
<p>ولی پیش تو ناورون اولی نکر و بد من تا قسمت غیر بر من ناست خواهد کرد شی بیم چشم زخم کم بخانان</p>	<p>که در عشق تو داند مردن او بی نعمت را مسموم خود برون او دلم را نزد تو بسپردن او بی ستمهای ترا نشودن او</p>





سبادا اشک طوفانی بیاید	خدایت دهنم نقشه رون لی
رو و صد حیف شوقت از دل	بامید و صالبت مروی

دهد که جام کوثر غیبه نواب
از ان می تا ابد خون خودی

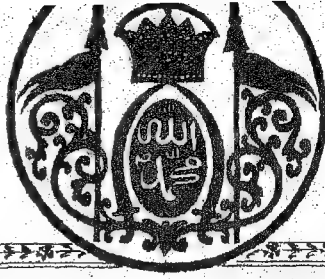
مفردات

غرقه رحمت شود این ناصح ترمز	انجلیخار طوفانی ز جوش می
-----------------------------	--------------------------

دیگر

کدام کلید زار بود که چون بسیل	دم اخیر لب نغمه های نکیند
از ان صحبت نواب خوش که شیب	که در ساق تو افسانه های شیرین





	دیگر	
شب که پروانه بشمع سر قرم خست		شعله رشک حسد خانه صبرم خست
	دیگر	
دی کذر که در چو نواب بگوی		نوه ساخت که مرغان تقصیرم
	دیگر	
کم سازیم ای عشق بد انسان که رقیبا		ازستی من تا بعد هم هیچ نیاب
	دیگر	
بوفاشوم چو تیا به من بغیره خود		بکن آنچنان جفا که می نبرد به
	دیگر	





عشقت که بر فتنه آن ناکر می	آن هم بدست تو نصیب قیامت
----------------------------	--------------------------

دیگر

یار بچگونه میزد آنکس جان	قربان ناز و غمزه خوابانید
--------------------------	---------------------------

دیگر

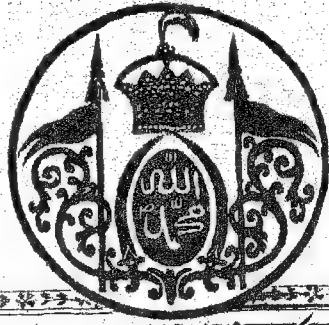
بشکست نه سپهرین ناله قریب	آه از دمی که در دل تو هم اثر کند
ای ای بر مسافنه بیچاره که او	نادین حبس لوه تو ز عالم سفر کند

دیگر

داو خواهم ز تو بر شر و بی می ترسم	کز ره رشک مرا راه مجسمه بند
-----------------------------------	-----------------------------

دیگر





در ویکه و ششم یار بود مشبک باشد از بر	سوز را قی مکر بکد اخت پیکان در
---------------------------------------	--------------------------------

	دیگر	
--	------	--

سرشید از حسد ام تو فلک زنجیر	بهر پایانی او ناله بدل دشت
------------------------------	----------------------------

	دیگر	
--	------	--

و ده و چو آفتی که رخ و لفریب تو	روزی بخواب دیدم و شهاب گسسته
---------------------------------	------------------------------

	دیگر	
--	------	--

بوفایت مکر چه خرم کرد	من که جو رترا و فنا دلم
-----------------------	-------------------------

	دیگر	
--	------	--

ارنختن رقیب نمائی جفا من	خندان کنم شحی که او انجمن
--------------------------	---------------------------





دیگر

آن عاشقِ دردم که دمی از غمِ تجرت
بالله که بعیش همه عالم نفروا

دیگر

ضبطِ من یاد بود و شمعِ جانِ توست
خیز و از گریه بجنجی دلِ خود خالی کن

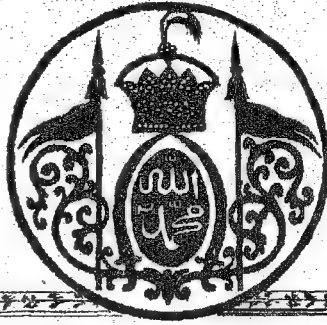
دیگر

آن شوخ مه سیمای من با صندلِ جهان
بر کو برضیا ضیا که تو یمنی بین

رباعی

یارِ بختی حبیبِ محبوبِ جهان
یا ختمِ رسل از پی ذاتِ نیروا
رحمی رحمی بحالِ زارم رسی
آسان آسان هندو شکل آسان





رباعی

چون زکات کمون بجان شیخه	صد عشق بخاکِ رسل آنتیخه
لیکن کمالِ شوق حسن ازلی	در کسوتِ احسانِ یزید شیخه

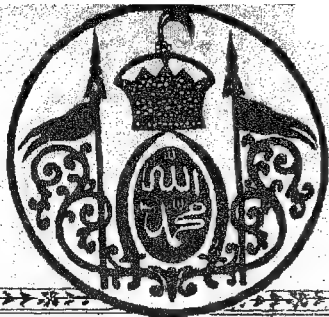
رباعی

ازین نبود جبر تو زار تری	در زعم و سویم تمنائی کردی
شاید که بغنج و ناز خواهی آ	آن دم که ز من هیچ نمانداری

مخمض غنچه

فرکسِ محسوسست پادشاهِ خاوی	لیلی شبِ بر شست شیشه حسنِ پری
ما شطه صنع ریخت نخلِ غمبری	ناز و شکین شد به شکوی نیاز پری





دلیبری آنورجشت خذہ کبابی

باسمہٴ نبی و آئمہٴ مرسلین

غالیہ کون کشتہ باز کامل شہر نہاں

رایت نشان نمود خسر و ماه تمام

متع دور و بکشان باخته مداف

کرده ز خوش فرار بیش ظلم و مهر

جلوہ پیا نمود یوسف عیسیٰ

شاہد متابہ و چادریمین طاب

طاهر خنبرید او خوشه خوش

پیرودہ نرغ برکشاد لعبت کو مرقا

خیر و بیاد به جام می‌خلی

که کرد و در میان غلغله

نہ کہنے کہنے کا ہفت چھک

روحِ بخشش کن تن آسنا

رضت عجب از دود که دهن

اول شب
دشمن شربت
سویای قهر
عاج درونی
نیک نسیخه



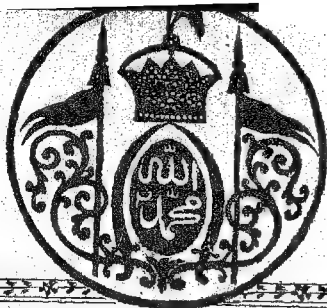
۵۵
 تان بسیار از خود
 بهایم
 و شایسته خدمت
 قرینت و رفاه
 که از این کمالات
 خدایت می باشد
 فرستاده است



نغمه شوخ ترا هر سه شود و شوی	
بر خد زیبا فک کن طرارا	تا به کمر بشکن لاف چو زنارا
برید بیضیا بنه ساغر سرشارا	ست می عشق کج کاف و دینارا
وقف تبسم نا آن دلب شوی	
تا بکی ازین کز کاف و کسل	تا بجای بر شمش جور و متصل
جان و نعم او غمت شسته بمصل	ای زگل و مینوی کیتی خل
بهر حرف اترک کج عا و غایتی	
بانه من بر مست و غر خوان یا	می بد و صد غنج و ناز و کز یا
بهر قربا و وزیرم بر زده امان یا	چون کرم خسروی با همه سامان یا



۳۳۱
برای جان
کتابخانه



اگر بھوک زد کہ بغیری

فخر خلیل حبیب عالم علم علیم

داوید حی حی قصیر آدم ایم

سلام سلام و سلام بحجر سلیم و سقیم

محمد پیر علامہ سید محمد عظیم

احمد مرسل کہ مستی سے تھک رہا ہے

شاه و شهو و غیت و قیام و قیام

طہ حسین کاف حق شیر نڈ

شاف شفیق متین محمد علی شاہ

سندِ روح و کرم و اصل و منشیر

حامد محمد و مولیٰ از بنده ضعیف

شیخاوند شمس بن ابرقنبر

نور محمد بن عبد الحیہ موسیٰ طو

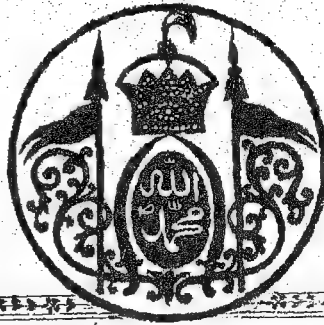
لرود به فحواى چيٲا دل عيسى

و رقم ما ذیافت اغمل نو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



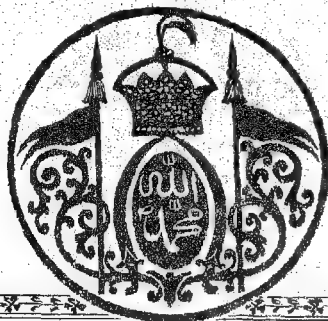
و غم نشین و لاله زار
گلشن کوثر و لاله زار
غیاث الدین
جست و خیزت اسامی
مبارک حضرت رسول
مقتول علی الله علیه و آله
و صحابه و کرام
در آن



داده محمد خطاب حق زکیمتری	
چشم دلارای او آب عربس بود	جبه خشی او تابه کوه بود
زاف سمن سالی او طاب عنبر بود	عارض عنای او خواب ز اختر بود
اصل لبش آب کرد و بلخ خوش گوی	
ماه منور لقب یافته از اسون جان	شیرک سقف او کرده چرخ آشین
تیره کل کوچه اش صندل لایتن	جاروی ایوان او طفره حجاب
خاوش افخت ریت اسندی	
و فلند در چمن تشش قمرش شر	قطره زند درونش لطفش اگر
سبیل و حیان جلد گل شوین	بروید این باجمیم از بن سربک و بر

له عاب بنی بخت
عنه بنی بخت
عنه بنی بخت





بملکوت کند تا به ابد پیری

درد دل سخت فلک خنہ و روزگار	باز خدنگار با وج قصد مین کند
از خط و سهم او ماتم شدیون کند	باز بسوی مین کر کشش کند

روح عدوی بعین دشمنی

آنکه ندارد قضا از سر او اخلا	از در آتش نشان صیلم خارا کشا
آب شن خصم تو روی از مصفا	کر نهی در کمر در بکشی از غلا

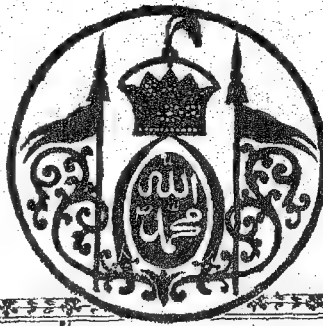
جانب پشت پدر باد و جهان اتری

شعله شوقی مکر در دل اهل صفا	غره شمع نیز تو با قله واهی
نقطه خورشید است یا خطا	یا بر تاشیر رخیت صنع کج دعا

از غره شمع نیز تو با قله واهی
پایانی است بر این غزل
از درم غزل
باز در کمر در بکشی از غلا



عطر روشنی غزل
عطر غزل
فرضی بر زمین میخالی
مصلح الهی که در خط
فلک او افلاک است
آفتاب او در خط است
چرخ او در خط است

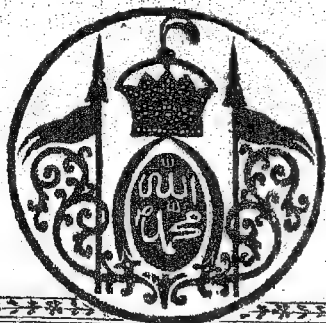


و ده چو خورشید خس ضیا داد و نیکوتری	
روز قیامت کشد حادثه چون لشکر	در همه عالم رسد طنطنط بمحشر
کوه شود بخت سخت تیر و شوختر	برق فتد بر زمین نعره زند
سیل فبا بگذرد برین تل خاکستری	
بعین فنا و زوال ریشه و اینجا	سول خزا و سنا آب برد از شبا
دیده سر یک شود غیرت نیل و قوتا	انس و وحش و طیور بکهر سلام
بچه کمان در روز و شب کار دای	
تبع عتاب عذاب تیر و انگرس	طرف بلا هفتی بر سر تن رسد
آه از آن کم که چون داسیه من رسد	اگریم و سیلاب نخلین آن رسد

در همه عالم رسد طنطنط بمحشر
برق فتد بر زمین نعره زند



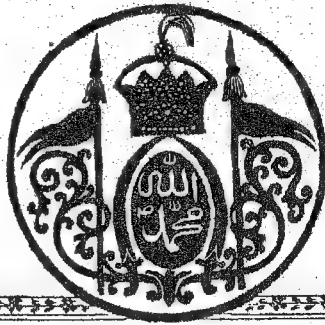
در روز و شب کار دای
اگریم و سیلاب نخلین آن رسد



هم ز خدا خواست بهر شفا عظمی	
چون شرم دعا در کرم نارسے	زین الم و عنم کتم ناله و زاری
زود ز جود آن کنی در حق این سیکھے	کاه ربا کی کس دبا پر کاه و خسے
دست کشان از کرم جانت ی	
پادشاه خسر واروق مند عز	اگر گینم اتفات مست مقام
و بر بخت نام شوی نام نریا ب	نماک دل خواب راتو بر مان از تعب
بهر حسین حسن مهر و مرید ی	
رسیدانه	
بعد حمد حنای جن شمر	بعد نعت جناب پیغمبر



بہ شرف ایک



خامه یخ بند بنای کلام	بعد تحسیر اشتیاق و سلام
انبه مرسله رسید اینجا	نه بهنگام و لکش و زیبا
بهر طیب دماغ و مستنبو	سیر کی بود زان بهشتی رو
ب لطافت حساب آب جتا	بحلاوت چو کوزه های بنتا
بد عطارد و لیک شیرینا	بو و لیلی مکر بر سر و فام
جانۀ فی مکر جهان خوشتر	و لکی نے مکر بدل مسر
نازه آسمانِ حسین و خطا	و قن نو خطانِ ماهِ لصا
نشر بام قصه خلد و نعیم	آفتاب سپهر مهرِ عیم
بد تن بر سر غنچه خوش و شاد	بشکل هیچ بر سر دین و دولا

به ملک
 به شمس
 به دست
 به غنچه
 به کلاه
 به جات



به زلف و اول
 به زلف و اول
 به زلف و اول
 به زلف و اول
 به زلف و اول



خسروان را طعنه ای ست افشا
تخم او چون کبک بخت نهان
مهر بر لب چو صوفی خاموش
ساتکین رحیق آذکون^{۳۲}
نون خشم خورده بسوره نور
من و سلوی ز آسمان آمد
یارب آید شتاب سوی^{۳۳}

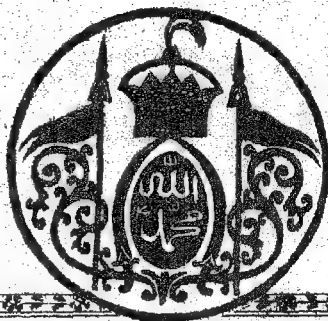
عاشقان را بتیست شیرین کا
پوشش رشک حله های حجاب
ناوستی چون خمر خضر ایش
شیشه اشرب بوقلمون
تخته دکاش قباچه حور
انبه آمد سر و جان آمد
این رخ انکس یکمین

تا بود اتصال جسم و روان
نشود پنج و کلفت عبرت

سید علی بن ابی طالب
 زین العابدین و زین الدین
 موسی بن جعفر و محمد بن
 دست افروزان
 و کارزار مست افروزان
 هم می کشید و چون این
 هم می کشید و چون این
 هم می کشید و چون این
 هم می کشید و چون این



۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰



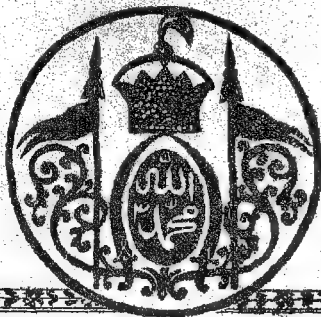
تاریخ

تاریخ وفات اعلیٰ حضرت رفیع الدین
جناب معلی القاب نواب
محمد یوسف علی خان صاحب بهادر
طاب شراه و جبل الجنت مشواه

چون والد ماجد مہمندان قضا

زین دار سپنج شد بحبت مانہ





میں خواہست دلم سال و فاش بدعا

ناکاه سر و ش غیب گفت غصہ
۱۲۸۱

تاریخ دیوان

چون زکھسای سخن کلدستہ بستہ طبع

کزنیش دادہ عالم بوی مشک خلنی
۱۲۸۱

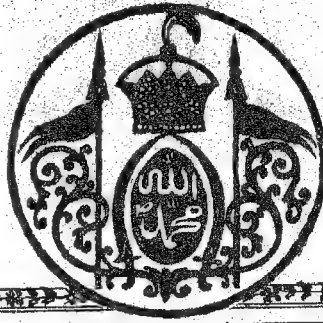
خواستم تاریخ آن ناکہ سر و ش آسمان

لب بکوش من نهاد و گفت تلج فوجی
۱۲۹۲

سداحمد و المندر کہ شاہد

دیوان فصاحت و بلاغت عنوان



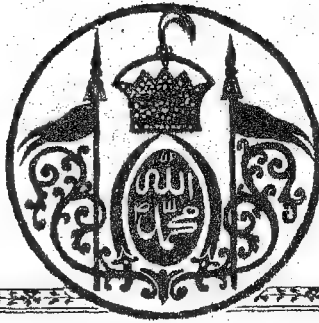


قصائد و غزلیات فیض آیات مع
رباعیات و مخمس و قطعات
پرانی طبع مرثیہ

نقطہ







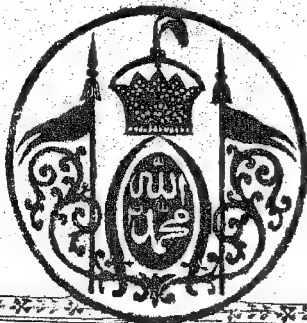
تقریظ سر لوح کتاب سخن کسری شاه بیت دیوان معنی پر روی سر آمد
فضای روزگار سپهر حلقه شعرای دمو و مصار اویب بحر لیس
بی نظیر ارسطو فطنت افلاطون فطرت جناب مستطاب قالیچاه
مقرب الخاقان مؤمن السلطان میرزا محمد تقی خان سپهر خلص
ملقب به لسان الملک مستوفی اول دیوان همايون اعلى
سلطنت ایران عظمه العالی مانورت الایام و غلظت الیالی
هذا کتاب کو بیاع بمثلہ دُرُ الْکَنَّا الْبَائِعُ الْغَبُونَا

که ریزش ابر طبع کو سربار و جوشش بحر سینه ز خاطر س آسمان محمد و جلال بدر ایوان خضل
کمال عطار و دیوان شریعت و طلاقت شتری عنوان یراعت و ذلالت محور کرده و ن صا
کو بحر چون شحات محی آثار صاحب و سبحان مجلی ابصار یحرب و قطان ذخیره و زنا
کف اسن و امان قطب مدار علم و ادب منتها فخر حب و نسب ادیب آریجی نوذعی
اریب صمیمی المعنی فرازنده رایت شهر یاری بر آئینه کسوت ماجداری بندگان کرد و آستان
کیوان پاسبان جناب مستطاب مستغنی عن الاد صاف و الاقاب صاحب الایام
جامع الفضیلتین حاج الحرمین الشریفین زائر البیتین الحرمین خادم حضرت ختمی مآب نواب
کامکار کامیاب حاجی نواب کلب علیخان بجا و فرزند پسیر و ملک
رئیس دلا و عظمه طبقه اعلائی ستاره مند فرمانروای دارالرایتہ مصطفی آباد و عرف را سپور
لا مزال بحر علیه نزلجنا و سحاب فضله ماطرًا و کوكب مرشدہ

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
هذا كتاب
تقریظ سر لوح کتاب سخن کسری شاه بیت دیوان معنی پر روی سر آمد
فضای روزگار سپهر حلقه شعرای دمو و مصار اویب بحر لیس
بی نظیر ارسطو فطنت افلاطون فطرت جناب مستطاب قالیچاه
مقرب الخاقان مؤمن السلطان میرزا محمد تقی خان سپهر خلص
ملقب به لسان الملک مستوفی اول دیوان همايون اعلى
سلطنت ایران عظمه العالی مانورت الایام و غلظت الیالی
هذا کتاب کو بیاع بمثلہ دُرُ الْکَنَّا الْبَائِعُ الْغَبُونَا



بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
هذا كتاب
تقریظ سر لوح کتاب سخن کسری شاه بیت دیوان معنی پر روی سر آمد
فضای روزگار سپهر حلقه شعرای دمو و مصار اویب بحر لیس
بی نظیر ارسطو فطنت افلاطون فطرت جناب مستطاب قالیچاه
مقرب الخاقان مؤمن السلطان میرزا محمد تقی خان سپهر خلص
ملقب به لسان الملک مستوفی اول دیوان همايون اعلى
سلطنت ایران عظمه العالی مانورت الایام و غلظت الیالی
هذا کتاب کو بیاع بمثلہ دُرُ الْکَنَّا الْبَائِعُ الْغَبُونَا



طَالِعًا وَضِيَاءً مُكَلِّمًا لَمَعًا هَيْتَ كَمَا أَنَا كَمُ دَرِيَاوَانِ شَعْرُوشَا عَرِي حَمْدِي
سند شده و در میدان نظم و شتر تازی و دری پشیره و سمنه کشند و بلغات فارسی
و عربی چهره طیش آراسته و ریاض باض را بجلالت عرب و فرس پراشته از روی
تذوق و تحقیق و تمنی در اذعان و تصدیق با خاطر نقاد و عقل استفاد را نوزده است
برنگ سودند و گردن نهاده حلق بر سر و یاد نمودند شرفا شرفا و جفا جفا سرودند
لَهُ الْيَوْمَ خُتِمَ الشُّعْرُ بِهِ وَبَدَأَ بِهِ وَإِنَّ الْأَدَبَ مَقْصُودٌ عَلَيْهِ
وَأَنَّ الشَّعْرَ نَحْوُ كَمُ يَرُدُّ مَنِيرَ مَائِهِ غَيْرُهُ وَاعْنِي تَمَنَّى سِتْ كَمَا يَأْتِي
مطر زست بطائف منطوق و مفهوم و دیوانی ست که ابیاتش مقررست بطرا
نشور و منظوم و بنطوقه لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها حقیقه است
راوی را بریده آسمانی و مجموعه است ثانی شین سبع الشانی و بحر سیت که لا یمتثل اشجبه
ولا تخاض لجه و تا کنون از شعرا و شاعرین و مسخرین از بغای اسلامین
و من سبایان بنی و سروی و نامه پردازان دری و پهلوی مبدول قل لئن اجمعت
الاناس و الجن علی ان یاتوا بمثلها لا یاتون و لو کان بعضهم لبعض
ظهیرا چنین موزنی خالی از اطناب ممل و مطولی عاری از انجازه ممل و بحر بدین موج
و بدری برین اوج و خمینه بدین در و خنده بدین کمر که ملا عین سرات و لا
ادن سمعت و لا خطر علی قلب بشر نه کوشش روایت شنیده اند و هم
است دیده لا یمتثل فضله و لو ان العباد باسرها اخواه
اللهم اشد عضده بحبل المتین و ائده بروج الامین

طالع در پیش نهادن دهان
سند شده و در میدان نظم و شتر تازی و دری پشیره و سمنه کشند و بلغات فارسی و عربی چهره طیش آراسته و ریاض باض را بجلالت عرب و فرس پراشته از روی تذوق و تحقیق و تمنی در اذعان و تصدیق با خاطر نقاد و عقل استفاد را نوزده است
برنگ سودند و گردن نهاده حلق بر سر و یاد نمودند شرفا شرفا و جفا جفا سرودند
لَهُ الْيَوْمَ خُتِمَ الشُّعْرُ بِهِ وَبَدَأَ بِهِ وَإِنَّ الْأَدَبَ مَقْصُودٌ عَلَيْهِ
وَأَنَّ الشَّعْرَ نَحْوُ كَمُ يَرُدُّ مَنِيرَ مَائِهِ غَيْرُهُ وَاعْنِي تَمَنَّى سِتْ كَمَا يَأْتِي
مطر زست بطائف منطوق و مفهوم و دیوانی ست که ابیاتش مقررست بطرا
نشور و منظوم و بنطوقه لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها حقیقه است
راوی را بریده آسمانی و مجموعه است ثانی شین سبع الشانی و بحر سیت که لا یمتثل اشجبه
ولا تخاض لجه و تا کنون از شعرا و شاعرین و مسخرین از بغای اسلامین
و من سبایان بنی و سروی و نامه پردازان دری و پهلوی مبدول قل لئن اجمعت
الاناس و الجن علی ان یاتوا بمثلها لا یاتون و لو کان بعضهم لبعض
ظهیرا چنین موزنی خالی از اطناب ممل و مطولی عاری از انجازه ممل و بحر بدین موج
و بدری برین اوج و خمینه بدین در و خنده بدین کمر که ملا عین سرات و لا
ادن سمعت و لا خطر علی قلب بشر نه کوشش روایت شنیده اند و هم
است دیده لا یمتثل فضله و لو ان العباد باسرها اخواه
اللهم اشد عضده بحبل المتین و ائده بروج الامین



وکیل دادگستری
دانشگاه تهران
تاریخ ۱۳۰۲

وَصَلِّ يَوْمَ مَلِكِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ حَرِّ غَسَّاسٍ هَمَّ مَحْرَمٍ
سنة پارس میل خجسته تحویل ۱۲۹۲



قطعه نو آیین ریخته کلک کمر سلاک عالیجاه میسر از اسنان الملک
شعر بر سید فرمان قضا جراین سر کار فیض آثار دام علیهم
واقبا هم وزاد شوکتهم و احلام

در جواب اشعاریکه در تالو منشور قضا دستور دبیر فراج
بنده ارادت شعار مر قمر شده بود این چند شعر را

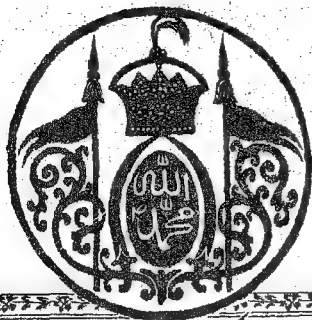
جسارت و مرزیده بعضی بنید



شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید
شعر بر سید

جناب امیر سلیمان فرخ پایک
از ملک پروانه رحمت رساندی چرا
تاس آن پروانه دیدم شمع طای که در دم
سطرش شادی افزا جزو چرخش غدا
جنابخت مساعد بارک اسد پایا
جان فخر انظمی که جان عصری جنید جا
سر بودم بر زمین و پانها دم بر جا
تن می شد در نوید و دل همیشه در نو

ای سلیمان مور را مرده رساندی خندا
از کجا سر بایه دولت سپردی شادی
دیدم پروانه کا و را فدای کشت شمع
فرد در دشت عشرت آرا حرف فتن کش
یاد شه سرز که فی را به بستاید نظم
و تیشین شعری که شوش فحی آرد و نص
دیدم ز ستر با سپا و خواندم از پانها
سر می شد در سماع و جان می شد در نو



و رعایت چون سراج جادوان باد ^{کلب} آسمان کو یکو ششم مستجابست این دعا

قصیده که با عرض داشت عالیجاه میزبان ^{الملك} به پیشگاه
جمیله حضرت قدر قدرت گد

در مدح و ثنای اعلیٰ حضرت قلم قدس قضا شوکت
خورشید ایت جمشید ملت خرومانگذار مملکت مرا پیور

خلد الله ملکه سلطنته

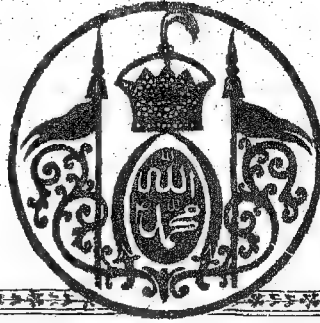
کلین چنین زین شاد از باد خزان برک زرا
یکبار که کشت بر برگ رزان باد خزان
در آید ای آن کشتو داین رزمه سانی خزان
شش سری زمره سرکان آوده اینک
چون چنین زرپاش درستان آمد هرگاه
ستریده بر سر از ترچو اهل سیاهان
بسته سیاه دارد آب اندر آید آن
شسته بودم و خیال آن نامهربان
کرده بالای چویر از سر هم سما چون گان
لرز لرزان آن تن سیاه کون سیاه
مهر خن کشت خندان سر و خن شد نون

شوشه ز رنجت بر برگ رزان باد خزان
و این کل پر زنی کشته شد شکفت اگر
بست باز کان باد آن بکته های لاجور
فرو دین که رایگان آوردیم و هری
هر کان را که نه نهمه سرکان می آمد پست
زان پس که بر طوطی کوه را بودی کله
سوده الماس دارد با و اندر آستین
بامداد افسرده خاطر چون خزان خیال
ناکه آن خرم چهارم اندر آمد در و تاب
خند خندان آن رخ خورشیدش خورشید
خنده فی اوش کفتی لرزه فی از سماع

این دعا را هر که بخواند
در روز جمعه یا روز شنبه
یا روز یکشنبه یا روز دوشنبه
یا روز سه شنبه یا روز چهارشنبه
یا روز پنجشنبه یا روز شنبه
یا روز یکشنبه یا روز دوشنبه
یا روز سه شنبه یا روز چهارشنبه
یا روز پنجشنبه یا روز شنبه
یا روز یکشنبه یا روز دوشنبه
یا روز سه شنبه یا روز چهارشنبه
یا روز پنجشنبه یا روز شنبه



این دعا را هر که بخواند
در روز جمعه یا روز شنبه
یا روز یکشنبه یا روز دوشنبه
یا روز سه شنبه یا روز چهارشنبه
یا روز پنجشنبه یا روز شنبه
یا روز یکشنبه یا روز دوشنبه
یا روز سه شنبه یا روز چهارشنبه
یا روز پنجشنبه یا روز شنبه
یا روز یکشنبه یا روز دوشنبه
یا روز سه شنبه یا روز چهارشنبه
یا روز پنجشنبه یا روز شنبه



کرده چون لرزنده سرو آن قامت چنان لرزه
لعلش از فرسایش کوهر برج مانده فکا
کوتیله چون نار خفته به جبهه چون تابان سیل
خواست کفختی شوشه سیم آتشش برین
عقد مرواریدش از بس کوفت بر یکدگر
پوست همچون مخند بادام از سرین بگذشتی
من بدو دیدم چو مستقی که بنید بر فرا
جستم از جا و دیدم آغوش بجایم و مهر
آمد و آورد و شست و شاندش از دنیا
جمعه و افروخته و زخم و جگر خورم
بروی آن کوزه سواهی کاخ کردم نمائت
آن شکسته کوزه باز افروخت همچون گل
بر شگفت از حسرتی چون کلین اندر جگر
نیستی حکمین که بگذشت آن زمان کز فزنی
کاشم شکر کون و دویبه مشکین طراز
این زمان و گنج این پیو که می باید خنجرید
نه توان برداشت شاد و آن پیش این رون

کرده چون تباری شسته آن لاله چون اردو
آتش از دهناله نرگس چکشته رون
چون سیل افروخت نار افروخت کفیده بکا
بس بلبریدی و آن اندام سیمین استخوان
رنجیت مروارید کفختی ز لعل خورده دل
گر بر آن کس دست سودی از برای استیلا
من بدو دیدم چو مستغرق که بنید بر کون
تنک بگر فتم بر زوبیه بر چشم و دیا
و آن تن چون قاشق در جگر خورده و زما
کاخ را در راه و روزن بر شیدم با دیا
که نکره از کاخ سلطان خسر و سیلان
و آن شبه کون لعل باز آمد بزنگ بجرمان
کفخت کای کلان از چهره را نکون ز باغبان
ما و تو فرستیم بر سبزه عیان اندر عیان
کفختی اندر بلبل گشته دست چینی کاروان
ساخت چون شاگرد کلنج تاب نکره
نه توان درین رواق تنک تار دی سنگان

له نامون دوشنوش
ترساید و دشت اندر آن جا
مقارن تباری بر وزن خانی
نیز در زنگ بجرمان
شفتین سکنه
ساده و زنگ بر آن جا
کوهر کاف کاسی و دود
زبان جان و دود
سینی شکسته و دود
عقد خورده و دود
شفتین شاد
شفتین شاد
شفتین شاد



له بادمان باغمان و دود
رخسار برمان جان و دود
چو قمران نوری از باغ
برمان جان و دود
رفتی کایه از بار و فصل
بانه کله کله
نوی از باغ و فصل
شفتین شاد
شفتین شاد
شفتین شاد



نخستم ای فرخنده کاشن نخستم انجی مثل مراد
بنی بهاری چند نعلین کو همان مرکز بهار
لاله کو دیگر مضیبه وار غوان مرکز مرد
نه شکوفه سر زرد چون این رخ عاشق فر
نه چهر روشن روی تو دلکش بر ویدن
سر و بن چون فتد تو کی سر کشد از به بهار
کی چو شیمت ترکس از سبزه و سیدی سحر
هم بود جزله و جبهه تو سیسبه طراز
رست نیکو فر از آب این از کنار آفتاب
کو جان اندر غلابه کو جان اندر سحاب
آسمان و بوستان را چه افتخار از ماه
ماه را مرکز نبوده است آن دو لعل شیشه
ماه کی آویخت مرکز زلف مشکین ابروی
چون خزان دیده چمن ناچین د آخری بهار
کز سر ماسو کواری بر نشو و نرم آتشی
آتش پرتاب همچون روی یازند خوی
آتش چون نار ایمن نور چشم شیفته

نغمه ای میبندد لبان نغمه ای سر خوان
تو بجز دیگری چند از بهارت در میان
سم لبان چون لاله داری هم رخا گن
نه نقشه بر در چون این خط عسرتان
نه چو شکین موی تو خنرم بر آغوشم
سرخ گل چون خند تو کی بشنوا دکشتان
کی چو لعلت غنچه از گلشن شکفتی شعر خوان
هم بود و جز دانه چهره تو نیلوفر نشان
خفت میسر بخت کاین بر بساط پرین
سر و اندر بوستان و ماه اندر آسمان
نخ چو ماه آسمانت قد چو سر و پوشان
سرور را مرکز نبوده است آن دو جبهه مشکدان
سر و کی انجخت سرگز کو هیمین ازین
ای بهار جان شتاقی ای بهشت لستان
آتش بس فی کز ندو آتشی بس فی دستان
آتش ششال بچون آب چشمه تا توان
آتش چون آب جویان بشکند عجب جادوان

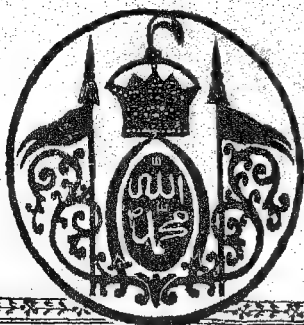
۱۵۰ درم بهی حقانی چنان
 ۱۵۱ و از این چنان
 ۱۵۲ و از این چنان
 ۱۵۳ و از این چنان
 ۱۵۴ و از این چنان
 ۱۵۵ و از این چنان
 ۱۵۶ و از این چنان
 ۱۵۷ و از این چنان
 ۱۵۸ و از این چنان
 ۱۵۹ و از این چنان
 ۱۶۰ و از این چنان



و فی نامه در بیان
 آب و گل غایت
 و شکر سیال
 جاری شود غایت
 در ملک این زمان



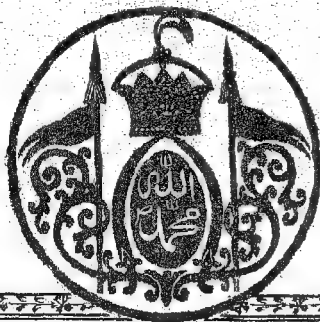
در دلخ اند چو منند و چون بخرازد چو با
از شعاع آن می پیداشود راز نهان
سم شجاعت را توان و هم مروت را روان
سازش چشم بینش قوت دل قوت جان
که نبود تابش آن کی بدو بر دی گمان
تابشی چو ناله کوئی بر جب از باران
کا نذران یعنی رخ ساقی چو در کوچه جان
بان بیایا ما دو به شیم شاد و شادمان
ساع صبا بیا و داور کشورستان
داور کشورستان و خسر و مند و ستان
قمران سیر یار شود یار قمران
عزم را فراسیاب و عدل را نوشیران
در محط نمود و در غر از شکران
حکمران چون دهمد دوران بود چو کجوان
و یکش کرد و نیارد یکمین از نمان
شیر را برین انجیب ده کباب از کزوان
زنان پس در سرچمینه زان بود و نیزان



و کسی را تا تمش بر زبان می بگذرد
چون بدشت رز که از غم و غم
هم مو از راه دست آمد شود چون لاله زار
منفصل که در زبان کوس اعضای زین
نمی صانع چرخ پوید و پوید غم
دشت را جای یکبار بر بر وید کاو
از قلب شکری یک تنه در درگاه
تیر تک تازد و میدان یل بند ویش
و شد ساز و دوی اندر سینه شیرین
ز اکنون صام مو آرد و چکان زرد
داید دولت جدا شیند ز پهلوی تکین
بر و خوش از جسم شیران تیغ آرد وید که
ماند اندر سوک آب و غمگین و ترید
عکس تیغ بهران پیکرش در درخت
اصل همچون کمره با آرد و قلب خار
چون شود در دشت میجا ابرش ابا
چون شود در دشت دشمنی هم کرش جای کوب

جاودانش سوده الماس ریزد از زبان
مقتضی بتما نذر دوا به مرفهستان
سم زمین از نیزه شیران شو چون نیتان
مصل ایچشم خام بجزای زمان
از سام خاک خیزد ناله ایستارسان
کوه راجای صد ازدولی برآید الا لان
چون لی زباستان دغنه مانزند
مست چون پیل دمان و رفت چون شیران
چیره آرد جسم اندر کون پیل دمان
زافشین خنجر زمین سازد چوره و خلا
شاهد ملک کران کبیر و ز آغوش طغان
بر طیور از مغیر میران تیر سازد میران
پوید اند خون مردان چسب خنجران فغان
سم ریح کباب برش درگاه طلعتان
مهره همچون بھیرمان آرد بغیر غمان
ناودان خون شود و بهام کردون کبکشان
توتیای زر شود در پشت ماسی تاجان

[illegible]



اینجا که شرط و شرح معانی این دیوان را بجا آورده باشد بهتر آنکه انعام بفرماید



و العجز لغير حيلة الا انسان تصديق جناب جلالت مآب حسن علیخان وزیر قمار دولت علیه ایران

وزیر فوائد عامه و وزیر شورشخانه

چاکر درگاه نیز عذوبت و طلاق این دیوان را که بموقع مضامین و ملاقات



بهین صفت و نسبت که مرقوم است تصدیق بینمایند

تصدیق جناب مقرب الخاقان آقا میرزا علی مستوفی اول دیوان

پسر مرحوم مخفوز قاضی مقام

کتاب لو ان اللیل یمری بمثلها کفلت بدکت عن هجرته

ذکاء تصدیقات مرقومه خاصه آنچه جناب قاضی نصاب سان الملک



و ام علوه نوشته اند بفضل این تمایز باین طبع فصل الخطاب

تصدیق جناب مقرب الخاقان میرزا محمد صدیق الملک مین قزوین

دولت علیه ایران و نائب اول وزارت

انا عاجز و قاصر عن وصف فصاحتها و بلاغته و سلاکته

هذا الذی یجان کاهن کیا هویت و المرحان و توصیف و تصدیق جناب

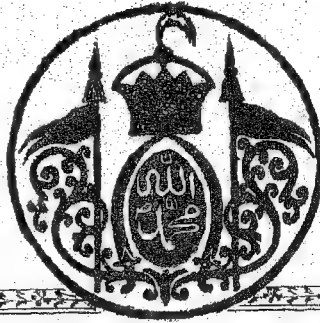
قطب المورخین و استاد الموفین و عماد المصلین و عظم شعراء المتقین و المنا

و انهم الادباء المحققین و المدققین سان الملک و المدح لک الله فانه و به

بمقام شایسته از این دیوان به دست فرستاده شد
در روز شنبه ۱۳۰۲
در شهر تهران
در وزارت معارف و اوقاف و صنایع
در دفتر معارف و اوقاف و صنایع
در دفتر معارف و اوقاف و صنایع
در دفتر معارف و اوقاف و صنایع



در روز شنبه ۱۳۰۲
در شهر تهران
در وزارت معارف و اوقاف و صنایع
در دفتر معارف و اوقاف و صنایع
در دفتر معارف و اوقاف و صنایع
در دفتر معارف و اوقاف و صنایع

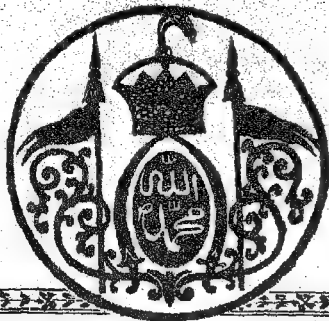


در وصف این
دیوان مصنف کامل
راست است

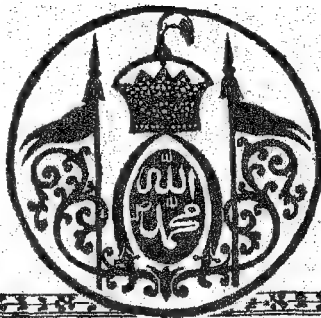
در وصف این کتاب
خود این حکم است
که باید برسد



<p>فِي وَصْفِ هَذَا الدِّيَّانِ صَفَاكُمْ لَصَدِّكُمْ جَدًّا خَلَاكُمْ</p> <p>تصديق فهرست خردمانه و ابواب آنرا و لوالالباب نیز از مندرجینش خوا دانش حسب علیجاه تقرب الحضرة الوالامیرزاده لیت خان افش مستوفی دیوان سما یون اعلی ابن علیجاه میرزا سان الملک سحر علی ایشا آنها وَمَا يَطُوقُ عَنِّ الْهَوَىٰ إِنَّ هُوَ لَا دُخَىٰ يُوْحَىٰ</p> <p>جدول سامی کتب لغات کاشف معانی بعضی الفاظ و محاورات</p>		
نام کتاب	نام مؤلف	کیفیت
برهان جابح مطبوعه عجم	محمد کریم ابن زید علی تبریزی صاحب	مؤلف این کتاب لغات برهان قاطع و دیگر جهانگیری را تنقید کرده بعد حذف کلمات در آورده و اسناد مندرجه فرستادن بروشی نداشته و جزیبشان از ده همین هست بر این کار گماشته
برهان قاطع مطبوعه کلکته	محمد رفیع متخلص برهان	کتابی است مشهور در لغت فارسی

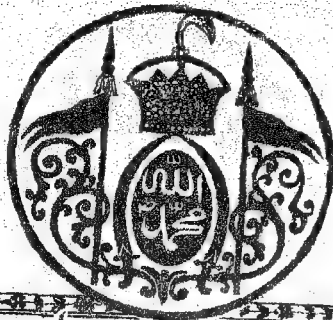


نام کتاب	نام مولف	کیفیت
بهار جسم مطبوعه دلی	میکاپر تحفین بها	مولف در لغات مستعمله زبان فارسی و مصطلحات کتابی غریب مستند با سناد اساتذہ الهی و ابواب تشیل بر روی سند بیان کشوده
صراح مطبوعه کلکته	ابو الفضل محمد	زبان فارسی ترجمه صحیح است که جوهری لغت بازی ترتیب داده
غیاث اللغات مطبوعه کلکته	ملا محمد غیاث الدین مصطفی متوطن رالریاست عرف رامپور	مولف در لغات عربی و فارسی و ترکی و رومی و نحایات و مصطلحات و مباحث بعضی از علوم طح پافیش رنجته در ستمه بھزار و دو صد و چهل و دو هجری به افتخار ساینده و مردم مند را از نالغیا و دیگر مولفین بی نیما ذکر دانید
فرسک انجمن آرائی مطبوعه دارالحکومت ملتان	رضا قلیخان متخلص در زبان ملقب به امیر الشعراء	فرایم مولف لغات متداوله زبان پارسی و زبان کتاب آورده به تنقید و تحقیق و تصحیح و تعلیل آنها پر دست و به تنقید بلیغ اسناد اساتذہ اهل زبان با سر لغت منضم ساخته



نام کتاب	نام مولف	کیفیت
قاموس مطبوعه عربی	محمد الدین محمد فیروز آبادی	د لغت تازی تبتانی ست شهوړ مشاړول در دیار عرب و عجم شهرش از زیادت بیان ستغنی کروا سید
لسان اساطین	فضل الله خان پسر عم سیف خان	رساله البیت مختصره تحقیق لغات ترکیه معتبر
منتخب اللغات مطبوعه کلکتہ	مولوی محمد علی	مولف در سال پنجم از مشق و شانه زده عیسوی حسب امر جوزف یلدرم در اللغات تغیری داده بنای تشریش مجبور باطل نمائ
منتخب اللغات مطبوعه کلکتہ	ملا عبد الرشید حسینی	مختصر لیست در لغات تازی زبان فارسی در عهد شاه جهان پادشاه علی اکبر
منتخبی الارب فی لغات العرب مطبوعه کلکتہ	مولوی عبد الرحیم ابن مولوی عبد الرحیم صفی پوری	مولف درین کتاب حل لغات قاموس زبان فارسی نموده ترتیب حروف تہجی ضبط فرموده سرما دهی بایستی در آن نمایانند از دیگر کتب برافزوده

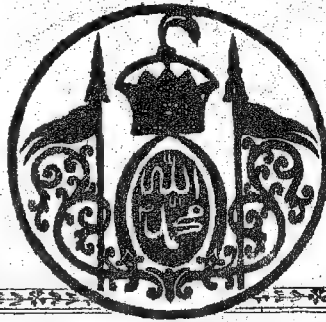




جدول متضمن اسماء قوسانی الزاریه مصطفی آبادی

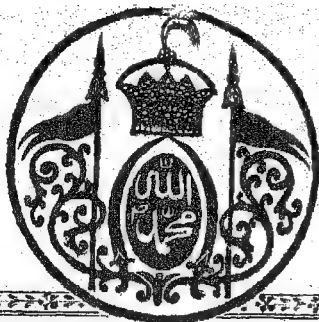
نام سیر	نام	نام	نام	کیفیت
جانب علی خاں	سیال	سیال	سیال	از چارہ سالکی در فراخانی لاوری اولو العز
عاشق خلیفہ	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	قدم نہاوند و دواہ مردانی ادمد کثرت احوان
سیال علی بن سید	بحری	بحری	بحری	وانصار و اطاعت کرد و ماروہ جانب ازین
عبد علی بن سید	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	جلادت شعار بہ تیغ نیش و شمشیر کشی سہ ہا
سید بن یونس	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	ملک کیشر باقا بن و متصرف کردیدند شہنہ
ابن سید محمد طاهر	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	محمد شاہ پادشاہ دہلی راکر ان اسد
ابن سید علی	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	از حسن اتفاق محمد بن بن ہنری از نر و پشیمان اوسط
ابن سید محمد طاهر	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	طریق انحراف سپردند نواب عالیجناب اوسط
ابن سید محمد طاهر	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	شای بر استیصال شان با کوشش و کوششہ
ابن سید محمد طاهر	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	خاقان زمان از کرد و رت تفریہ یافت
ابن سید محمد طاهر	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	چنانچہ اولاً سیف الدین بن خیان و غیر ان از سادات
ابن سید محمد طاهر	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	بارہہ را مغلوب کنند و ناچار ہا
ابن سید محمد طاهر	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ	وہیزہ را و غیرہ از سر کشان تا خند و دیگر





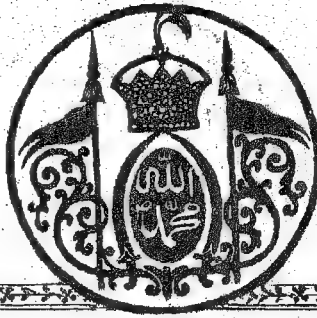
نام رئیس	نام	تاریخ	تاریخ	تاریخ	کیفیت
جناب محمد فیض خان	سال یکم	پنجیم	برگشت	برگشت	راجان و تهر دان را در حلقه مطیعان فرمان خود کشیدند و همچنین در نهاد و دوسه که فتح و طغیان بدست آوردند
طاب ثراه	و یکصد و شش	سال	و یکصد و شش	و یکصد و شش	سرکاره جناب نواب علی محمد خان بهادر طاب وفات یافتند و سران فوج پنج و در زمین بر اکثری از ممالک قابض و متصرف آمدند
هجری					ان کی از ملک بدست مرکی از سر زند
					نواب غفران آاب در آمد هرگاه سیاه نواب
					شجاع الدوله بهادر وزیر المملک اوده و
					حافظ المملک ان فوج نواب مویدین اسد مورث
					بنک افتاد و حافظ المملک کشته شدند
					نواب محمد فیض اسد خان بهادر و مویدین
					نواب غفران آاب بر راسپور و محلات آن
					فرمان سرماکر دیدند و طفلی آما شجاعت
					و چردنی از ناصیه حال حضرت ایشان





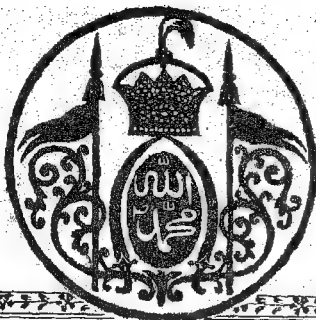
نام رئیس	نام	نام	نام	نام	کیفیت
نواب محمد علی خان	سال خیرا	بست	بستم	قتل	چنانچه دو چار و ده کی در افغانستان به برای احمد آزادی قوی نامی پهلوانی زبردست بکند و بسیار ساینده و قلعه سبروار را منقضی کرد بکمال درج و تقوی آراسته بودند و طبیعت بنوی پیرسته و بنای شهر مصطفی آباد غرض نخستین سال عیناب علی القاب است
نواب شهاب	و کیصد و شش جری	چار روز	سال خیرا	و دو صد و نه جری	راست و قات در عایقده از پیش برنده ریاست شکر کرد دیدند و بی بر نبی که از دست سران قوی مجروح و مضطرب شدند و در حالت زخمی یک ماه و صفت روز بسر برد و جان دادند
نواب محمد خان	و کیصد و شش جری	سه ماه	شش ماه	عازم عالم	بعد زخمی نواب محمد علی خان بهادر برادر بزرگ خود سندان آری ایات شدند و در اشاعت امور خیرش بلخ بکار بردند و گاه با نواب محمد خان





نام رئیس	نائب رئیس	نائب رئیس	نائب رئیس	نائب رئیس	کیفیت
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	در ساحت فتح پنج غزنی اتفاق جنگ
طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	افاد دست از ریاست کشیدند
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	و بنا بر ادای فریضہ حج سفر حجاز پیش
طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	کر قند و نکام مراجعت در ریاست
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	مستعدہ بہت و دودہ ہمہ عظیم سر کردند
طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	عاقبت در مقام نادران اقامت یافتند
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	سرکارہ جناب نواب غلام محمد خان بہا
طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ رہ سپر حجاز کردیدند پائی
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب آصف الدولہ بہادر بر سر نواب
طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	محمد علی خان بہادر پدر خود شکن کشتند
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	بعد از حال نواب احمد علی خان بہادر
طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	پس ہم خود بحسن تدبیر حقوق
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	خویش در پیشکاه کورنٹ
طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	طاب شہزادہ	بر بہوت رسانید و حکم ان این
نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	نواب محمد علی خان	ریاست کردیدند و است





نام	زمانه تولد	بیت	زمانه وفات	تاریخ وفات	کیفیت
<p>خواجه محمد طاهر بن ابوالفتح علاءالدین علاءالدین علاءالدین علاءالدین علاءالدین</p>	<p>سال سال سال سال سال سال</p>	<p>سال سال سال سال سال سال</p>	<p>سال سال سال سال سال سال</p>	<p>سال سال سال سال سال سال</p>	<p>زینب و زینبی تازه بخشیده فوج اشک فوج سواران کمریزی آراستند و حکما را چنان پیراستند ریاست را رونقی تمام نموده لشکر ملک را بنای خوب نهادند با مجلس پنجنای و حکمت نهایی و فطانت دستگاه دست حیات بسر بردند بعد از آنکه پدر بزرگوار بر سر درویشی کرم فرو ورونی ریاست از آنچه بود افزودند و در شکسته خیز بجز از شصت و پنجاه و هفت عیسوی هم خلافت نداشتند و هم قتل و کشتن و غارت و غارت و غارت و غارت بد کرد و نواز برش انداخته ای یک سبب و سبب و پانصد و سیه با اختیار آن یوانی و فوجاری ملک بود و تنهای آن سده و خطا فتنه بدو پذیرد و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب میرم و در پنجاه و یوانی مختصر در سبب و سبب و سبب</p>





اذکر سرایا سپهر و رعایا جناب علی القاب حاجی حرمین شریفین از رخسار مطهره
شهنشاه خاقانین جناب نواب کلب علیخان صاحب بجا و شیر قیامت
فرزند و پندیر دولت اکبرین لا و اعظم طبقه اعلای ستاره مندام ملکم و قیام
ولادت با سعادت صباح روز یکشنبه بستم پنجم سال بخیر اردو و صد پنجاه بجزایق نوزدهم اپریل سال
و شصت و پنج عیسوی است چنان اعراف شریف سی سال و یازده ماه و چهار یوم سپری شد بمیکه حضرت فردوس
نواب محمد یوسف علیخان صاحب از طب شراره پدر عالیقدر آن هر سپهر ریاست مداری حجت آید و ستی
بست چهارم ذیقعد سال بخیر اردو و صد و شش و یک بجزای مطابق بست و یکم اپریل سال بخیر اردو
و شصت و پنج عیسوی روز آدینه بعد از ظهر برده ساد و فرمان فرمائی و مسند حکمرانی جلوس فرمودند در سال بخیر
دو صد و شش و دو و نه بجزای شوق ادای فریضه حج در دل فیض منزل جاکرقت بست و دوم ماه مبارک
رمضان نخست لشکر کوچ بست و سوم ماه مذکور حرکتی بنشین با چند ارکان دولت حکم نهضت افروختند
با عزاز و اگر امیکه خبر سلاطین بجزای است و زیارات شرف کرد و بید ششم محرم سال بخیر اردو و صد و
بجزای باز اتفاق در و دو مسعود در دارالریاست افتاد اعراف شریف سی سال و یکم و شصت و شش سال شازدهم
نه صد و چهل و پنج میل کسری را زبده رضی ربیع زیر حکم عالی ست و تعداد مردم حسب مردم شماری سال
بخیر اردو و شصت و دو عیسوی پنج لک و متقار و هزار و چارست و اختیارات قتل قصاص و دیوانه
و نو جاری کا حقه حاصل با بکله در صفت کمال ابو سالی شریفین غلب بوده اند و کالات آخر بخیر
افزوده چنانچه محصول غله را معاف فرمودند و بنای زکوة اموال نهادند و محرابه روم درون کاپی
بجزای و حاکم قسطنطنیه عطا فرمودند و در آرایش شهر و انشاء عمارات بر حلقه بنامان رویان گرفتاری اند





و اهل کمال مطهره کرد و آورد آمد و شبانه روز توجّه عالی برین کار بند دل می ماند اگر علوم مستزاد و غیر مستزاد و دست داده و کاه کاهی بشعر نثر کر آید فایز است سه مجموعه نثر در فارسی یکی تراجم دوم قیدیل حرم سوم تحفه خسروی و یک در ریخته موسوم به بلبل نغمه پنج و چهار دیوان در ریخته یکی کشید نثرانی و دوم و پنج حافظی سوم و ده انتخاب چهارم توفیق سخن و یک دیوان فارسی مسمی تبلیغ ذری از ساجد افکار که کتابت از دست قالی و تقدس بلخ اقبال همچون لیلان روی عدیه انشال و مرشد زاده کاسکار خواجه شایسته علی خان

سر ایا اجمال را و اما از صد نه خزان نامون و صون اراد پسندی و آله الهی

تایخ منشی مظفر علی خان بهادر

ز طبع شاد چو عیان شد تجلی معنی	ز نور حضرت موسی بشوق دید آید
اسیر مصرع و تایخ طبع و دیوان است	بدر زمین سخن آسمان پدید آید

۱۳۹۹

تایخ منشی محمد امجد حسین میر

دیوان خدیو و ادب رس شد مطبوع	خوش تافته از برج بیان شمس فیوض
مستم در مصرعی و دو تایخ منیر	اشعار و اند جان شمس فیوض

۱۳۹۹

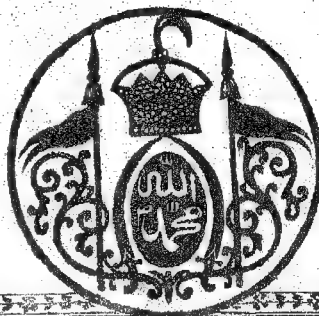
تایخ منشی صابر حسین صبا

چون کلام شد خند و آگاه	مکنت شمع حرم نور صبر
سال طبعش صبا خجسته بخت	سخن جان نواز و جان پرور

۱۳۹۹

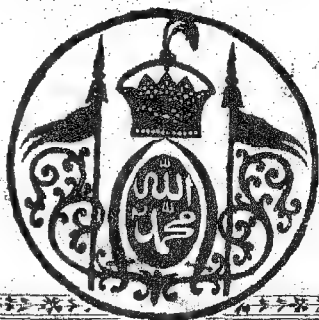
تایخ ترتیب دیوان انوشی کو بند پرشاد صبا





مردم بهترتی است ملک و ما	مندان ده را به پور کز قباش
شد مشرق آفتاب سنی شش	برقیب نمود تازه دیوان لطیف
تاریخ عبد القادر خان و	
زنی منکر نواب عالم پناه	بملک سخن ریخت لعل کمر
نی سال تاریخ آن نظم شاه	چو مطبوع کردید و آفت نوشت
تاریخ محمد زمان خان بسمل	
که دارد پروشک نظم نظامی	چو شطرنج دیوان خان نظام
کلام محمد تاب شاه کرایه	رفت و چنین سال آن ملک بسمل
تاریخ محمد احمد خلف قشای میر محمد	
که باب فیض او عالم پناه است	چو شطرنج دیوان خدیوی
کمر ریزی ملک پادشاه است	قتل این مصرع ساش رقت زد
تاریخ محمد فصیح الزمان خان کوچک	
چون مرد ملک بدیده اهل محب نمود	در ملک پارس رفت کلام خدیوند
معنی و لفظ شیفته حسن هم نمود	مطبوع کشت چشم و دل روکار
تا بن هر دو ج فصاحت می نمود	تاریخ طبع آن تلم منکر منیر
تاریخ قشای میر محمد میر	
شمسی عجیبی اند وخت از شعاعه بانیها	و آن حسن معنی سلطان سخن آرا





حاجی حسین شیرین زار و وزیر و مشیر شاه خاقان نواب کلب علیخان صاحب
مشیر قیصر و فرزند دیندار دولت انگلیس و دلاور اعظم طبقه اعلای ستاره است
شهریار عدالت و ستور و الی دارالریاسته مصطفی کباب و عرف را سپور لازال مستقر اعلی العز
والجلاله و مستبدانی امرالامان و الایالات با وصف او ای فرائض ملت و اشتغال به ممالک
در علم و فن کوی سبقت از دو فزون سلف و خلف ربودند و یقین تحقیق و تدقیق از
علوم مختلفه و فنون متنوعه پیوند خاصه چون بزم سخن آراستند انوری دیگر شمع دعوی حقیر و
واوری سپند گردان در تار شک و حسد سوخت شایده غایم دیوان تاج فرخی است
که در بچی زبان است و قالب سخنوری را روان سخن اسرار است و مطلع انوار کان حصانت
و جان بلاغت مصالحت مصالح ابواب انجان باشد و اشعارش بر شعری ترکی زمان
لفظش دل می باید و معنیش روح می زنداید کلاسیست معجز نظام که تقریر نفسش را سان
حکیم الهی در خور و تحریر توصیفش قلم از شایع شکل طور سزاوارتر المختصر سرگاد انشایش انجام
رسید و املاش روی فرجام دید بواسطه دولت فخر انگلیس به مستقر اخلاق طهران بسیر آمدن
روزگار سر حلقه شعری دور وادار ادیب تحریر لبیب حدیم النظیر مظهر انوار عظمت مصداق
صاحد ذروه معانی و مناقب عاریج رتبه مفاخر و مناصب جناب مستطاب عالیجاه تعجب
السخا فاقان مؤتمن اساطان سیر از محمد تقی خان سپهر خاص ملقب به لسان الملک مستوفی
دیوان سایون اعلی سلطنت ایران ضاعف الله تعالی کماله و اوام علی الانام غلام باستان
چند بجز فستاده شد و بنای رویش نماده و مقارن اوان فرمود که ای شش یکانه رهانه





آغا محمد علی شیرازی شایسته شال یافتند و بدان صوب شتافتند عالیجاه میرزا اس
و و صولش بهجت بنگه را فرادنده زیات شایسته بر نه و زنده نور الهی پسه
و تاجداران پناه خسروان و شهبازان و داور دوران ملک الملوک ایران و قورا
صاحبقران السلطان السلطان السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ناصرالدین شاه پادشاه قاجار شهنشاه تمام ممالک محروسه ایران لاریت زیات
اسماک و آیات شومعه مکتوبه علی صفیات الواح الاطلاق ادر سفر بودند و وسطا لعتان
دائرة دولت سلطانی راجع مستقر اخلاق افتاد اهازت مطاعه فریضک آوردند
و بعضی از مواضع محو و اشباقی بکار برده تفریطی در اکثر ثبت کردند و فحاست نصایب
نکاشتنده سپس با قصیده و ناسه و ناسه و قطعه و جواب نامه اعلی حضرت خدیو کمها
بالطف الابدی عکده اجری بالفیض السیدی فی بجار لفظه و الا بهت فکله بهفارت
مجد صالح بیک یکی از نظر کردگان عین عنایت خویش به پای بند پایه آغا محمد علی ش
مزاران نزار شکر آفرید کار نهان و آشکار که در ماه و نیمه سال بخزار و دوهصد و نو
ذیل قصیده و قطعه و تقریظ عالیجاه میرزا لسان الملک تصنیف غلامی طراز چلین که شش
کاشعانی الهاناه ساخته تصانیف دیوان بهجت عنونکی فی دست پسین شرح احوال بن یاسه
وافی به تصحیح و تشبیه ملازم خاص بارگاه عرش اشتباه نشی امیر آغا آیت الله صاحب طبع الع
مصطفی آباد عرف را بهر کلی سلب طبع پوشیده و چشم مجنون صفقان وادی سخن چ
و درهای سوره سرور بر روی میسکان نشو



CALL No. { ۸۹۱۵۵۱۳۴ } ACC. No. ۶۲۱
 AUTHOR ۳۵
 TITLE تاج فرخی

۸۹۱۵۵۱۳۴

۸۹۱۵۵۱۳۴

۶۲۱

تاج فرخی

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

